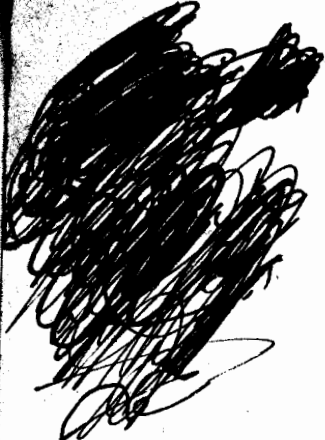


تاریخ اراک

از انتشارات فرهنگ اراک

جلد اول

حق طبع محفوظ



تاریخ اراک

از انتشارات فرهنگ اراک

جلد اول

تألیف.

آقای ابراهیم دمکان - آقای ابوتراب هدائی

حق طبع محفوظ

✽ (چاپخانه موسوی اراک) ✽

بنام خداوند دانا و توانا

(مقدمه)

ملتی میتواند در عرصه تنازع بقا موفقیت کامل بدست آورد که هر يك از افراد آن وظیفه ملی خود را بنحو احسن انجام و در ترقی کشور دین خود را ادا کند بعبارت دیگر باید یکنفر صنعتگر در ساختن مصنوعات مورد لزوم، یکنفر زارع در کشت و زرع، یکنفر عالم در پی اکتشافات علمی و اختراعات و بالاخره یکنفر نویسنده در تألیف کتب با ترقیات روز خود را هم آهنگ نموده قبل از همه منافع جامعه و کشور را نصب العین خود قرار دهد ولی متأسفانه کمتر باین موضوع توجه میشود مثلاً مؤلفین امروز قبل از هر چیز منافع مادی را در نظر گرفته و کمتر بتألیف کتب علمی یا تاریخی که خواننده اش محدود و منافع کمی دارد مبادرت میکنند و بهمین جهت کتاب مفید در کشور ما کمتر طبع میشود و اگر هم برای نمونه چند جلدی طبع و منتشر شود بقدری گران است که خریداری ندارد همه میدانیم برای هر فرد ایرانی لازم است قبل از هر چیز کشور خود را بشناسد سوابق تاریخی اوضاع جغرافیائی و اقتصادی آن را بنحو احسن مورد مطالعه قرار دهد ولی متأسفانه تا بحال در هیچیک از شهرستانها کتابی که معرف آن شهر باشد بطبع نرسیده است این جانب که متوجه این تقیصه بوده ام برای اولین دفعه در قم یکمده از دبیران فاضل را بدین امر تشویق و بالنتیجه کتاب (قم را بشناسید) در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸ تهیه و تقدیم جامعه شد و چند جلدی از آن بوزارت فرهنگ ارسال گردید و وزارت فرهنگ از این کتاب استقبال و نویسندگان آنرا تقدیر کرد و بادارات فرهنگ توصیه نمود نظیر آنرا تهیه کنند از جمله در مجله آموزش و پرورش طی تقریظی از کتاب (قم را بشناسید) باینجانب توصیه شد که در اراك هم نظیر آن تهیه شود. بهمین منظور از آقای ابراهیم دهکان که از دبیران فاضل و دانشمند فرهنگ اراك میباشد تقاضا کردم بكمك دبیران دیگر در تألیف کتابی که معرف اوضاع تاریخی، جغرافیائی، طبیعی و اقتصادی اراك باشد اقدام کنند آقای دهکان

این پیشنهاد را بحسن قبول تلقی وبکمک آقای هدائی شروع بنوشتن تاریخ اراک کردند والحق بطور باید وشاید از عهده برآمدند فعلا جلد اول تاریخ اراک تقدیم خوانندگان محترم میشود و بزودی جلد دوم آن هم طبع و منتشر خواهد شد در نظر است جلد سوم را بجغرافیای اراک تخصیص و در آن اوضاع سیاسی، اقتصادی و طبیعی اراک مورد بحث قرار گیرد.

تیر ماه ۱۳۲۹ - جواد رهنما

شهرستان
اراك در دوره
داستانی

۳۵ کیلومتری غربی شهرستان اراك پلى است معروف به پل
دو آب که از آن گذشته بملاير ميروند - نزديك اين پل ده
فعلى شاهزند و ايستگاه مربوط به آن واقع است - در
طرف مغرب اين پل اول دره شرانزديك بديه خسويجان

غار يست بنام غار شاهزنده (۱) (شاهزند) که از قديم الايام مورد احترام و تقدیس
زردشتيان يا باصطلاح محلی گبرها بوده و اکنون هم میباشد - زردشتيان همه
ساله برای زیارت بکوه و غار شاهزند آمده و نذوراتی تقدیم میدارند در باره
این غار افسانه هائی معروف است از آنجمله اینکه میگیرند در شبهای عید نوروز
از آنجا صدای توپ شنیده میشود لیکن حقیقت قضیه این است که چون این غار بجانب
کوه واقع است در او اخر زمستان بر اثر افتادن بهمن و یاشکستن و افتادن سنگها در کوه
صدائی میپیچد و ساکنین دیه های اطراف که آن صدای را میشنوند صدای را منتسب به توپ آنهم
مقدمه عید میکنند و قبل و بعد آنرا در نظر نمیگیرند - و نیز میگویند
گاهی غار نور باران میشود درون غار در حدود دوازده زرع وسعت دارد و
و چکنده و چکیده ای هم در آن نیست لیکن شمعدان شکسته و امثال آن که از
آثار نذور هوا داران آن است یافت میشود در باره این غار میگویند چون
کیخسرو دشمنان را مغلوب ساخت و آرامش در جهان برقرار نمود و بروسعت
مملکت افزود و مهر خود را در اثر عدالت در دل های همه جاداد برای آنکه مبادا غرور
سلطنت بر او مستونی گشته از رویه صلاح و سداد منحرفش کند چند هفته افزوا

(۱) زند که بنقل صاحب برهان جامع چون قند و بنقل انجمن آرای ناصری بکسر زاء ضبط
شده بمعنی بزرگ و عظیم آمده - کتاب زند شاه زند - زند رود همه بمعنی بزرگ است فرزند
نیز بدین معنی است که شکوه بزرگ حیوة آدمی است - در برهان سروری گوید پیل را
از آن زند پیل گویند که بزرگ است - اینکه اینجا را شاهزنده یعنی ذوالحیوة میگویند اشتباه
و وجه تراشی عوامانه است

اختیار کرده در بروی خود بیست و کسیرا نزد خود راه نداد و بعبادت میپرداخت
 در این حال سروشی ویرا خبر داد که زندگی او نزدیک بیایان است او سلطنت
 را بلهراسب وا گذاشت از پایتخت با عده از سرداران و سپاهیان برون آمد تا
 بکوهی رسید (که این کوه را همان میدانند) شب را در نزدیکی آن کوه بر
 سر چشمه ای که در دهنه آن است ماندند پس از سخنان بسیار صبح بهمراهان
 خود گفت شما مرا فردا نخواهید دید فرما از اینجا بروید و گرنه برف و سرما
 شما را تلف خواهد کرد و همراهانش فردا او را نیافتند بواسطه علاقه که باو داشتند
 نتوانستند بروند و بالاخره همانجا ماندند و مردند و قبور را که در دامنه آن
 کوه است و آنجا را بنام گور زار میخوانند بآنها منسوب است بعضی هم میگویند
 همراهان او با دو روز تأخیر رفتند و در حدود جاپلق دیهی است بنام برفیان
 در آن محل برف آنها را هلاک ساخت - بعضی از مردم خطوطی را که بر سنگهای
 قبور است میخی میدانند لکن آن خطوط بیشتر بکوفی ناقص مانده اند و محتمل
 است قبور جنگجویان اعراب باشند - نظیر آن سنگهای قبور در اطراف اراک
 زیاد دیده شده و هنوز هم هست در بلده آستانه (جای کرج سابق) و قریه اسکان
 که نزدیک پل دو آب است نیز نظیر آنها دیده میشود حاصل آنکه طبقه عوام
 از ایرانیان بطوریکه مشهور است کیخسرو را در آن غار غایب میدانند و
 منتظرند که روزی ظاهر شده و بر اریکه سلطنت جهان مستقر و عدالت را در
 سراسر جهان بگسترانند

نزدیک این غار مشرف به (چم گیتو) چشمه ایست که نزد اهالی آنجا به
 بولاغ (۱) معروف است و درباره آنها افسانه هایی گفته میشود سر این چشمه فعلا
 خانه مانندی بدون سقف موجود است که عوام آنرا بنام پیر یا امامزاده میستایند
 مردم در اطراف چشمه (اعم از مسلمان و مسیحی) جشن درو میگیرند یعنی
 هنگام درویدن محصول در پیرامون چشمه بساط نشاطی دارند این چشمه در

تواریخ بنام چشمه کیخسرو معروف است در باره غیبت کیخسرو آنچه از تواریخ بدست میآید بطور خلاصه یاد میکنیم

ابن اثیر میگوید . چون کیخسرو از انتقام خون پدر فارغ شد و بر ملک خویش مستقر گردید ترك دنیا نمود و در گوشه ای منزوی شد مردم بسیار کوشیدند تا اینکه ویرا وادار بمملکت داری کنند ولی وی نپذیرفت از او خواستند جانشینی برای خود معین کند او اشاره بلهراسب نمود و از آنان دوری گزیده از نظر غایب شد از آن پس از او اثری نیافتند و ندانستند چه وقت مرده است طبری نیز تقریبا همین معنی را تایید می کند .

صاحب مجمل التواریخ و القصص میگوید - پس از وقایع و جنگهای پی در پی که بین افراسیاب و لشکر ایران رخ داد آخرین جنگ در كنك دره بود افراسیاب از آب دره (۱) بگذشت و کسی از او نشان نیافت - کیخسرو بسیار جستجو کرد تا پس از روزگاری در غاری ویرا یافته و در حدود جیس (۲) (شید) بحضور آورده شد و نیز بر آنجا در آب بسته باز گرفتار گردید و خسرو همانجا بکشتش و بعد از این پادشاهی بلهراسب سپرد و برفت و کس او را باز ندید - باصفهان کوهی است سرخ کوشید خوانند انجا آتشگاهی بلند برآورد و آتش کوشید نام بنهاد انتهی

مورخین متاخر چون صاحب تاریخ معجم و روضة الصفا و حبیب السیر همین معنی را ذکر کرده اند که پس از فراغ از کار افراسیاب لهراسب را و لیعهد خود کرده کنار گرفت و از آن پس او را نیافتند و در هر صورت غار کیخسرو در نزدیک ایستگاه شاهزند از دیر زمانی زیارتگاه زرتشتیان بوده آنانکه در این باره بمنزله اهل البیت هستند و آشناتر بجای تزه و گوشه گیری کیخسرو بوده اند جای انزوایا

(۱) رجوع با سماء امکنه شود

(۲) رجوع بقسمت آتشکدها شود

غیبت او را این محل دانسته اند (١)

٢ - در آخر فراهان و اول رودبار تل با صفائی است که آنرا تل ماستر میگویند کیخسرو مدتی در آنجا استراحت کرده (٢)

٣ - زیر دست چشمه کیخسرو که در شمال کوه را سمند واقع است چمن زاری عریض و طویل است که آنرا چمنزار گیتو مینامیدند و این چشمه از دیر زمانی بنام چشمه کیخسرو معروف بوده - مستوفی در نزهة القلوب آنرا بهمین نام یاد کرده از اطراف چشمه چنان در بادی نظر دریافته میشود که مصنوعی باشد

(١) فردوسی این داستان را مفصل در شاهنامه مینویسد که ماچند شعر از آنرا نقل میکنیم از زبان کیخسرو میگوید

بدان مهتران گفت از اینکوهسار	☆	همه باز گردید بی شهریار
تا آنکه میگوید		
سه گرد گر انما به سر فراز	☆	شنیدند گفتار و گشتند باز
چودستان رستم چو گودرز پیر	☆	جهانجوی و بیننده و یاد گیر
نگشتند از او باز چون طوس و گئو	☆	فریبرز و بیژن و کستم نیو
برفتند یکروز و یکشب بهم	☆	شدند از بیابان و خشکی درم
بره بر یکی چشمه آمد بدید	☆	جهانجوی کیخسرو آنجا رسید
بدان آب روشن فرود آمدند	☆	بخوردند چیزی و دم بر زدند
بدان مرزبانان چنین گفت شاه	☆	که امشب برانیم از این جایگاه
بگوئیم کار گذشته بسی	☆	کز این پس مرا خود نبیند کسی
مرا روزگار جدائی بود	☆	مگر با - روش آشتی بود
چو بهری ژتیره شب آمد بدید	☆	کی نامور پیش یزدان چمید
بان آب روشن سروتن بشست	☆	همی خواند اندر نهان زندواست
چنین گفت با نامور بخردان	☆	که باشید بدرود تا جاودان
کنون چون برآرد سپهر آفتاب	☆	نبیند از این پس مرا جز بخواب
شمانیز فردا بر این دیک خشک	☆	مباشید اگر بارد از ابر مشک
ز کوه اندر آمد یکی باد سخت	☆	کز او بشکند شاخ و برگ درخت

بقیه در صفحه بعد

یعنی تصور می‌رود که نیم دایره‌ای از کوه در اطراف چشمه تراشیده شده باشد این چشمه متجاوز از سی سنک آب دارد که هیچ گاه کم و زیاد نمی‌شود مردم آن چشمه را با دیده تقدیس مینگرند - در درون آن فضائی است پراز آب که در آن ماهی فراوان است و در شکافهای بالای چشمه کبوتر زیادی آشیانه دارند که بمنزله کبوتر خانه‌ایست این چشمه یکی از مظاهر پربرکت رودخانه زرین رود یا رود خانه شراست و در اول دره شرا قرار گرفته .

صاحب تاریخ قم ضمن فصل ششم از باب اول آنکتاب مینویسد - چون کیخسرو از جنگ افراسیاب باز گشت بناحیت ساوه (۱) گذر کرد بکوهی که مشرف است بر ناحیت ساوه بر آمد و بچشمه که بر آنجا است تنها از لشکر فرود آمد ناگاه در آن موضع جنی دید بترسید و بیهوش شد در این میان یکی از اصحاب بر حال او واقف شد و چون او به هوش باز آمد گفت بزبان عجم مه‌اندیش یعنی مترس و رشاشات آب بروی او میریخت ناآنگاه که کیخسرو تمام بهوش آمد اصحاب خود را بزبان عجم گفت (اوزیند) یعنی کارزار کنید و بکشید این طایفه را پس اصحاب بهرام (۲) برایشان حمله کردند و ایشان را مجموع بکشتند پس آنموضع را (اوزان) نام نهادند بسبب سخن بهرام که گفت اوزیند بعد میگروید بلشگریان امر شد تا آن چشمه را محو و آتشکده‌ای بر آن بنا کنند و این کار بوسیله سورین انجام گرفت - چون نزدیک چشمه کیخسرو اکنون دهی بنام سورانه وجود دارد

بقیه از صفحه قبل

بیارد یکی برف زابر سیاه ✱ شما سوی ایران نیایید راه بعد میگوید پهلوانان با درد و غم بختند تا صبحگاهان چشم گشودند اثری از شاه ندیدند پس از دین مشقت و رنج فراوان از برف راه خود بگرفتند -

(۱) بنا بگفته صاحب تاریخ قم ناحیت ساوه غیر از شهر ساوه میباشد و این ناحیت اکنون نام میلاد جرد (شرای امروز) خوانده میشود
(۲) مقصود بهرام فرزند گودرز است

ممکن است تمام این افسانه‌ها و پیدایش آنها متعلق بسرزمین کزاز و چشمه کیخسرو باشد .

٤ - صاحب تاریخ قم مینویسد . ناحیت تفرش چراگاه دواب کیخسرو بوده و بامر پادشاه بزرگ دیهی بنام ترخوران متناسب با چرا خور بهاره اسبان بنا کرده‌اند و بعدها باین دیه ترخوران گفته‌اند و همچنین نسبت بنای دیه میلاد گرد را بمیلاد بن گرگین داده میگویند اینسر زمین فرودگاه وی بوده اینجا رودخانه و جای سیل بوده است - کیخسرو از میلاد پرسید تو کجا فرود آمده میلاد بپهلوی گفت - به لاکن فرود آمدم - یعنی رودخانه و مسیل - کیخسرو او را گفت که اینجا دیهی بنانه میلاد اطاعت نمود و آن دیه را بنا کرد و نام خود بر آن نهاد - از تمام این قصه‌ها و نظایرشان که در افواه و کتب زیاد یده و شنیده میشود بخوبی توان تفرس کرد که سرزمین عراق محل عنایت و توجه کیخسرو بوده و پادشاهان قدیم باین سرزمین با دیده اهدیت مینگریسته‌اند .

اگر ابرشتجان . استجان - آشتیان باشد نسبت بنایش باردوان پسر بلاش داده شده و میگویند نام اصلی آن ده استجان بوده و چون خراب شد بر فراز خرابه‌ها بنای تازه نهاده و آنرا (ابرشتجان) یعنی استجان زبرین نام نهاده‌اند و بدین دیه اشراف و بزرگان عجم ساکن بودند و گویند در اینجا شانزده آتشکده بوده و رئیس این دیه یزدان فاذا ر بوده که بروز گار بنی امیه باروی قم بدست او کشیده شده است این قلعه در یکفرسنگی دیه ترخوران فعلی میباشد و هر

قلعه توس

کس با تاریخ باستانی اندک آشنائی داشته باشد میداند که توس (١) نوذر تقریباً در حدود یکصد سال بعد از کیسکوس

(١) پاره از مردم تفرش را نظر این است که میخواهند خواجه نصیرالدین را بواسطه قرب جوار باین توس نسبت دهند چه آنکه خواجه از مردم سیاوشان و نزدیک باین توس میباشد (وللناس فیما یعشقون مذاهب) لکن خواجه نصیرالدین از مردم جهرود باشد یا بقیه در صفحه بعد

بوده چه این پهلوان بنام سپهسالار لشکر کیخسرو و سیاوش پدر او بوده و بعد از کیخسرو هم از طرف او بهمین سمت تعیین شده است .

کیخسرو در اواخر عمر قسمتی از مملکت خود را برستم و اگذار کرد و قم و اصفهان و سر زمین عراق را بگیو بخشید توس هم بخشی خواستار شد و قسمتی از کارهای خود را هم در مقابل شاه کیخسرو بیان کرد گفت .

کنون شاه سیر آمد از تاج گنج	☆	همی بگذرد زین سرای سپنج
چه فرمائیم چیست نیروی من	☆	تو دانی هنرها و آهوی من
چنین داد پاسخ بدو شهریار	☆	که بیشتر از این ریخت از روزگار
همی باش با کاویانی درفش	☆	تو باشی سپهدار زرینه کفش
بدینسرز کیتی خراسان تراست	☆	از این نامداران تن آسان تراست
فوشتنند عهدی بر این هم نشان	☆	به پیش بزرگان و گردنکشان
نهاده بقرطاس بر مهر زر	☆	یکی طوق زرین و زرین کمر
بدو داد و کردش یسی آفرین	☆	که از تو مبادا دلم پرز کین

ولی پهلوان توس باین قسمت قناعت نکرد و ادعای سلطنت نمود و چندی هم متقلد امر خطیر پادشاهی شد .

گویند قلعه در کوه تفرش ساخت که هنوز اتلال آن باقی است - این قلعه بگاہ پادشاهی شاه اسمعیل اول تعمیر و قصرش را بکاشی های گران بها مزین ساخته فعلا تمام آن خراب و حفارها از آجرهای کاشی آن استفاده نموده اند - اصل قلعه توس با بنای قدیمی بر روی ریشه های محکم بنا شده که پایه های پر عظمت آن حکایت از اصول هندسی و بنای پیش از تاریخ می نماید و آفتاب تابنده

بقیه از صفحه قبل

خراسان و انتسابش بتفرش باببران در هر صورت مایه افتخار ایران است و انتساب چون اینان بهر جا باشد بشر بآنان مباهات میکند

بر آن اتلال بالبخندی تمسخر آمیز دنیا و دلبستگان آنرا پند میدهد - آقای
 عبدالحسین آیتی (آواره سابق) ضمن رساله (هکزی ایرانی) (۱) خود مینویسد
 در سال ۱۳۲۷ مرا بتفرش عبور افتاد و در منزل میرزا محمودخان نایبالحکومه
 وارد شدم - سخن از قلعه توس بمیان آمد و من از نایبالحکومه در خواست
 تماشای آنرا کردم ایشان هم باچهره باز وسیله مسافرت یکفرسخی رافراهم کرد
 و چادری دریای کوه زدند و من باسید محمد رضا سینا که در حین نگارش رساله
 فوت شده و یک نفر مستخدم برای یکم هفته در آن قلعه بتماشا ودقت در آثار آن بسر
 بردیم - اگر جزئیات مشاهدات خود و بر رسی هائی که شده از وضعیت کوه و قلعه
 و آبی که بطور شتر گلو ببالای کوه در قصر وارد میشده و راههائیکه در بغل
 کوه با استحکام ساخته بودند و آثار سربازخانه که در اطراف کوه بنا شده بود
 و هنوز آثار آن پدیدار است و بالاخره جزئی و کلی شرح داده شود خود کتابی
 حجیم خواهد شد

لذا فقط بیک نکته که شاهد مقصود است میپردازیم - با اینکه راهها خراب
 و رفتن سر کوه و دیدن خورد بنای و خرابه هایش بسی مشکل است بمقتضای
 جوانی با هر خطر و اشکالی که بود رفتم بسر کوه جزئیات را دیدم و عده
 عمله که اجرت داده شده بود واداشتیم بحفر پایهها و دور کردن توده های خاک
 تا ببینیم اثری از اشیاء عتیقه بدست میاید یا نه فقط دسته خنجری پیدا شد که یکمن
 تبریز وزن داشت و ماهیت آن از چوب سیاه بود عجب این است که میخهای آهن
 در آن دسته طوری پوسیده و خاک شده بود که با چوب کبریت تراشیده و مانند
 کچ بیرون می آمد ولی چوب سالم مانده بود -

(۱) جاماسب حکیم از خاندان هوگو برادر فروشوشت داماد زردشت شوهر بوروجمیتا وزیر
 کی گشتاسب بود زرتشت در فروردین یشت فقره ۱۰۳ بفر و هر فروشوشت باک از خاندان
 هوگو درود فرستاده -

دوم قطع، از سیم بافته که قطعاً جز بند فلاخن بچیز دیگر حدس زده نمیشد
 عمله ها آمدند که از زیر يك توده خاك يك مد، زیادی گلوله توپ پیدا شد
 چون بمحل رفتیم دیدیم بنظر گلوله توپ است ولی پس از شست و شو و دقت
 معلوم شد سنگ تراشیده است که در فلاخن بکار میرفته هر سنگ تقریباً بوزن یک
 کیلو بلکه اندکی بیشتر و عجیتر اینکه یکی از آنها را سبکتر از باقی دیده
 کنج کاوی ما را و داشت که آنرا نیکو شستیم و سوراخی در آن یافتیم و با
 سر چاقو خاکهای آنرا بیرون ریختیم شگفت بردیم باچه اسباب درون سنگ را
 تهی و مجوف کرده اند آنروز هیچ نفهمیدیم ولی بعد از سی سال اکنون که برپیدایش
 (گهنام سنگ) یا بمب ابتدائی آشنا می شویم شاهد قضیه ایست که در صد شرح
 آن هستیم - باینجا کلام آیتی پایان یافت

در تاریخ قم ضمن - وجه تسمیه دیه های اطراف آن چند دیه را نسبت بتوس بن
 نوذر و بیابان گودرز داده و در بین دهاتی که نسبت باشخاص میدهد خصوص
 بنای دیه منتسب بتوس را بمباشرت مهندسین ذکر میکند از این قید میتوان فهمید
 که قلعه توس لا اقل در زمان نویسنده تاریخ قم مورد توجه مهندسین فنی و دانشمندان
 وقت بوده که نسبت بنای آنرا بمهندسی دانا داده اند

در وسط فراهان دریاچه نمکین عریض و طویل با عمقی کم

وجود دارد (۱) و در وسط آن جزیره ایست که در باره آن

کویر مرکزی
 فراهان

فسانه زیاد گفته میشود از جمله یا قوت مینویسد ابن کلبی

را گمان این است که بلیاس حکیم این دریاچه را طلسم کرد که نمک آن
 در اختیار عموم مردم باشد و اگر جلو گیری شود آبش کم کم بخشکد
 از بعضی پیرمردها شنیده شد که در سال ۱۲۸۸ آب آن دریاچه بواسطه خشکسالی
 فرو نشسته بود و راه آجرینی بجزیره وسط نمودار شده بود که اهالی بآنجا

آمد و رفت میکردند .

در این اواخر رئیس کمپانی زیگلر و مرحوم حاج شیخ محمود ترمزی هر يك قايقي ساخته بودند و بآنجا میرفتند لکن چیزی قابل ذکر نیافتند در باره آن جزیره میگویند که قلعه نمرود بوده بعضی آنرا قلعه فرعون دانسته عده ای رنگ تجدد بآن داده میگویند کوره اردشیر در این محل بوده و او خانواده سلطنتی را در آنجا گذارده و خود بجهانگیری در اطراف و جوارب کشور پرداخته -

در باره این دریاچه قصه ایست (۱) میگویند وقتی کیخسرو از همدان برخاست و بجانب افراسیاب عزیمت کرد چون به (زرقا) رسید و آنجا را (اسفند) نام بود نظر کرد با ساوه و قم در آنحال هر دو دریای یکی (۲) بودند پس کیخسرو به فهلوی مثل زد و گفت .

(غدش در مان برم افش بوشام بزش کسخر کرام ماوش در نشانان) چون بیب بن جودرز (۳) از کیخسرو این فهلوی بشنید پسر خرد بیژن را گفت ای پسر سخن ملک شنیدی اینجا بباش و این آبرا بگشای پس بیژن پس ایستاد و آنجا بماند و دو خیک را پر باد کرد و در هم بیست و بر آن نشست و در آن دریافت و گرد بر گرد آن بر میآمد و شنا میکرد تا آنگاه که جای گشودن آب بدانست پس اطرافیان خود را بگشودن آب امر کرد و از ثقات و معتمدین محل و معماران بر سر ایشان بازداشت تا آب را بجانب (خوی) بگشادند و خود از عقب پدر و ملک بدیشان پیوست تا آنگاه که کیخسرو بر افراسیاب ظفریافت و بهنگام مراجعت از ناحیت خوی بر اندرون ساوه مشرف و مطلع شد خطاب

(۱) تاریخ قم

(۲) کاف در اینجا علامت تصغیر است نه وصفی یعنی هر يك در یی کوچکی بودند

(۳) معرب جودرز

یه بیب بن جو درز نموده و گفت من چیزی از این عجب تر ندیدم که در وقت رفتن این موضعا پر آب بگذاشتم و اکنون خشك شده - بیب کی بخسرو را گفت یاد داری چون بقلعه اسیفد رسیدی مثل زدی که چون حق سبحانه و تعالی ترا ظفر دهد وقت مراجعت این آبرا بگشائی و این موضعا عمارت کنی چون من این بشنیدم بنده تو بیژن را وصیت کردم بگشودن این آب و حق سبحانه و تعالی بدولت تو او را راه نمود بگشودن این آب چون ملك این بشنید شادمان شد و بیژن را بدعای خیر یاد کرد و چهار خلعت فاخر و چهار اسب بازین و لگام طلا و مکمل بجواهر و چهار شمشیر با کمر زرین بوی بخشید و از خراسان و جرجان چندین موضع با قطاع باو داد پس از آن کی خسرو امراء و اسپهبدان را گفت هر کسی سایه بگیرد یعنی عمارتی پس هر يك از آنها ناحیتی را گرفته و بدان بنائی نهاد .

از ملخص این حکایت یافسانه نکات قابل توجهی بدست می آید .

۱ - توجه و علاقه سلاطین پیشین بعمران و آبادی کشور ۲ - تشویق آنانکه باین کار سودمند دست میزدند ۳ - دریایك مجاور با ساوه بظن قوی نزدیک یشق میل جرد که اکنون هم موجود است بوده

۴ - از متن قصه چنان مستفاد است که وسط آن دریا يك جزیره مانندی بوده و این خصیصه در دریایچه مجاور اراك موجود است و چنانکه قبلا اشارتی رفت راه یاز کردن دریایچه را در مسیر صالح آباد میدانند و احتمال میدهند که سابقا از این راه دریایچه مجرائی داشته است (۱)

هر چند آتشکده در بسیار جای از سرزمین پارسیان وجود داشته لکن آتشکدهای نامی را سه عدد گفته اند - صاحب تاریخ قم مینویسد - مجوس را سه آتشکده بزرگ بوده

آتشکده ها

۱- آذر جشنسف (۱) ۲- ماجشنسف ۳- بر که بامر انوشیروان این دورا بسبلان نقل کردند و گفت مارا نمیرسد که آتش آذر جشنسف را بآن دو ملحق کنیم - از قباد تقاضی کردند که تمام آتشکده‌ها را باطل کنند مگر سه آتشکده فوقرا باز از مجوسیان روایت شده که آتش آذر جشنسف از آتشکده خود بیرون شد و بآتشکده ماجشنسف آذربایجان منتقل شد ولی هنگام فروزش آتش آذر جشنسف سرخ و ما جشنسف سفید بوده و این در وقتی بود که پیه در آن می‌انداختند این بود تا بعد از مزدك که مردم آتشها را بجای خود باز گردانند و آتش آذر جشنسف را بآذربایجان نیافتند بعد از تفحص زیاد معلوم شد که خود بفرد جان (۲) مراجعت کرده این بود تا آنگاه که بیرون ترکی امیر قم بدین دیه رسید و منجیق‌ها بر آن به بست و آنرا بسال ۲۸۸ قه بگرفت و باروی آن خراب کرد و آتشکده را زیرورو گردانید و نیز خرابی آتشکده فرد جانرا بزمان حجاج بن یوسف گفته‌اند که در آن دو مصراع دریافتند از طلا و آنرا برکنده بمکه فرستاد تا بر کعبه آویزند ۲- آتشکده وره در ناحیت وره (آشتیان) بوده میگویند آنرا و یشناسب (گشتاسب) بنا نهاد - سید احمد کسروی در کتاب (نام شهرها و دیه‌ها) میگوید کلمه آشتیان متضمن معنی یشت بمعنی قربانی و پرستش است که با الف و نون اسم مکان توأم شده افاده قربانگاه میکنند از این واژه معلوم میشود که در این ناحیه آتشکده بوده که وابستگان بآن مراسم قربانی خود را در آنجا انجام میداده‌اند (۳)

(۱) اگر آتش آذر جشنسف همان آذر گشتاسب باشد بیشتر مورخین محل آنرا ناحیه شیر بالای کوه استوندار کوچه‌های آذربایجان گفته‌اند - آرتور کریستن - وراولسن محل آنرا در خرابه‌های تخت سلیمان بین همدان و رضایه بنداشته‌اند

(۲) باسماء امکانه رجوع شود

(۳) یشت در اوستائی و پهلوی بمعنی پرستش و قربانی کردن معروف است این کلمه در ارمنی (هاشد) شده که آنرا آشد میگویند و (هاشدیشاد) یا (آشدیشاد) را که شهری بقیه در صفحه بعد

۳- بر فراز کوههای شرقی اراك یعنی نزدیک راهگردسر راه قم آثار آتشکده بزرگی موجود است که فعلاً اداره باستان شناسی آنرا بعنوان آثار قدیمه ضبط و شاید در آتیه روی آن پایه های کهن بنائی زیبا احداث و یکی از مظاهر تمدن گذشته را در دسترس نژاد آتیه قرار دهند این آتشکده را مطلعین از آتشکده های بزرگ ایران گذشته دانسته اند .

۴- در بسیاری از قلل جبال شهرستان اراك و حومه آن بروجی دیده میشود که بعضی آنها را بجایگاه آتشکده نسبت میدهند و پاره را محل توقف دیده بانان و خبر گزاران گفته اند که در طول راهها هر چند فرسخ یکی ساخته شده و به وسیله آتش سوزی برج بعدی را خبر میکرده اند مانند ۱- میل راهجرد ۲- نزدیک شهر اراك بین قریه نمک کور و سه ده ۳- در کوههای بین سربند و سیلاخور . -

۵- صاحب تاریخ قم از سیر الملوک نقل میکند که چون بهرام گور بجایگاه ارمنیه میرفت اتفاقاً رهگذر او بردیهی بود از تخوم ساوه که آن را طخروند میگویند بدین دینه آتشکده بنا نهاد و آتش در آن برافروخت و بازاری در آن

بته از صفحه قبل

در ارمنستان و دارای قربانگاهها بوده موسی خورنی و دیگران (جایگاه قربانها) معنی کرده اند در باره آشتیان و آشتیجان نیز من همان عقیده را دارم چنین می بیند دارم که در زمانهای باستان در اینجاها آتشکده معروفی بوده بدینجهت زیارتگاه مردم شده و بدین نامها که بمعنی پرستشگاه و جایگاه قربانی است خوانده شده اند (کتاب نام شهرها و دیه های کسروی) همین نویسنده ذیل واژه های منضم بآخر کلمات چون- آن- وان- جان- خان- گان مینویسد که همه این کلمات از يك ماده مأخوذ است جز اینکه بواسطه تغییر الحان صورت خود را عوض می کنند و همه بمعنی اسم محل و مکان است بنابر این کلمه آشتیان نیز بدین گونه است - بنقل تاریخ قم در ناحیه وره ۱۴ آتشکده بوده است .

پدید کرد و قم رستاقهای آنرا بنا نهاد و آنرا ممجان نام نهاد و به مزد جان بارو کشید . -

از عبارت گذشته معلوم میشود که تخوم ساوه در اینزمان آبادی داشته و قم شهرتی نداشته .

اگر مزدجان همان فردجان باشد چنانکه استاد مصحح نیز همین احتمال را داده و یا مزدجان (مزلقان) شامل فردجان بوده اینجای معنی حدود ساروق مرکزیت اولیه نواحی قم را دارا بوده و از این رو جلب نظر شاه ساسانی را نموده و در آن آشکده بنا کرده است (۱)

خبر های تاریخی هر چه پیشتر روند صحنه شان تاریکتر
 و جریان شان آشفته تر میگردد لاجرم بر خبر درست دست
 اراک در زمان
 ها دهها

یافتن بسیار دشوار وجد و جهدی بلیغ در کار باید تا کس
 بتواند خبری را تنقیح نموده در معرض استفاده قرار دهد - از این نظر
 ما اطلاع درستی در خصوص این قسمت (شهر فعلی اراک) از سرزمین ماد در
 دست نداریم لکن چیزی را که میتوان از خلال صفحات تاریخ و چهره فراست
 دریافت اینست که مقدرات مردم اراک همان مقدرات ماد بوده که قبلا پایتختی
 نداشته و در حدود قرن هفتم ق م شهر اکباتان را برای قائد خود (دیاگو)
 تأسیس نمود .

پیش از توضیح دولت ماد مردم این سرزمین بلکه همه ولایات غربی ایران
 دچار چپاول ایلامیان و بعد از آنان طبقه آسوریان بوده اند - دولت ایلام از
 طرفی مجاور خاک اراک و تا سرحد لرستان را مالک بوده - یکی از شهر
 مرکزی این دولت (خیدلو) جای خرم آباد بوده است - و از طرف دیگر دولت
 آسوری که صفحه کردستان را بحیطه تصرف آورده قلمرو هر يك مجاور با سر

زمین ماد بوده و برای دستبرد خصوصاً برای آوردن اسب غالباً بجلوی اشتران کوه آمده و از ایجاد انقلاب و تطاول خود داری نمیکردند . مورخین قدیم میگویند که قبایل آسور در هر سال برای دستبرد بخاک ماد قدم گذاشته و آنجا را بباد غارت میدادند - آسوربانی پال - تاحدود کویر مرکزی تاخت و تاز کرده - آسارهادون - پدر او صفحه زندگی ماد را چند بار غارت کرده (سارگن) دوم لشکر بقسمت ماد کشیده شاه آنجا (دیاگو) راباسارت گرفته - این همه حوادث راجع بزمانی است که دولت ماد هنوز بحد کمال خود نرسیده بود - پس از تشکیل ایندولت باز مدتی با همسایگان شمال غربی دولت آراتات و از طرف جنوب بادولت ایلام در زد و خورد بوده اند - یکی از پادشاهان بنام (فرورتیش) است که ضمن جنگ با آسوربانی پال کشته شده و مملکت ماد پس از تشکیل باز با پریشانی و پراکندگی دست بگریبان گردید .

(هوخستر) پادشاه بزرگ ماد نخستین کسی است که دولت نینوا را از میان برده و از کار همسایگان غربی فارغ و آسوده خاطر گردید - یکی از حوادث نا بهنجار این دوره تسلط قبایل (سکاه) بر ولایت غربی است علت آمدن سکاه را بعضی تحریک آسوریان مغلوب میدانند که چون عرصه کارزار را بر خود تنگ دیدند و در خود ضعفی دریافتند در برابر حریف تازه نفس قوی پنجه خود را مغلوب می دیدند سکاه را بکمک طلبیده و برای حریف زورمند خود جبهه تازه باز کردند -

ایندسته وحشی اغلب ولایات شمال و غرب ایرانرا متصرف شده و از نهب و غارت چیزی فروگذار نکردند تا آنکه شعی مردم ماد متحداً بر آنان شوریده و خود را از زیر بار جوو ستم آنان بیرون کشیده و آنانرا نابود ساختند - پادشاه بزرگ ماد پس از آنکه سکاه را از میان برداشت بهمراهی شاه

بابل پایتخت نینوا را ویران کرده و اساس دولت آسوری را بر هم زدند
 پایتخت مادها همدان و با احتمال قوی قصر آنان بر فراز تپه بوده که اکنون هم
 مشهود عموم است و اکثر حوادث آنزمان در نواحی همدان بوده که طبعاً سهمی
 وافر نیز از آن نصیب سرزمین اراک گردیده است -
 اگر حکایات داستانی و قصه‌های پهلوانی با تاریخ آنزمان تطبیق شود
 قصصی که راجع بکیخسرو و گودرز و میلاد در فصل پیش ذکر کردیم راجع بهمین
 دولت و زمان آن میباشد .



اراک در زمان اسکندر

بعد از آنکه پایتخت هخامنشیان بدست اسکندر ویران و
قصر پدانه آتش زده شد و سروسامان ایران کهن از دست
رفت داریوش سرگردان بر آن شد که در ناحیت ماد پایتخت
تابستانی رفته و بتهییه قوایرد از دبگمان اینکه اسکندر مدتی در شوش و بابل توقف
خواهد کرد و از دور ناظر حوادث خواهد بود و اگر قشون شکست خورده او را
هم تعقیب کرد بهارت و گرگان گریخته و بواسطه از میان بردن آذوقه حریف را
در تنگهای قحط و غلا گذارد تا اسکندر نتواند باسانی به تعقیب او بپردازد -
بنابر این داریوش زنان و بار و بینه و تمامی تجمعاتی را که باخورد داشت به
بندر بحر خزر (دروازه کسپین) (۱) فرستاد و خود با عده کمی که میتواند
جمع کند در همدان بماند .

اسکندر بتعقیب داریوش به (پاره تانك) (۲) درآمد و آنرا مسخر کرد -
(اگر اتر) والی شوش را بر آنولایت نیز فرماندهی داد .

چون با اسکندر خبر دادند که داریوش دگر باره سرمقائله و ایستادگی در برابر
وی دارد او بسرعت تمام با همه قواییکه در اختیار داشت رو بهمدان نهاد نزدیک

(۱) دروازه کسپین یا دربند بحر خزر تنگی بوده که ماد را از بارت جدا میکرد و بر آنجا
دیواری ساخته بودند و دروازه آهنین بر آن نصب کرده و مستحفظین بر آن گماشته بودند این
محل را با سر دره خوار فعلی طهران تطبیق میکنند - استاد بارتولد مینویسد : خوار رادر
اینزمان با اسم ترکی (قشلاق) جای سکونت زمستانی مینامند سیاحان از برجهای دیده بانی
آنجا اسم برده اند که تادوره اخیر برای محافظت از تاخت و تازهای تراکمه دایر بود - بعد
از گفته این رسته تفرسی کرده مینویسد که تا قرن دهم از این قبیل برجها در آنجا بر قرار
بوده و میگوید بعقیده اغلب علماء اینجا همان باب الخزر قدیم است که موقعیکه اسکندر سرداران
دارا را تعقیب میکرد از آنجا عبور کرده - بعقیده ابن رسته از منتهی الیه این معبر تا قریه
افزیدون سه فرسخ و از آنجا تا شهر ری نه فرسخ بوده .

(۲) مورخین قدیم اینولایت را (پاری تاگن) نامیده اند و بزبان پارسی آنروز
(پریشکات) میگفته اند و اکنون فریدن گویند .

بدروازہ های پایتخت ماد با اسکندر خبر رسید کہ داریوش بجانب ری فرار کردہ اسکندر احوال و ائصال لشکری خود را در ہمدان گذاشتہ بطرف ری حرکت کرد کہ شاید پیش از گذشتن دارا از دروازہ کسپین بوی رسیدہ او را از میان بر دارد و خود را از اندیشہ او راحت کند - لکن در بین راہ باو خبر دادند کہ دارا از دروازہ گذشتہ و وارد سر زمین خراسان و قلمرو پارت گردیدہ .
مقدرات دارا و جریان حادثات واردہ براو و جلادتہای اسکندر و خیانتہای سرداران دارا مانند نبرزن - بسرس وائی باختر - برازاس والی رخج (افغانستان فعلی) از موضوع بحث مابخارج است - آنچه مورد نظر ما است اینست کہ گفتیم .

اسکندر پریشکان را تصرف کردہ و رو بطرف ماد روان گردید - راہ از فریدن بہمدان منحصرأ دوتا است - یکی از راہ خوانسار و گلپایگان و کمرہ بقسمت فراہان از راہ دیز آباد بہمدان است کہ این راہ برای مردی عجول مانند اسکندر کہ میخواست باشتاب ہرچہ تمامتر بر حریف خود دست یابد دور و محتاج چند روز صرف وقت بیشتر بود .

راہ دوم از فریدن بسمت دربند و تنگہ کلککہ بہبروجرد و ملایر و از ملایر راہ مستقیماً بہمدان میروہ ولی چون نزدیک ہمدان باو خبر رسید کہ دارا از ہمدان حرکت کردہ اسکندر بہمدان نرسیدہ باز میگردد عادتاً باید از راہ پری و زنکہ و تنگ توره بعراق آمدہ و یا از راہ فعلی اراک بقم از راہ ساوہ بدنبال دارا رقتہ باشد .

در ہر صورت مسیر اسکندر چہ از راہ خوانسار و چہ از راہ کلککہ و دربند از نواحی عراق بودہ شاهد براین مدعی آنکہ صاحب تاریخ قم در وجہ تسمیہ آن مینویسد . چون قباد بدین ناخیت میگذاشت - در آنروز گار کہ پیش ملک ہیاطلہ میرفت چون بسر زمین نواحی مربوط بقم رسید درغایت خرابی بود اوسبب پرسیدہ

گفتند هیچ ملکی از ملوک جائیرا که اسکندر خراب کرده بعمار و آبادانی آن رغبت نمیکند وقتی قباد بدارالملک خود مراجعت کرد بفرمود تا خرابیهای آنجا را آباد کردند و بهمان نام نهیدند . تا آنکه گوید - پس کوره و شهر قم را هر دو قم نام نهادند -

و نیز ضمن ذکر اسامی کورهای تابعه قم از جمله فراهان مکرر نام اسکندر برده شده .

این شهرستان فعلا بچند ناحیه تقسیم میشود .

شهرستان کنونی اراک

ناحیه های کزاز و سربند و چاپلق تقریبا در طرف جنوب غربی آن و فراهان و گرکان و آشتیان و تفرش در طرف شمال شرقی و ناحیه شرا سمت شمال غربی و مجاور همدان واقع شده است - نواحی مختلفه که اکنون این شهرستانرا تشکیل میدهند در اواخر دولت ساسانی و هنگام اشگر کشی اعراب هر يك جزء یکی از شهرستانهای مجاور بوده .

کزاز و سربند از بلوک اصفهان (۱) و منام رستاق فائق معروف بوده است - یاقوت در مراد الاطلاع ذیل واژه کرج میگوید -

کزاز و سربند

کرج بفتح اول و دوم و در آخر آن جیم که اهالی آنرا کره باهاء فارسی

(۱) شهر اصفهان در این زمان عاصمه و مرکز کشوری بوده و بنا بگفته استاد (و . بارتولد) آنرا اسپادانا میگفتند و شاید پیش از عصر ساسانی اهمیتی نداشته و در عصر آنها شهری بنام جی ساخته شده که برهريك از اضلاع آن دروازه بوده قسمتی از ساختمان مجاور آنجا را که مسكن یهودیان بوده بنام یهودیه میخواندند که مدتها شهر شده است - در زمان مأمون قم از اصفهان جدا شد و چند بلوک از دهستانهای فعلی اراک مانند فراهان - آشتیان - تفرش - دوراخور - خاجستان شرای پائین - ضمیمه آن شد در زمان معتصم که کرج آباد شد چند رستاق از هم آن و چهار رستاق از اصفهان (فائقین و بربرود و چاپلق) ضمیمه اش گردید و وزین که محل است سیلاخور و فریدن باشند طیول آن شد .

فارسی تلفظ میکنند و آن بلده ایست در رستاق معروف فائق که معرب از هفته و یکی از رسائیق اصفهان است .

یعقوبی در البلدان می نویسد - کرج منازل عیسی بن ادیس بن معقل بن الشیخ بن عمیر العجلی ابودلف است - این قریه در زمان فرس شهر دشواری نبوده و در شمار دیه های بزرگ رستاق فائق از کوره اصفهان و تا آنجا شصت فرسنگ است عجلیون در آن فرود آمده و بناهای عالی نهاده اند تمام قصور آن بای دلف و برادر و خاندانش منتسب میباشد .

آنگاه که ابودلف آنجا را مقر خویش قرار داد و چهار رستاق بر آن اضافه شد (فائقین) جابلق - بربرود) باز یاقوت در ذیل کلمه اصفهان میگوید . اصفهان شهری است بزرگ از مشهورترین شهرها و اصفهان اسم است برای اقلیمی بتمامه و آن از نواحی جبل بشمار میرود .

از این مقدمه در یافته میشود فائقین که کرج از توابع آن بوده در بدو ظهور اسلام جزء کوره اصفهان بشمار میرفته از اینرو است خانواده عجلی که مقرشان کرج مضاف باصفهان بوده گاهی که از آنسرزمین باطراوت دور میشده اند از اظهار اسف خوددار نبوده و علاقه خود را در سخنان نظم و نثرشان نشان میداده اند -

ما فروخی در کتاب محاسن اصفهان مینویسد - وقتی که ابو دلف ابن عیسی بن معقل مورد سخط مامون قرار گرفت و او را از موطن تابستانی اش اخراج نموده بجانب شام و مصر فرستاد این قطعه لطیفه را در باره اصفهان و شدت علاقه بآن سروده -

اقول و اکناف الجزيرة بیننا	و سہب تردی الہا بملائہا
سقی اللہ غیثاً اصبہا و اہلہا	عزالی آلت لا تضن بمائہا
احب الصبایثنی ہواى الی الصبی	لان اسمہا ضاهی اسمہا فی بنائہا

تأسف اودلف از فراق اصفهان بیشتر ناظر بمسکن و رستاق مربوط بخودش
(فائق) بوده چه آنکه در شعر دیگر میگوید .

اذا البرق من اصفهان سری لنا	تداخلنا بعد الحنین زفیر
كان دموع العين اذ شطت النوى	عزالي سحاب صوتهن عزیر
الليت شعری هل من الشام رجعة	وهل لی الی ارض اصفهان مصیر
احن الی ماه و رستاق فائق	اذا العیش نحو الشام منك تسیر
الا فسقى الله اصفهان و ارضها	سحابت قیث صوبهن درور
ولا سقیت ارض الشام و اهلها	و حیث نواغیر الفرات (۱) تدور

مورخین ضمن وقایع سنوات از ۱۹ تا ۲۴ ق ه فتح شهر
اصفهانرا ضبط کرده اند و چون اصفهان در فرمان متضمن
رستاقی بوده که هر يك از آنها جنبه شهری داشته اند ضمن
نقل واقعه نامی از آن رستاق ضمناً یا کنایه برده و فتحرا بنام اصفهان ضبط میکرده اند.
بلاذری ضمن فتح اصفهان میگوید . ابن بدیل بر تمام نواحی اصفهان از نواحی
کوهستانات دست یافت و تا بصحاری آنها فتح کرد و بر آن مسلط گردید عین
عبارت این است .

(و ساربن بدیل فی نواحی اصفهان سهلها و جبلها فغلب علیها . .)

عمر بن الخطاب روزی یاران خود را گرد آورد و این سخن
با آنان در میان گذاشت که مرا پسندیده نیست سپاه عرب
را در بلاد دور بینم خاصه آنکه طبق خبر منہیان یزد گرد
سرگردان هر روز یکی از فادوسیانانرا (۲) برانگیخته

فتح اصفهان
و توابع آن

(۱) النعار والنور والناعور - العرق والجرح یفور منه الدم - رك با زخمیکه از آت
خون میجهد .

(۲) بد از شکست نپاوند و از هم پاشیدن اساس دولت ساسانی ولایه عجم تسلیم اعراب نمیشدند
بقیه در صفحه بعد

و زحمت سپاهیان عرب را فراهم کنند دیگر آنکه مردم همدان عهدی که با خذیفه بسته بودند شکسته و عمال ما را رانده اند و نیز مردم ری فرمانبردار نیستند و سری پر شور دارند آیا شمارا در این باره رای چیست ؟

اصحاب همگان رای براین زدند که نخست اصفهان بیاید گشود زیرا کوره اصفهان از کشور ایران بجای سر باشد و فارس و کرمان و آذربایجان هم چون جناحین آن - ابن نعیم و بعضی دیگر از مورخین (۱) نسبت این رای را به ریزان که از حاضرین آن مجلس مشورت بوده داده اند - عمر با تصویب شورای لشکری گران بیاراست و چهار لوا بر بست و نخستین را بنعیم المقرن برادر نعمان سپرد و او را بسوی همدان کسپیل داشت و لواء چهارم را عبدالله بن عبدالله بن عبید داده و مأمور فتح اصفهان ساخت تا به همراهی ابو موسی اشعری بدان سوی رهسپار گردد .

ابو موسی که در این هنگام فرمانده قوای بصره بود با ده هزار مرد جنگی وارد نهاوند شده و در آنجا عبدالله بن ورقاء الاسدی را به همراه عصمة بن عبدالله مأمور تنظیم سپاه گردانید و با آن لشکر مجهز و منظم بعزم تسخیر اصفهان از راه نهاوند حرکت کردند چون این خبر در اصفهان منتشر گردید فادوسبان (آستاندار) آنجا جنگ را آماده گشته مردی سالخورده و کار آزموده شهریار نام را مأمور دفع سپاه عرب نمود - شهریار در رستاق شیخ با سران سپاه

بقیه از صفحه بعد

حتی پاره از فادوسبانان تا یکی دو قرن هم دولت عرب را برسمیت نپذیرفتند موضوع بحث ما که اصفهان است بگفته بعضی از مورخین تا سال بیست و پنجم هم حیثیت خود را نگهداشتند و اگر ایرانیان تشکیلات صحیحی می داشتند و از قوای پراکنده نیروی واحدی را تشکیل میدادند شاید سالها مقاومت میکردند ولی اختلاف مذهبی و خود خواهی افسران و خانواد های کهن و وجهت ضعیف بیشتر آنها و غلبه اعراب گردید و این بیماری در هرملتی وارد شد این نتیجه را خواهد داد - فاعتبروا یا اولوالابصار

(۱) مجمل التواریخ والقصص

عرب روبرو گردیده پس از نبردهای پی در پی بنا به نبرد تن به تن گذاردند
 لکن غالب و مغلوب معلوم نگردید و قرار بمصالحه و پرداخت جزیه تنظیم شد .
 ابن اثیر ضمن فتح اصفهان مینویسد که : عمر عبدالله بن عبدالله بن عتبای رامأمور
 فتح اصفهان نموده و او را بالشکر بصره تقویت کرده آن کار خطیر را از آنان
 خواستار شد آنها از راه نهان برای انجام مأموریت حرکت کردند آستاندار
 اصفهان شهربراز بن جاذویه را مأمور جلوگیری سپاه عرب کرد آن پیرمرد جهان
 دیده کار آزموده در یکی از رستاقی با آنان روبرو شده جنگی سخت در گرفت
 تا آنکه شهربراز عبدالله بن ورقاء ریاحی رادعوت بجنگ تن به تن نمود در آن میان
 شهربراز مقتول و رزم آوران اصفهان متفرق گردیدند و از این رو آن رستاقرا
 تا اینزمان رستاق شیخ مینامند و آن اولین رستاقی است که از اصفهان بدست سپاه
 عرب مفتوح شده پس از این شکست يك يك رستاقی اصفهان بدست عربها افتاد
 تا آنکه وارد شهرجی گردیدند - طبری نیز ضمن وقایع سال ۲۱ همین معنی را تایید
 میکند - ابونعیم در اوایل کتاب اخبار اصفهان حکایتی نقل میکند که علاوه از
 آنکه ذکر آن بیفایده نیست راهی نیز برای تتبع باز میکند - میگوید : ابومسلم در
 یکی از سفرهایش با ابوبکر هذلی مواجه شد و از او فاتح اصفهانرا پرسیده
 گفت چون در این باره زیاد اختلاف است میخواستم بدانم فاتح کیست (۱) هذلی
 گنت شهر شما بدست عبادله مفتوح شده ۱ - عبدالله بن عبدالله بن عتبای الانصاری
 ۲ - عبداله بن حارث بن ورقاء الاسدی ۳ - عبدالله بن ورقاء الریاحی ۴ - عبدالله بن
 قیس ابوموسی الاشعری ۵ - عبدالله بن عامر بن کریر القرشی ۶ - عبدالله بن بدیل بن

(۱) از طرز سؤال و جواب و موقعیت این - علم میتوان تفرس نمود که او فتح اصفهانرا با
 تشکیلات آنروز عرب بعید میدانستند و شاید پیش خود فکری نمیکرده که فتح ناحیتی چون اصفهان
 مرهون تدبیر شخصی فرمانده بوده است و شاید جواب دهنده هم توجه بفکر او نموده و فتحرا
 منتسب بعده زیادی کرده بعبارت ساده تر این سؤال و جواب جنبه تعریض داشته :

ورقاء الخزاعی که همه اینان در فتح اصفهان حضور داشته و هر يك مباشر فتح قسمتی از توابع آن بوده اند .

اعتماد السلطنه در مرآت البلدان پس از تحریر مقدمه میگوید - حکمران اصفهان در روز لشکر کشی اعراب بآن سرزمین (فادوسبان) بود چون او از ورود دشمن آگاهی یافت جماعتی کثیر بمدافعه آورده بمقاتله پرداختند و روزی فادوسبان بعبده الله گفت نه تو کسان مرا بکش و نه من کسان تو را خود بمبازرت من آی اگر تو مرا کشتی پیروزی تراست و اگر من تو را کشتم ظفر لشکریان عجم را باشد پس هر دور و برو گردیده فادوسبان نیزه بحریف خود حواله کرد و آن نیزه خطار فته بقتلای زین خورد و تنك پاره شد عبدالله بزمین افتاد و لکن فوراً برخاسته بر اسب برهنه نشست و روبرو بحریف نهاد - فادوسبان او را بصلح دعوت کرد باین شرط که اهالی اصفهان هر که میل بماندن دارد جزیه دهد و گر نه املاك خود را وا گذارده کوچ کند بدین ترتیب قرار نامه نوشته و صلح کردند بعد متبن نامه را ترجمه کرده برای تسجیل بمدینه فرستادند از مجموع این گفتار مطالب ذیل مستفاد است .

۱ - در جنگ رستاق شیخ فرمانده سپاه عجم شهربراز (یا شهریار) بوده نه فادوسبان - و فادوسبان همان آستاندار اصفهان است .

۲ - چرن لشکر عرب از راه نهاوند باصفهان میرفته و سپاهیان اصفهان سر راه آنها گرفته اند و نبرد اول در رستاق شیخ واقع شده پس رستاق شیخ جزء ولایات شمالی اصفهان بوده و مؤید این تفرس اینکه راه همدان باصفهان سابقاً از کرج و رستاق فائق که در آن زمان جزء اصفهان بشمار میرفته بوده است .

۳ - کلمه فادوسبان یا پادوستان یا پادوستان یا فادوسپان از القابی بوده که انوشیروان به یکی از چهار سردار بزرگ خود میداده چه این پادشاه مملکت را به چهار (پادکس) بخش کرده و هر يك به پادکسانی سپرده شمال و اختر شرق خور آسان جنوب

فیمروز غرب خوروران ، و این کلمه بنابر تحقیق استاد دانشمند ملك الشعراء بهار مرکب است از سه واژه (پات) و (گست) و (پسان) یعنی بزرگ و سردار نگهبانندگان ناحیه و کلمه پات - گست - پان بضم کاف بکثرت استعمال پادوسبان و معرب آن فادوسفان شده محتمل است غیر از اصل لغت با این تعریب دیگر ضبطها خالی از اشتباه نباشند .

خلاصه آنکه ناحیه کرج و فائقین که جزء رساتیق اصفهان بشمار میرفته بنا بنقل بلاذری در سال ۲۴ - ۲۳ بدست عبدالله بن عبدالله بن عبید و بنقل طبری در سال ۲۱ بدست عبدالله بن عبدالله بن عتبان و بنابر این تتبع اعتماد السلطنه در سال ۱۹ بدست فاتحین عرب افتاده است - از تشتت روایات میتوان حدس زد که فتح اصفهان بواسطه موقعیت کوهستانی آن خصوصاً نواحی خوانسار و سایر ولایات از جمله کرج کوهستانی برای فاتحین عرب ارزان تمام نشده و چند سال در مقابل جهانکشایان عرب پا فشاری نموده و استقامت ورزیده اند -

باقوت ذیل واژه های - الفاء بعده الراء - این لغت را فراهم
فراهان بالفتح ثم السكون وهاء آخره نون - ضبط کرده میگوید

بعضی آنرا فراهان خوانده اند و این ناحیه را نمکزاری از رساتیق همدان میدانند و نیز میگویند در آنجا دریاچه ایست باندازه چهار فرسخ در چهار فرسخ که فاضل رودهای بهاره آنسمان به آن دریاچه ریخته و تبدیل به نمک میشود .

حسن بن محمد قمی صاحب تاریخ قم در قرن چهارم هجری نواحی فراهان را جزء رساتیق قم معرفی کرده و در چند جای آن کتاب با عناوین مختلفه از آن بحث نموده و دیه ها و شارستانهای آنرا بر حسب موقعیت کتاب مورد دقت قرار داده میگوید آنرا (۲۱۰) دیه است از آن جمله بورقان - ولاشجرد - بهبودناباد است بنای آنرا نسبت بفراهان بن همدان داده و میگوید برادر اورکن بن همدان

اسکن را (۱) بنا نهاده و فارسه را فارس بن فراهان تأسیس کرده و بهبوداناباد را بهبود بن همدان بنا کرده است از قول ابن مقفع میگوید که ولاشکرد را بلاثر بن فیروز بنا کرده و بنای جوخواسترا بجوخواست بن خراسان داده و بورقان را بیوران دختر کسرا نسبت میدهد .

از عبارات فوق تبعیت هر يك از بلدان بوابسته خود تفرس میشود .
 بنا بر نقل اعتماد السلطنه از هفت اقلیم - تفرش جزء همدان
 تفرش و بگفته تاریخ قم جزء رساتیق قم بشمار میرفته - صاحب
 زینة المجالس (فصل ۲ جزء ۹) مینویسد تفرش سیزده
 پاره دیه است از هر طرف بآنجا روند کریوه باید برید مردم انجاشیعی اثنا عشرینند
 از قدیم الایام باز همین مذهب دارند آبش از چشمه ها است که از کوه برمیخیزد .
 دهستانهای فراهان و تفرش و آشتیان اکنون از توابع اراک و در قسمت
 شمالی آن واقع شده اند

در بدو ظهور اسلام فراهان جزء کوره اصفهان و وفس و بزچلو جزء نواحی
 در جزین من توابع همدان بوده و قسمتی از ساوه ضمیمه اصفهان و بخشی هم پیوست
 همدان بوده است - آیا فراهان پیش از دولت ساسانی ضمیمه همدان بوده بانه
 چیزیست که بر ما معلوم نیست ولی از نسبت هایی که داده شده معلوم میشود که
 پیش از آنکه کوره اصفهان خود شهرستانی بزرگ گردد توابع فراهان ضمیمه
 همدان یا ماد آن زمان بوده است .

(۱) فلا دیهی در نزدیکی پل دو آب بنام اسکان موجود است و در فراهان باین اسم دیهی
 سراغ نداریم .

بنما بنقل بلاذری او اواخر سال ۲۳ بدست جریر بن عبداللہ البجلی
 ففتح همدان بوده و یا مباشر این فتح مغیره بن شعبه والی کوفه میباشد
 و جریر در مقدمه آن لشکر قرار داشته -

طبری در ضمن وقایع سال ۲۱ مینویسد .

پس از شکست دینور قشون فراری بهمدان آمدند نعیم بن مقرن و قعقاع بن
 عمرو انجارا محاصره کردند چون خبر به (خسرو شنوم) رسید با آنها مصالحه
 کرده و بتادیه جزیه رضا داد و پس از این تصالح بساز اهلانی همدان بشورش بر
 خاستند دوباره نعیم بسوی آنها باز گشته و محاصره را تجدید نمود تا دوباره
 اهلانی بصلح رضا داده و نعیم نیز پذیرفت و بعضی اینواقعه را در سال ۲۴ ق ه
 گفته اند - بلاذری نیز ضمن فتح همدان میگوید که مردم آنجا نقض عهد نموده
 و با فاتحین عرب جنگیدند و در پایان تن بمصالحه در دادند بشرط اینکه خراج
 اراضی و جزیه سرانه خود را در سال مبلغ یکصد هزار درم بپردازند در اینجا
 بلاذری نکته ای را از ابن کلبی نقل میکند که ذکر آن بیفایده نیست میگوید .
 (ماذران) - قلعه ایست از نواحی همدان که نسبت آن به سری بن نسر بن ثور العجلی
 فاتح آن داده شده و از تلویح عبارت بلاذری چنان برمیآید که این قلعه فتح نمی شده
 و سری تصمیم گرفته تا آنرا فتح نکند از آنجا نگذرد و با عبارت (اناخ علیها
 حتی فتحها) دشواری گشودن انرا میرساند -

چون آمد و شد خانواده عجمی چنانکه بعدبان اشارت خواهد شد در حدود
 شرای بالا بوده می توان فهمید که مازران هم در حدود مس و نواحی فائق بوده .
 آنچه از تواریخ پیداست قسمتی از خاك شهرستان فعلی اراك در قرون اولیه
 هجرت ضمیمه خاك همدان بوده و ضمن فتح همدان تحت تصرف فاتحین عرب
 افتاده -

قم

هنگام هجوم اعراب بایران قم بدوشهر قم الکبری و قم الصغری تقسیم میشده است که اولی را منیگان یا منیجان و دومی را کمندان میگفتند (۱) یعقوبی ذیل عنوان قم میگوید آنرا دوازده رستاق است که سومی آنرا بنام رستاق فراهان و پنجمی را بنام رستاق تبرش و ششمی را کوذدر مینویسد

صاحب تاریخ قم نیز ضمن شمارش رستاق آنجا رودبار و جهرود و تبرش و وره و فراهان و کوذدر و دوراخور و ذوات را نام می برد که تمام اینها فعلا جزء شهرستان اراکند بنابراینکه ذوات خلجستان آفتاب رو و توابع آشتیان جزء جهرود و وره سابق آشتیان فعلی باشد .

بلاذری در فتوح البلدان مینویسد قم بدست عبدالله بن قیس الاشعری مفتوح گردیده - این شهر بهنگام لشکر کشی عربها جزء کورهای اصفهان محسوب میشده و چون اعراب بقم متمکن شدند و اولاد آنها بسیار گردید و ضیعتهای فراوان را مالک شدند و بعضی از ضیعتهای همدان وری و اصفهانرا با آن جمع کردند امیری از امراء عرب بنام حمزة بن الیسع از هرون الرشید درخواست کرد که قم را کوره مستقل مقرر فرموده و منبری بر آن بنهند تا در آن شمار جمعه و عیدین باستقلال بگذارند و احتیاج نداشته باشند که برای جمعه و عیدین بکوره دیگر روند هرون الرشید مسئول او را بنجاح مقرون و ویرا حاکم و صاحب اختیار آنجا گردانید و از آن تاریخ قم از اصفهان جدا و شهری مستقل گردید .

گاهی نواحی دوراخور متعلق بکاشان و انجدان و اطراف محلات هم وقتی پیوسته بآنسرزمین بوده - از آنچه گفته شد دریافته میشود که شهرستان فعلی اراک بهنگام لشکر کشی اعراب دارای شهر مرکزی نبوده و هر قسمتی از آن ضمیمه یکی از شهرستانهای مجاور و بیشتر این سرزمین وابسته باصفهان بوده است .

(۱) ممکن است کمندان تعریف به کم و سپس معرب بقم شده است .

عبدالله بن
معویه بن عبدالله
بن جعفر بن ایطالب

هنگامیکه دولت بنی امیه دوران جوانی خود را پایان برد
و عکس العمل ستمگریهای آن خاندان بآنان باز گردید -
ناراضیهها از اطراف سر بطغیان کشیدند - خراسانیهای
ناراضی بقیادت ابومسلم - مردم کوفه به پیشوائی بعضی از
هاشمیون و انتقام جویان خون زید بن علی و وابستگان بآنها هر يك از طرفی
سر و صدائی داشتند - حتی خود امویها هم نسبت بیکدیگر از در حسادت در
آمده و هر يك برخلاف دیگری خرده میگرفت و اختلافات داخلی مزید بر
انقلابات خارجی شد .

از یکسو هم طوائف عرب تعصبات دیرین را بیاد آورده و دشمنیهای کهن
را از سر گرفت در این حیص و بیص خلافت آل مروان در مدتی محدود چند
خلیفه عوض کرد یزید بن ولید از میان رفت و سخن از بیعت ابراهیم و عبدالعزیز بن
حجاج بمیان آمد و مروان بن محمد امتناع خود را از بیعت با ابراهیم اعلام داشت
و با وی بر سر جدال شد .

(۱) در این هنگام عبدالله بن معویه بن عبدالله بن جعفر که خود خالی ازداعیه
نبود مقصد مساعدت عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز والی کوفه بر او وارد شد وی
ابن معویه را اکرام کرد و مقرر داشت که هر روز مبلغی بخود و برادرانش برای
هزینه روزانه بدهند .

چون خبر مرگ یزید بن ولید و بیعت با ابراهیم و عبدالعزیز بابن عمر رسید
دستور داد بنام آنان بیعت گیرند لکن در همان هنگام خبر مخالفت مروان
بوی رسید که بقصد جنگ با ابراهیم بجانب شام حرکت کرده عبدالله بن عمر دستور
داد که بر جیره عبدالله بن معویه بیفزایند و او را باین قصد نگه داشت که اگر مروان
بر ابراهیم غالب آید با وی بیعت کند و با مروان بجنگد .

اتفاقاً ابراهیم شکست خورد و ضمن اینکه ابن عمر با طرفیان خود عطا یائی میداد بدو نفر از سران ربهعه تقلیلی در عطیه قائل شد و اینکار سبب رنجش و کناره گیری آن دو گردید و بعضی نیز بآنان پیوستند - اگر چه عمر دو باره آنها را استمالت کرد و مالی فراوان داد لیکن اشاعه خبر شکست ابراهیم سبب شد که جماعت شیعه ابن عمر را ضعیف پنداشته سراز فرمانش باز زنند - عبدالله این هنگام در حیره بود هوا داران ابن معویه پیرامون او گرد آمده وی را بدارالاماره برده با او بیعت کردند و از جانب مدائن نیز طرفدارانش بیعت خود را اعلام داشتند از آن پس بالشگری مهیا بسوی حیره برای جنک با عبدالله بن عمر روانه شد ابن عمر این قضیه را با خونسردی تلقی کرده و اهمیت برای آن ندید چون ابن معویه نزدیک شد ابن عمر پرچم را بیکى از موالیانش که غالباً بنام اوتقال بخیر میزد داد و گفت با لشکر در فلان محل باش تا من بیایم سپس مالی فراوان میان لشکریان تقسیم کرده و گفت هر که یکسر از دشمن بیاورد مبلغی در یافت خواهد داشت باین واسطه سر بسیاری نزد وی گرد آمد عاقبت عبدالله بن معویه شکست خورده و حصارى شد بالاخره بواسطه شفاعت طائفه ربهعه امان یافت و از کوفه تبعید گردید و بسوی مدائن رفت در آنجا عده زیادی باو پیوستند وى بدستیارى آنان بداخله ایران حمله آورد و بر حلوان و همدان و اصفهان وری و سمنان و دامغان و کلیه مناطق جبال دست یافت و اصفهان را مقر فرمانروائی خویش قرار داد .

محارب بن (۱) موسی که در فارس میزیست پس از شنیدن ابن خبر بدالاماره رفت و عامل عبدالله بن عمر را اخراج نمود و بنام عبدالله بن معویه بیعت گرفت و در سال ۱۲۸ بکرمان حمله برد و گروهی از سران سپاه شام نیز بوی پیوستند و از آنجا باصفهان آمده ابن معویه را بشیراز برد و در آنجا اقامت گزیدند بنی هاشم و سایر هواداران آنخاندان گردوی جمع شدند که از جمله آنان بودند سلیمان بن هشام بن عبدالملك

(۱) محارب از موالیان آل بشکر بوده و در فارس بجلالت قدر معروف بوده

و ابو جعفر منصور - عبدالله بجمع مالیات و اعزام حکومتها پرداخت و ابو جعفر را حکومت اینج داد.

پس از چندی میان او و محارب دلتنگی پیدا شد و محارب از وی کناره گرفت و با اطرافیان خود بشاپور رفت - یزید برادر عبدالله با او جنگید و محارب گریخته بکرمان رفت و در آنجا بود تا محمد بن اشعث وارد کرمان شد اگر چه اول با او همدست گردید ولی عاقبت از ابن اشعث نیز گناره گرفت و با ۲۴ یسرش بدست وی کشته شدند (۱)

عبدالله این معاویه همچنان در اصطخر فارس میبود تا ابن ضباره با داود بن یزید و معن بن زائده با او جنگید و لشکر او را در هم شکستند و اسیر بسیار از آنان گرفتند و همراهانش همه پراکنده شدند و هر دسته بطرفی رفتند و عبدالله نیز خود با دو برادر و گروهی از یارانش از سمت کرمان بامید همراهی ابومسلم بجانب خراسان رفتند چون بنواحی هراة رسیدند - مالک بن هیشم که حاکم آنجا بود کس نزد آنان فرستاد و علت آمدنشان را پرسید گفتند بما خبر رسیده که شما برای رضای آل محمد (ص) دعوت میکنید از اینجهت نزد شما آمده ایم او گفت اما عبدالله و جعفر از اسماء آل رسول خدایند لکن بنام معاویه در خاندان نبوت شخصی را نمیشناسیم پس هیشم ابومسلم را از ورود آنان خبر داد ابومسلم دستور داد همه آنانرا حبس کنند پس از چندی نوشت حسن و یزید برادران عبدالله را آزاد کرده و خود او را نیز خفه کردند .

ابن ضباره پس از فرار عبدالله بن معاویه او را تعقیب کرد در این میان

(۱) نامه دانشوران از شرح ابن ابی الحدید نقل میکنند که فرقه اسحقیه از پیروان عبدالله بن معاویه اند و این مسئلک منتسب باسحق نامی است از اصحاب او که با باعه و اسقاط تکلیف قائل بوده اند - از این نقل معلوم میشود که پیش از پیدایش خرمیه اسحقیه نیز دارای عقیده مزدکی بوده اند بعید نیست که سرزمین عراق که جزء قلمرو طائفه ابن معاویه بوده نیز یکی از جاهای حساس اسحقیه بوده باشد.

خبر قتل نبیانه بن (۱) حنظله بابن هیبره رسید نامه به عامر بن ضباره و داود بن یزید نوشت که بکرمان برای جنگ با قحطیه بروند پس آنها با پنجاه هزار قشون به اصفهان آمدند .

قحطیه سپاهی را بسر کردگی مقاتل بن حکیم بسوی وی فرستاد چون بهم رسیدند خبر بابن ضباره رسید که حسن بن قحطیه بسمت نهلوند رفته او برای کمک قشونی که در نهلوند بود حریف را استقبال کرد .

مقاتل نیز پیکی بقحطیه فرستاد و او را از واقع خبردار کرد و او از ری حرکت نمود و بمقاتل پیوست و باتفاق ابن ضباره و داود رسیدند .

لشکر قحطیه بیست هزار نفر و از جمله افسران خالد بن برمک بود و قشون عامر را از صد تا صد و پنجاه هزار نوشته اند - قحطیه نخست دستور داد قرآنی بر سر نیزه نموده و ندا دادند ای اهل شام شمارا با آنچه در این قرآن است دعوت میکنیم و آنرا در برابر دشمنان و ناسزا گفتند - قحطیه فرمان حمله داد و پس از اندک زمانی لشکر عامر بن ضباره در هم شکست داود بگریخت و ابن ضباره کشته شد و لشکر قحطیه دست بغارت زدند - ابن اثیر مینویسد - بانه از اثار و اموال و آلات طرب از آنها یافتند که گوئی شهری بود - این واقع در ماه رجب ۱۳۱ در نواخی اصفهان واقع شد .

محل وقوع حادثه را ابن اثیر در نواخی اصفهان و طبری جایلق از توابع اصفهان ذکر کرده - اعتماد السلطنه در مرآت البلدان گفته طبری را مورد اعتماد دانسته و صریحاً جایلق مینویسد .

در هر صورت میتوان گفت ریشه شجره خبیثه بنی امیه در ناحیه اراک رده شد و دیگر ناراضیها در بر انداختن آن دست بدست یکدگر دادند تا منتهی خلافت از شام بر چیده و دو بغداد بنام آل عباس گسترده شد .

(۱) این شخص نماینده یزید بن هیبره در گرگان بوده است .

نہضت‌های ایران

بر متتبعین پوشیده نیست که پس از آنکه اسلام دست‌تر بیت‌برسر
اعراب بیابان نور دبی سامان گذاشت و آنان را با تعلیمات روشن
خود یکدل و همدست نمود و طوایف متشتته عرب در زیر پرچم
وحدت برد و دولت بزرگ نامدار دنیا (ایران و روم) غالب
آمدند و اقوام ایرانی و رومی را که در پیش چشم عرب قبل از اسلام نمونه کامل
قدرت و جلال بشمار میرفتند مغلوب کردند و تدریجاً روش بی‌آلایش و پاک‌ه‌ری
خود را که روح توحید در آن نمایان و صرفاً ایجاد یگانگی در سراسر جهان
بود و جز پرهیز کار کسی را شایسته پیشوائی نمیدانست از دست داده و دست‌های
با آنان بیازی پرداخت و در صورت زندگی آنان که میرفت مثل اعلای تربیت در
جهان گردد از باطن هوی و هوس یکدسته مغرض خراش‌هایی پدید آمد و کم‌کم
اندیشه‌های غلط زمان جاهلیت که هنوز کاملاً از مغز آنان پاک‌نشده بود روی زشت
خود را نشان داده و برای نژاد عرب برتری بر طوائف دیگر در نظر گرفتند موضوع خون
و نژاد و افتخار عربیت را تازه کردند - این معنی بدست بنی‌امیه که باتکاء
اعراب بادیه‌الشم بر اریکه فرمانروائی مستقر شده بودند بیشتر تقویت گردیده
و بآتش تعصب دامن زدند و خصوصاً از ایرانیان که نسبت بخانواده رسالت بیشتر
اظہار علاقه مینمودند اظہار تنفر نموده و آنان را بچشم خواری منیکریستند .

داستان‌های عبدالملک و حجاج عامل او یکی از مواضع حساس جنایات زندگی
آنان و ضرب‌المثل عامه از مسلمان و غیر مسلمان است اطرافیان بنی‌امیه بلکه
بعضی دیگر نیز که از آلودگی اختلاف سهمی گرفته بودند میگفتند غیر عرب‌برالیاقت
همسری با عرب نیست و تنها فضیلت آنها را نام مسلمانی می‌پنداشتند و آنها را در
ردیف بندگان قرار داده و بر آنها اسم (موالی) اطلاق میکردند - اینان باموالی در
یک صف راه نمیرفتند - حضور در مجالس میهمانی آنها را ننگ می‌شمردند - نماز
گزاردن با غیر عرب را ناروا میدیدند - زن بآنان نمیدادند و جز از راه کنیزی

زن از آنان نمیگرفتند. حتی بفرزندی که از مادر غیر عرب بود شغلی واگذار نمیکردند. جرجی زیدان در جزء چهارم تاریخ تمدن اسلامی مینویسد : بنی امیه پیوسته فرزندان کنیزان را از نظر تعصب عربی پست میشمردند حتی روزی بعبد الملك خبر دادند که علی بن الحسین کنیزی را بهمسری گرفته و آزادش کرده او نامه ملامت آمیز بآنحضرت نوشت علی بن الحسین (ع) او را پاسخ داد (خداوند بواسطه اسلام پستی هارا از میان برد و تقایص را برداشت و خوار هارا گرامی کرد آن پیمبر است که کنیز وزن غلام خود را بزنی گرفت) (۱) باز در همان قسمت مینویسد - گویند عبد الملك بن مروان دو فرزندش سلیمان و مسلمه را با سب دوانی و اداشت سلیمان پیشی گرفت عبد الملك گفت .

الم انهم ان تحملوا هجائنكم (۲)	علی خیلکم یوم الرهان فتدرک
وما یتوی المرأه ذبن حرة	و هذب اخری ظهرها متشرک
و تضعف عضداه و یقصر سوطه	و تقصرر جلاه فلا یتحرک
و ادرکنه خالاته و نزعنه	الا ان عرف السوء لابد یدرک

☆ (ترجمه) ☆

مگر نگفتم بر اسب خویش نشانید	که سباق کسی را که مادرش عجم است
از آنکه زاده آزاد و زادگان کنیز	یکی نیند از آن این یکی زرتبه کم است
بوقت راندن مرکب توان تو کوئی نیست	بتازیانه و دست ضعیف از او قدم است
و را بود رگی از پارس و آنرک زشت	بضعف و سستی و ماندن ز کار متهم است

(هدائی)

خلاصه آنکه سر پیچی بنی امیه و هواداران شان از تعلیمات قرآن و روش خانواده رسالت و استیلا و خود پسندی و غرور و عصبیت جاهلیت بر آنها سبب شد که نسبت بایرانیان از هر گونه بی اعتدالی دریغ نکنند نتیجه این ستمگریها (۱) اشاره بداستان زید بن حارثه است (۲) اعراب متعصب کسانی را که پدرشان عرب و مادرشان کنیز بود هجین مینامیدند و بآنها ارث نمیدادند .

این شد که ایرانیان مغلوب از راههای گوناگون عکس العملهایی نشان داده و بمخالفت اعراب و کسر صولت سلطه آنها قیام کردند -

نخست عده از اینان بنام موالی در مدینه جمع شدند و بیکدیگر نزدیک شده و مجالس سری تشکیل دادند تا در کاخ خلافت رخته افکندند - پس از واقعه کربلا و فاجعه یوم الطف همین ناراضیها دور مختار بن ابوعبیده ثقفی گرد آمدند و قریب بیست هزار نفر بخونخواهی حضرت حسین بن علی برخاسته و تقریباً بساط دولت آل حربرابر چیدند و اساس خلافت بدست شعبه دیگر از امویون بنام آل مروان افتاد و بالنتیجه این فشارها سبب نهضتهای متوالیه ای شد که فهرست وار ذیلا بانها اشاره میشود .

۱ - عده از ایرانیان که تحت نفوذ اعراب بعنوان مولی میبودند کم کم در مدینه گرد آمدند بطوریکه عمر را مرعوب کرده تااو بمعویه نوشت (۱) که اینها را بکشید پیش از آنکه دولت شما را از میان بردارند .

۲ - چون طرفداران آل علی علیه السلام بیشتر ایرانی بودند از این راه نیز بتشکیل دستجات کوچک کوچک از گوشه و کنار می پرداختند .

۳ - موالیان وسیله نهضت مختار و شکستن پی کاخ ظلم و ستم بنی امیه شدند

۴ - در اواخر خلافت عثمان دخترانی از خانواده شهریار در نیشابور قیام کردند که بالاخره چون مقاومت نتوانستند کرد اسیر و اطرافیان شان پراکنده شدند . (۲)

۵ - نهضت ابومسلم و انتقال خلافت بآل عباس و انقراض بنی امیه -

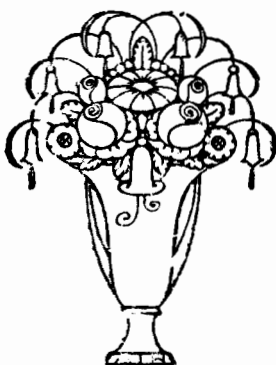
۶ - نهضتهای دیگری به نام آئین بصورت عدم موافقت با دین اسلام وتیره

(۱) ناسخ التواریخ

(۲) مشهور چنین است که دختران شهریار در زمان عمر اسیر شدند - لکن این خبر درست نیست بلکه اسارت آنان در اواخر خلافت عثمان یا اوایل خلافت حضرت علی است - ناسخ التواریخ جلد سجادی بقلم خود مرحوم سپهر رجوع شود :

کردن اذهان نسبت بآن مانند مسلك - سمباده مانویه (که ما آنها را مزدکی
اصفهان مینامیم) و خرمیه و ابن مقفع و یوسف بزم (۱) و شناسبیس
۷ - نهضتیکه جعفر بن یحیی برمکی در نظر داشت و کشف آن موجب
بر باد رفتن خاندانشان گردید و همچنین بود نظر فضل بن سهل وزیر مأمون
که او نیز از همین راه بامر مأمون در حمام سرخس کشته شد .
خلاصه آنکه باهمه سختی ها باندازه ایرانیان پافشاری کردند تا بغداد را که
عاصمه خلافت و پای تخت اعراب بود تصرف کردند و بزندگی فرمانروایان عرب
خاتمه داده و آنها را تحت سیطره و نفوذ خود گرفتند .
نقل کرده اند که عمر بن عبدالعزیز گفت : و ه از این مردم که چند هزار سال
بر دنیا حکومت کردند و نامی از عرب نبردند و ما خواستیم چند روز بر يك
گوشه از دنیا حکومت کنیم از آنان بی نیاز نبودیم .

(۱) در طبری برم باراء مهله قید کرده و ابن عبدوس بازاء معجبه :



ابو مسلم
صاحب الدعوة

مورخین در نام ابو مسلم اختلاف کرده اند (۱) ابن خلکان میگوید عبدالرحمن بن مسلم و گفته شده عثمان خراسانی و گفته شده ابراهیم بن یسار بن سدوس بن جودرن از اولاد بزرگمهر بن بختجان فارسی - مافروخی

در کتاب مجالس اصفهان مینویسد - ابو مسلم صاحب الدعوة نایغه ایست از نوابغ بعض رساتیق اصفهان که نامیده میشود بقاتق در کنار کرج از فرزندان رهام بن جودرز (۲) گفته شده او از فرزندان شیدوس بن جودرز میباشد - و در جای دیگر میگوید ابو مسلم می گفته من در نسب با سلمان می پیوندم - باز مینویسد از احفاد ابو مسلم طاهر بن محمد بن عبدالله بن حمزه جد مادری من بکنیه ابو مسلم مکنی بود و نیز در مقام افتخار اشعاری مفصل از طاهر بن محمد نقل کرده که حاصل آن افتخار باباء خود است که آنها را بچود و دلیری و خدمت به دین ستوده که از جمله آن شعرها است .

اولئك قوم ارهفوا طبع دهرهم و ذبوا عن الدين الحنيف وذاذوا
در نسب ابو مسلم نیز اختلاف کرده اند ابن خلکان در آخر شرح حال او مینویسد گفته شده ابو مسلم از عرب و گفته شده از عجم و نیز گفته شده از اکرادست (۳) در این باره ابودلامه میگوید .

ابا مجرم ما غیرالله نعمة علی عبده حتی یغیرها العبد
افی دولة المنصور حاولت غدره الا ان اهل الغدر اباؤك الكرد

(۱) المعارف ابن قتیبه ص ۱۸۵ و تاریخ بغداد جلد دهم

(۲) جودرز معرب گودرز است

(۳) در تاریخ سیستان نیز عنوانی بدینگونه دیده میشود (نشستن ابوالعباس سفاح بخلافت و تبعیت ابو مسلم کرد و سپاه وی) استاد مصحح در حاشیه مینویسد - شاید کرد بضم باشد نه کرد (فعل ماضی)

ابا مجرم خوفتنی القتل فانتحی علیک بما خوفتنی الاسد الورد
 درموطن پدرش نیز اختلاف است بعضی گفته اند اهل حوزه فریدین (۱) از
 دیه سنجرد است و پاره گفته اند اهل ماخوان سه فرسخی مرو است که آنجا
 و چند دیه دیگر را مالک بوده و گاهی گوسفند بکوفه میبرده (۲) لکن رستاق
 فریدین را مقاطعه کرده بوده (۳) و چون مبلغ مقاطعه را از او خواسته اند بواسطه
 عدم تمکن از پرداخت عاجز مانده و با مادر ابو مسلم که کنیزی و شیکه نام و
 هنگام مسافرتش از کوفه آورده بود از فشار عامل خراج بقصد آذربایجان فرار
 کرد ضمن این سفر گذرش بر رستاق (۴) فائق نزد عیسی بن معقل بن عمیر برادر
 ادریس بن معقل جد ابی دلف عحلی افتاده چند روزی آنجا میماند پس از آن
 و شیکه را که بارور بوده آنجا گذاشته خود بآذربایجان رفته و مرگ او را مهلت
 بازگشت نداده در آنجا بدرود زندگانی میگوید پس از چندی در قریه ماوانه (۵)
 ابو مسلم بدنیا آمد و نزد عیسی میبود و با فرزندان وی بمکتب رفته ادیبی خردمند
 شد که در خرد سالی مورد توجه گردیده بود - عیسی ابو مسلم را بدیبهی از رستاق
 فائق برای حمل غله اش فرستاده بود در این میان عیسی و ادریس را بواسطه عدم
 تادیه خراج مقاطعه بکوفه برده زندانی کردند چون ابو مسلم خبر گرفتاری
 عیسی را شنید گندمها را فروخته و خود را باو رسانید عیسی ابو مسلم را در
 خانه شخصی خودش جای داد - او نیز در زندان نزد آنان رفت و آمد داشت در

(۱) فریدین معروف و هنوز هم دیه سنجرد در آنجا موجود است
 (۲) خیلی بعید بلکه محال بنظر میآید که از حدود مرو گوسفند بکوفه برند اگر این حرفت
 برای او تثبیت شود باید موطن او را جزء ولایات غربی دانست نه عشق آباد و سرحد
 ترکستان فعلی و چون مولد ابو مسلم را در ولایات غربی غیر اصفهان آنروز یعنی حدود کرج
 نام نبرده اند اثبات مدعای کسانی که ویرا از این نواحی دانسته اند می نماید
 (۳) عمل مقاطعه کاری در آنزمان معمول بوده و آنرا ابغار مینامیدند ما درباره کرج این معنی
 را بیان کرده ایم

(۵ - ۴) برای شناسائی این دو محل با سماء امکنه این کتاب رجوع شود

این اوقات عده از نقباء محمد بن علی بن عبدالله بن عباس با گروهی از شیعیان خراسان بکوفه آمده در زندان بعجلی ها برخوردند و ضمناً با ابومسلم نیز آشنا شده از خرد و سخن و ادب او در شکفت شدند ابومسلم نیز با آنها نزدیک شده دریافت که آنها دعاة عباسیین هستند - اتفاقاً عیسی وادریس از زندان گریختند نقباء نیز بمکه رفته و مبلغ بیست هزار دینار و دویست هزار درهم با ابومسلم برای ابراهیم امام بهدیه بردند و ابومسلم رایکی از دواهی بوی معرفی کردند - ابومسلم مدتی نزد ابراهیم مانده در سفر و حضر با او بود سپس نقباء باز گردیدند و از او خواستند که مردی برای خراسان نامزد کند ابراهیم گفت این اصفهانیرا آزمودم (۱) شایسته این کار است و کار خراسانرا باو وا گذاشته و از وی خواست که نامش را تغییر دهد و این تقاضا را معلل کرد باینکه اگر تو نامت را تغییر ندهی کار برای ما تمام نخواهد شد (۲) در هر صورت عرب نبودن ابومسلم و ولادتش را در قریه ماوانه که از توابع رستاق فائق بوده میتوان مقرون بصحة دانست و بی گمان یکی از

(۱) ممکن است سر اینکه ابراهیم از ابومسلم در خواست که نامش را تغییر دهد یکی این باشد که عربها سر بمخالفت برندارند و عصیت اموی تقویت نشود شاهد بر این مدعی آنکه موقعیکه مأمون علی ابن موسی الرضا را بولایت عهدی برگزید هاشمیان بغداد شوریده با ابراهیم ابن مهدی عموی مأمون بیعت کرده او را خلع کردند تا دستور داد حضرت علی ابن موسی را مسموم و فضل را در حمام کشتند آنگاه اعراب بغداد آرام شدند

(۲) وجه انتخاب ابومسلم برای کار خراسان علاوه بر آنکه وی شخصاً مرد زیرکی بود بن است که ایرانیان که او را از خود میدانستند و از اعراب نیز رنجیده خاطر بودند فرمان او را بهتر بپذیرند مؤید این نظر که بیشتر دل ایرانیان را میخواست بدست آورد نسبت با اعراب نیز خوش بین نبوده اینکه چرجی زیدان مینویسد بوی دستور داد اگر بتوانی عربی زبانی در حدود خراسان زنده نگذاری بکن ابومسلم معلوم میشود درباره اجرای امر ابراهیم بطوری مراقب بوده که میخواست همه چیز خود را تغییر دهد چه آنکه منصور آنگاه که بر سرکشتن او شد و جماعتی را بر کمین وی گماشت ضمن سرزنش و بهانه جوئها باو میگفت تو آنکسی که بمن نامه نوشتی و عمه ام آسبه را خواستگاری کردی بگمان اینکه تو فرزند سلطین عبدالله بن عباس هستی - و شاید یکی از علل روشن نبودن نام و نژاد ابومسلم همین باشد

بزرگترین نهضت‌های ایرانیان در حوزه شهرستان اراک طرح ریزی و اولین کلنگی که برای ویرانی کساخ ظلم و ستم بنی‌امیه در کوره تافته با آتش دل مظلومین مهیا و تیز گردید در این محل بوده است.

یکی از اذالنه اصفهانی بودن ابو مسلم حکایتی است که ابن عبدوس در کتاب الوزراء نقل میکند.

میگوید - ابوالعباس بخالد که متصدی امور دیوان و پرداخت حقوق بود از زیادی قشون ابومسلم و اهتمام بامور آنان شکایت کرد - او دستور داد قشونرا سان دیده و هر کس خراسانی نباشد بیرون کنند - ابومسلم روز اول و دوم که برای سان نشست اشخاص را بنام می‌خواند و اخراج میکرد روز سوم و چهارم کسی از جا برنخواست بالاخره یکتن از آن میان بر پا خاسته گفت چرا مردم و از کلام بر کنار میکنی ابومسلم گفت آنرا که خراسانی نیستند اخراج مینمایم گفت اول خودت بر کنار شو که اصفهانی هستی و داخل خراسانیها شده ابومسلم از جای خود بر جسته گفت این نیکو دلیلی است و از آن عمل دست باز داشتند از آنچه گذشت بخوبی آشکار میگردد که .

۱ - ابومسلم ایرانی است نه عربی نژاد .

۲ - ابومسلم اصفهانی است نه خراسانی و در رستاق شمالی آن شهرستان بلکه خصوص رستاق فائق در قریه ماوانه تولد یافته .

بابکيه

يا خرم ديتان

بعضی از مورخين قيام زناده خرميه را در سال ٢٠١ هـ ق

نوشته اند لکن اين نظر را نمیتوان استوار و مورد اعتماد

دانست چه آنکه ضمن وقايع سال ١٦٢ ظهور سرخ پوشان

و سلطه آنان را بر جرجان و در سال ١٦٧ کوشش مهدي

خليفه را در دفع آنان و در سال ١٦٨ کشتن مهدي گروهی از آنان را در سال ١٧٠

استمالت هرون از آنها و در سال ١٨٠ خروج خرميه را در ناحيه گرگان در تاريخ

طبری و امثال آن می بینیم و در سال ١٩٢ نیز هم اينان در آذربايجان انقلابی برپا کردند تا

آنکه هرون الرشيد عبدالله بن مالک را باده هزار نفر فرستاد و بسیاری از آنان را

کشته و جمعيتشان را پراکنده کرد و عده از رؤسای آنان را در قرمسين

(کرمانشاه) بدار آوینخت .

اين جمعيت از همان اوان کشته شدن ابو مسلم دسته دسته در شعاب جبال

و نواحی دور دست از مراکز لشکری خلافت بتهيه کار و طرح ریزی مرام خود

مشغول و گاهی که فرصتی می یافتند بطرز مانورهای کوچک قيام بانقلاب و آشوب

میکردند تا آنکه کم کم کار از قيام دستجاتی بالاتر رفت و از او اسط خلافت

هرون تا دیر زمانی موجب آشفتگی ممالک شرقی بغداد شدند .

اگرچه علی بویه قلاع آنان را خراب کرد ولی باز دست از کار برنداشته

و سر از گریبان باطنیه برون کرده و برای اجراء مقاصد خود جان فشانی ها

کردند . -

ما با همه قیامهای اينان مواجه نیستیم کسانیکه اطلاع بیشتری خواهند به

تواریخ مربوطه خصوص تاریخ طبری رجوع فرمایند آنچه مورد بحث ما است

ماجرای جویان عراق هستند که بنام خرميه اصفهان معروف میباشند .

اينان میگفتند ابو مسلم نمرده وزنده و جاوید است (١) و روزی باز خواهد

آمد و پسر او ابوالغرا را در مقدم خود قرار داده و در حدود عراق عجم مدتی آتش هرج و مرج را دامن میزدند و عمال خلافت را در برابر خود بزانو درآورده بودند بطوریکه مباشرین محل از دفعشان اظهار عجز میکردند - تا آنکه مهدی خلیفه عباسی عمرو بن العلاء والی طبرستانرا بكمك عمال اصفهان فرستاد تا دست بهم دادند و جمعیت آنانرا پراکنده ساختند لکن چندان طولی نکشید که باز از همان پراکنندگان جمعیتی گرد آمده بانقلاب پرداخته وبر اصفهان و ترمذین و گاپله (۱) و فابك و دیگر روستاها وبر بسیاری از قراء همدان دست یافتند و مردم ناراضی آنسامان نیز که در پذیرش آنروش اشتراکی بی سامان برای خود آسایشی می پنداشتند بآنان پیوستند و قریب صدهزار شدند و نزدیک بود شیرازه دولت عباسی را بگسلانند .

مامون که در آن هنگام بخراسان بود عبدالله مبارك را با بیست هزار سوار بجنگ آنان گسیل داشت برسیدن قشون خراسان آن جمعیت چريك مانند از یکدیگر پاشیده و چنانکه خوی اینگونه اجتماعات است متفرق شدند و لکن در خلال کوهها باجمع دستهجات و دستبرد ، دولت وقت را تهدید مینمودند - عبدالله نامه بهرون نوشت که ما را از بودلف گزیر نیست وی پاسخ نوشت که سخت صواب است آن هر دو دست یکی کردند و خرم دینان و با طنینان نیز یکدست شدند و دست بفساد و غارت بر داشتند ابودلف و عبدالله ناگهان بر آنها بتاختند و جمعی از آنها را کشته و فرزندان شانرا گرفته به بغداد برده فروختند .

از آنچه از سیاست نامه ملخصا نقل کردیم پیداست که عبدالله مبارك در خود احساس ناتوانی در برابری باخرمیان میکرده لذا ضمن گزارش جریان امورتقاضای اجازه استمداد از ابودلف را نموده و استفاده از تدبیر و نفوذ ابودلف که تقریباً

(۱) جابلق معروف است که فعلا هم اهالی آنجا را کاپله میگویند و گویا جابلق مررب آن باشد

از بومیان بشمار میبود برای دفع آن غائله ضرور میدانسته .
 بهر حال کشاکش خرمیان عراق با کوششهای هرون و مامون و معتصم نیز
 خاتمه نیافت تا اینکه علی بویه بر قلاع آنها دست یافت و جایگاه آنانرا در اطراف
 کرج و سرزمین جبل ویران و جمعیت شانرا متفرق ساخت .

مسعودی در (التنبیه والاشراف) مینویسد - ما در کتاب

مقالات خرمیه را از آن گروه که در نواحی اصفهان و برج

و کرج ابی دلف و وزین (زز معقل و زز ابی دلف) و رستاق

و رسنجان و قم و کوزنت از اعمال صیمره از مهر جان

خرمیان ،
 و قلمرو آنان

قذق و بلاد سیروان و اربوجان از بلاد ماسبدان و همدان و ماه الکوفه و ماه البصره
 و آذربایجان و ارمینیه و کاشان وری و خراسان و سایر سرزمین پارسیان و از
 منازعت بین آنان یاد کردیم انتهى - خرمیه نام خود را از بابك گرفته اند - صاحب
 مجمل التواریخ ضمن شرح حال مأمون مینویسد . پس بابك خرم دین بجانب
 آذر بایکان بر خواست و کارش سخت عظیم و بزرگ شد و اصل ایشان از روزگار
 قباد بود از مزدك بن بامدادان مؤبد مؤبدان قباد چنانك یاد کردیم چون نوشیروان
 ایشان را بکشت پس مزدك را زنی بود نام او خرمیه بنت فاده بروستای ری افتاد
 و مردم را دعوت کرد بدین مزدك و از آن پس خرمه دین خواندندشان و مزدکی
 بجای رها کردند و بعهد هرون الرشید قوت گرفتند و در این وقت بابك برایشان
 مهتر شد و جمعی بسیار بکشتند و کارش روزگاری بماند .

ابن الندیم در فهرست داستانی مفصل در باره پدر بابك و مادر وی و کیفیت
 پیدایشش نقل میکند که ما از ذکر آن خود داری کردیم ولی خلاصه آن را
 بهمناسبت مقام یاد میکنیم - در نواحی آذربایجان بین جاویدان و ابو عمران
 نزاعی بنام ریاست خرمیه بود جاویدان بابك را از مادرش برای گوسفند
 داری بگرفت اتفاقا پس از چندی بین ابو عمران و جاویدان جنگی در گرفت ابو عمران

کشته و جاویدان بواسطه زخمی که در جنگ برداشته بمرد چون زن او بابابك سرگرم بود حيله برانگیخت و بهواداران شوهرش اعلام داشت که او گفته روح من در تن بابك درآمده و این همان کس است که مرام مزدك را از نو سامان دهد و خوارشدگان مارا عزیز و دورافتادگان را بنزدك آرد بابك نیز باوی کاملاهمدست و داستان شده و بهمراهی آنزن پایه کار ریاست خود را استوار گردانید و در حدود ۲۳ سال بر آذربایجان و ارمنیه حکومت کرد و گویند قریب پانصد هزار از لشکر خلیفه را کشته است -

نیز ابن ندیم از قول محمد بن اسحق میگوید خرمیان بر دو قسمند که یکی را سرخ جامه گان نامند و مساکن اینان درنواحی جبال بین آذربایجان و ارمنیه و بلاد دیلم همدان و دینور و اهواز و اصفهان میباشد - اینها در اصل مجوسند که رنگ تازه بخود بسته اند خود را لقطه مینامند و پیامبر اینان مزدك میباشد مرام آنان نیل بلذات و فرو رفتن در شهوات و خوردن و آشامیدن بصورت همگانی و آمیختگی میباشد - گویند سلطه و برتری را از میان برداشته و مشارکت در همه چیز داشته و هیچ کس را از دیگری از هیچ جهت مضایقت و منعی نبوده - مزدك را انوشیروان از میان برداشت لکن مرامش تا دیرزمانی درنواحی دوردست و شعب جبال باقی مانده -

این نهضت که در لباس دین پیدا و بمبارزه با اعراب و رسوم آنان پرداخت در زمان مامون سامانی یافته و در زمان معتصم با کوشش های افشین از میان رفت .

چون پاره از سخنان اینفرقه شباهت بمقالات اسمعیلیه و بومسلمیه و غلات دارد مخالفین آنان باین نامشان خوانده اند - شهرستانی در کتاب (الملل والنحل) آنان از غلات شمرده مینویسد این طایفه بهر شهر نامی داشته اند مردم اصفهان ایشان را خرمیه و کودیه و اهالی ری مزدکیه و سمبادیه و در آذربایجان قولیه

و در جای دیگر محمره سرخ پوشان و در ماوراءالنهر مبیضه (سفیدجامگان) مینامیده اند.

بنا بر این سرزمین عراق بنوبه خود از این فتنه برکنار نبوده و جنگهای خونین بین اهالی و خرمیه از یکطرف و بین قشون بغداد و آنان ازدگر سوی پی در پی بوقوع پیوسته - حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ضمن خلافت معتصم مینویسد که چون کار بابک خرم دین بالاگرفت و تمام آذر بایجان و ارمن و بعضی از عراق مسخر او شد معتصم اسحق بن ابراهیم امیر بغداد را بجنگ او فرستاد مدتی بحرب مشغول بودند و ظفر روی نمیداد اسحق مدد خواست خلیفه حیدربن (۱) کاوس را که باسیری از ماوراءالنهر آورده بودند و درحضرت خلافت مرتبه بلند یافته و افشین لقب گرفته بود بکمک وی فرستاد و در همدان جنگ کردند و قریب چهل هزار بابکی کشته شد (۲) بابک اسیر گشت و در صفر سال ۲۲۰ درسامره دست و پایش را چپ و راست بریده بر دارش کردند و مدتی بماند و ضمن حوادث سال ۲۲۴ مینویسد با زیار بن (۳) قارون درطبرستان خروج و طریقه خبیثه بابک خرم دین ظاهر کرد و جامه سرخ پوشید آن قومرا سرخجامگان خوانند معتصم عبدالله طاهر ذوالیمینین را بجنگ او فرستادبازیار را اسیر کرده بسامره برد و نزد بابک بدار آویختند (۴)

صاحب مجملالتواریخ مینویسد - پس بابک را کار از اندازه بگذشت و معتصم افشین را بحرب بابک فرستاد و بابک در کوههای حدود ارمنیه جایهای

(۱) صحیح این نام خینر است

(۲) از تلویح نقل مستوفی چند برمی آید که افشین درمقدمه جنگ آذربایجان درحومه عراق نیز بابابکیان رو برو شده و سیاری از آنانرا کشته است

(۳) در نسخ صحیحه مازیار است

(۴) در این واقعه طاهر نامه از افشین یافت که بمازیار و عده همراهی داده بود آنرا ب

ظفر معتصم رسانید و همان سبب قتل افشین گردید

عظیم دشوار گزیده بود و قلعه ساخته و بسیار روزگار و حادثه ها رفت تا آخر کار بابک گرفتار شد بر دست او و تنش در سامراء بدار کردند و سرش در بلاد اسلام بگردانیدند انتهی

دیگر مورخین هریک بنویه خود شرح این حادثه هولناک بزرگ را نوشته و کم و بیش قلمرو تسلط خرمیه را نیز یاد کرده اند ولی آنچه از گفته های قبلی خاصه نقل مسعودی بدست می آید يك عده از معاقل محکم خرمیه در نواحی شهرین کرج و برج و وزین (۱) و نواحی اراک بوده و کلنك بیدادگری آنان بسی خانمانهارا ویران کرده است در ضمن حالات عبدالعزیز و علی بویه نیز بدان اشارت خواهد شد از مجموع این گفتار معلوم میشود که مطلع غائله خرمیه سال ۱۶۲ و مقطع آن در سال ۲۲۴ بوده است.

(۱) با سماء امکه این کتاب رجوع شود



کسانیکه از
ائمه واصحاب
ب عراق آمده اند

از منظویات تواریخ خطه عراق مستفاد میشود که راههای

شرق بغرب و جنوب بشمال کشور از حوزه اراک میگذشته

در این راهها بافواصل معینه کاروانسراهائی بمنظور

تامین آسایش عابراین ساخته شده بود که بمنزله مهمانخانه

های امروز می بود که بسیاری از آنها هنوز موجود و نشان دهنده محکم کاریهای

گذشتگان است و پاره نیز بدست حوادث ایام یا مردم جاهل خراب گردیده و

مصلح آنها در بناهای دیگری بکار برده اند -

در مسیر قم بمالیر از راه سابق در جهرود و قریه سیاوشان و آشتیان (که

فعلا کاراژ است) و تاج آباد و ساروق و دیز آباد -

واز طرف جنوب بشمال در مشک آباد (که آنها در سال ۱۳۱۰ شمسی خراب

کردند و در حدود دو میلیون آجر آنها بصرف ساختمانهای راه آهن رساندند)

و مشهد - این کاروانسراها بوده -

میلهائی نیز در اطراف اراک موجود است که گویا جای افروختن آتش یا

بعبارت دیگر تلگراف آتشی بوده که برای رساندن اخبار اعمال می شده .

که بعضی از آنها را ذیلا نام می بریم .

از راه قم ۱ - میل پل دختر ۲ - میلی نزدیک کوه های صالح آباد بوده که فعلا

جای آن بر ما معلوم نیست و محتمل است که نزدیک مزرعه نوبوده ۳ - میل سیاوشان

از طرف راهجرد ۱ - بالای کوه مجاور راهجرد که بمیل راهگرد معروف است

۳ - نزدیک شهر فعلی قریب به نمک کور نیز میلی وجود داشته ۳ - قسمت سربند

و مجاور سیلاخور

از وجود این کاروانسراها و میلها میتوان در یافت که شاه راه عمومی از این

حوزه می گذشته و کسانیکه از اصفهان بمالیر و همدان و نهاوند و کرمانشاه و یا

طبرستان و کرگان بطرف جنوب و بالعکس مسافرت میکردند لامحاله از شهرستان اراک

میگذشته اند -

جمیل قوزانلو ضمن شرح لشکر کشیهای عرب راه آنها را از اهواز باصفهان و از مسیر اراک بولایات شمالی دانسته و در نقشه ترسیمی خود تقریر میکند - پس قطعاً عبور مسافری از اهواز باصفهان و از آنجا بولایات شرقی یا شمالی از حدود اراک بوده که در صدر اسلام جزء اصفهان محسوب میشده -

ابو نعیم میگوید - از صحابه حسن بن علی علیهما السلام و ابن زبیر و قتیقه بگرگان میرفتند در اصفهان چندی توقف کرده اند -

این موضوع نیز محل نظر است که آیا حضرت رضا علیه السلام از مسیر اهواز یا قم بمرو تشریف برده اند -

بطوریکه قبلاً گفتیم راه اهواز در صدر اسلام از طرف اصفهان بناحیت اراک و از اینجا از مسیر ساروق و دیز آباد بولایات شمالی و از راه ساوه و صالح آباد بقم و نواحی شرقی میرفته -

بعلاوه مانعی نیست که حضرت رضا (ع) اهواز را دیده و از راه اصفهان بشهرستان قم و از آنجا بطرف مرو تشریف برده باشند و این معنی را اخبار تاریخی اسلامی تأیید می نماید چنانکه رواة شیعه بیان حدیث شریف سلسله الذهب را از آنحضرت در نیشابور ذکر کرده اند - در شهرستان اراک جایی بنام قدمگاه موجود و معروف است که امام در آنجا بر سنگی پا نهاده اند -

از این پیش اشارتی رفت که یکی از رساتیق اصفهان فائق نام داشته و کرج از توابع آن بوده - کرج که فعلاً بنام آستانه معروف است در اوایل دولت اسلامی شهر کی مصفی بوده و آل عجل در آن سکنی داشته اند - پیش از حمله اعراب در اینجا

حانواده عجلای

شهری نبوده (۱) و بنای آن در قرون اولیه اسلام بدست عیسی بن ادریس بن معقل بن الشیخ بن عمیر العجلی (۲) ممکن با پی دلف شروع شده - بطور تحقیق روشن نشده است که این خانواده چه وقت بسرزمین اراک آمده اند لکن آنچه را اطلاع داریم (۳) جد قاسم ابو دلف با بعضی از کسان خود در سفری که بسوی جبل میگردند در یکی از قراء همدان موسم به (مس) (۴) وارد شدند و بگرفتن املاک و مزارع شروع کردند - ادریس بن معقل بر سر یکی از تجار تاخته او را خفه نمود (۵) و اموالش را تصرف کرده و یا اموال او را ضبط کرده و بعد او را خفه کرده سپس ادریس را گرفته بکوفه برده و زندانی کردند - وقوع این قضیه را در عهد هشام بن عبدالملک بهنگامی که یوسف بن عمر الثقفی والی عراق بود ذکر کرده اند - از آن پس عسی بن ادریس بکرج آمده بر آنجا استیلا یافت و قلعه آنرا بنامود (۶) گویند جای کرج قلعه قدیمی بوده و قاسم بن عیسی آنرا بزرگ کرده کرج ابی دلف نامید و آن تا دیر زمانی شهری معظم بوده - ضمن فتح همدان نیز نامی از سری العجلی (۷) فاتح قلعه ماذران دیده میشود - و نیز ضمن سردارانیکه بهمراهی قحطبه بن شیب برای فتح عراق و دفع عامربن ضباره آمده اند نامی از جمهور بن مرار العجلی برده شده که مردانگی ها هم در آن جنگ از او بوقوع پیوسته - این خاندان از آن پس در رستاق فائق جای گزین شده و کرج را که محاط بکوهستانهای بلند است مامن و

(۱) البلدان یعقوبی

(۲) در تاریخ بغداد ویرا عمر نام برده

(۳) مرآت البلدان

(۴) برای این واژه و سایر نام اماکن با اسماء امکانه این کتاب رجوع شود

(۵) بلاذری در فتوح البلدان ضمن فتح قم و کاشان

(۶) ابو نعیم میگوید بنای آن بدست معتظم بر چهار رستاق از رساتیق اصفهان و مزارعی از ضیاع نهاوند و اصفهان بود

(۷) عجلی بکسر عین مهمله و سکون جیم معجمه و لام نسبت بعجل فرزند لجیم است و آن قبیله بزرگ معروفی است از بنی ربیعہ فرس و لجیم بضم لام و فتح جیم و سکون یاء است -

حصار خویش قرار دادند -

این خلیگان ضمن شرح حال ابو مسلم از این خانواده نام میبرد که ما در ضمن حالات ابو مسلم اجمالا آنرا بیان کردیم و از آن بخوبی در یافته میشود که خاندان عجلی و بالاخص قاسم و عیسی در شکستن بنیان بنای سلطنت اموی و پی ریزی کاخ انتقال خلافت بآل عباس از ارکان بزرگ و عوامل - مؤثر بوده اند

قاسم بن عیسی را از آل عدنان دانسته و به بیست و هشت

پشت نسبش را بری می‌رسانند این مرد بنام یکی از سرهنگان

مامون و معتصم بوده و از اسخیا زمان خود و جوانمردان

نامی و صاحب وقایع مشهوره است بطوریکه بلاذری مینویسد

او را در فتح دیلم موقعیتی بزرگ بوده و قلاع بسیاری را از آنجا متصرف شده

وی مرجع ادباء و دانشمندان بوده و از فن کیمیا بهره و درغنا مهارتی داشته از

جمله تالیفات او است - کتاب البزہ - الصيد والنزہ - سیاست الملوک که فرید وجدی

در کنز العلوم از آن نام برده است -

جدش مربی ابو مسلم و حفیدش امیر ابوالنصر علی بن ماکولا صاحب کتاب

اکمال و از دانشمندان بنام است -

ابودلف در اوایل بخدمت محمد بن هرون الرشید بود و در جنگ بین دو

برادر او نیز باعلی بن عیسی بن ماهان بجلو گیری طاهر ذوالیمینین رفت و پس از

شکست ارتش بغداد و کشته شدن علی ابودلف بهمدان رفت طاهر ویرابه بیعت مامون

دعوت کرد قاسم بعد از این که بیعت امین بگردن او است دعوت ویرا نپذیرفت پس از

(۱) این لغت بنقل تاج العروس از صحاح دلف بفتح دال و لام و بعضی دلف بوزن عمر

بضم اول گفته اند و اگر قسم ثانی باشد غیر مصروف است - لانه معدول عن دالف ذکر ذلک

الهروی فی کتاب الذخائر - کلمه ابودلف هرگاه مطلق استعمال شود منصرف بقاسم بن عیسی

است همچنانکه امیر هرگاه بطور اطلاق گفته شود منطبق بر محدث شهر ابن ماکولا است

آنکه مأمون از حال و مقام او آگاه گردید او را به بیعت خود درری خواند این بار پذیرفته و بخدمت خلیفه مأمون شد - خلیفه او را اکرام کرده حکومت کردستان بوی داد و این حکومت تا دیر زمانی در خاندانش بارث ماند - سلسله بنودلف بوی منسوبند -

شهر کرج را که پدرش بنا کرده بود به پایان برد و خود و خاندان و کسانش در آنجا اقامت گزیدند و منبری نهاده اقامه جمعه و خطبه نمودند - کرج از ولایات جبل و بین همدان و اصفهان واقع بود - ابودلف را شعراء بسیاری مدیحه گفته اند چه آنکه در بار آنمرد بخشنده خوش قریحه محط رحال ارباب حاجات بوده است - علی بن جبلة معروف بمعكوك میگوید -

انما الدنيا ابو دلف بين مغزاه و محتضره

فاذا ولی ابو دلف ولت الدنيا علی اثره

كل من فى الارض من عرب بين بادية الى حفرة

مستعير منك مكر مته يكتسيها يوم المفتخرة

بکربن نطاح را در باره این شعراست

يا طالباً للکيميا و علمه - مدح ابن عيسى الکيمياء الاعظم

لولم يكن فى الارض الادهرم و مدحته لاتاك ذاك الدرهم

ایکه جوئی کیمیا و علم ان ☆ مدح قاسم کیمیای اعظم است

گر نماند در جهان جز درهمی ☆ چون کنی مدحش ترا آن درهم است

گویند ابودلف او را بدین دو بیت ده هزار درهم صله داد - ابن الندیم و ابن خلکان نیز کتب بسیاری را بوی نسبت داده که بعضی از آنها را نام بردیم .

قاسم را با افشین قائد سپاه معتصم و فاتح ارمنیه و دافع غائله خریمیه هم چشمی و رقابتی بود در تاریخ بیهقی و فرج بعد از شدت باب هشتم در باره اینان قصه عبرت انگیزی است که خلاصه آن بشرح زیر است

اسمعيل بن شهاب از احمد بن ابی داود نقل میکنند که گفت شبی مرا سینه سخت تنگ گردیده و اندوهی ناگهانی بی آنکه علتش را بدانم بر من دست یافت آنشب را با رنج و سختی بصبح رسانیده و با آنکه میدانستم امروز مرا نوبت حضور نبود پیکاه سوار شده بخدمت خلیفه رفتم - دربان گفت امروز نوبت تو نیست گفتم میدانم لکن تر خبر مرا بخلیفه برسان اگر بار ندهد باز کردم او برفت و باز آمد گفت بفرما - داخل شدم و خلیفه را سخت اندوهگین یافتم - فرمود چرا دیر آمدی که مدتی است چشم براه توام گفتم خیر باشد امروز مرا نوبت شرفیابی نبود و گمان نمی کردم بار حضور یابم - سپس علت دلتنگی وی را جويا شدم بفرمود شب محمد افشین که در اثر خدماتش مورد عنایات ما قرار گرفته و مهربانیهای ما مغرورش ساخته نزد من آمد با سوگند و التماس خواهان اجازه کشتن ابودلف شد من نیز در اثر اصرار اجازتش دادم اکنون بر این کار سخت اندوهناکم که بیم آن میرود آن مرد خدمتگزار بناحق کشته شود من رخصت خواسته بمنزل افشین رفتم و با خود عده از کسانم را نیز بردم چون وارد شدم دیدم نطعی گسترده و ابودلف را بر آن نشانده و شمشیر دار بالای سرش ایستاده منتظر است که باز خواستهای افشین خاتمه یافته و اجازه کشتن دهد - احمد گوید من وارد شدم و با آنکه افشین هروقت مرا دیدی سرو سینهام بیوسیدی این بار روی درهم کشیده بی اعتنائی کرد من تحمل کرده از هردری سخنی بمیان آوردم باشد نظر او را باز گردانم چون نتیجه نگرفتم بر سر و رو و کتف وی بوسه داده خلاص ابودلف را خواستم گفت میسر نیست من با حال خشم بوی گفتم تا کنون آنچه گفتم و کردم از خودم بود لکن در ایندم پیام امیرالمومنین بتو میگویم او فرموده که اگر قاسم را بکشی ترا در عوض قصاص کنم افشین را رنگ دگرگون شده بر خود بلرزید - سپس یاران خود را بدرون خواندم و گفتم بدانید که من پیغام خلیفه بگزاردم و اینک ابودلف سلامت است و بیرون آمده باشتاب خود را

بخدمت خلیفه رسانیدم و در هنگام عرض جریان امر افشین وارد شد و معروض داشت شب مرا بر ای دلف مسلط فرمودی و امروز بخلاص او پیغام فرستادی ؟

خلیفه فرمود کی احمد بر ما دروغ نسبت داده است ؟ - برو اورا با حرمت بازگردان چون او برفت خلیفه گفت پیغام نا گفته چون رساندی گفتم برای حفظ خون مسلمانی گفت نیکو کردی و این چنین بیاید کرد آنگاه کس فرستاد تا ابودلف را سوار کرده محترمانه بخانه من بردند (۱) چنانکه قبلاً اشارتی رفت ابودلف (۲) از اصحاب محمد امین بود و بواسطه بیعت قبلی با او بود که از پذیرفتن بیعت مامون خود داری میکرد و چون طاهر به بیعتش خواند گفت از بیعت معذورم لکن متعهد میشوم که در بر روی خود بسته با کسی در نیامیزم و از فریقین کناره گیرم و همین کار نیز کرد و بسوی شهر خود بآرامی بازگشت و چون مامون او را بسوی خود خواند بیمی بر او مستولی گشت اطرافیاناش گفتند تو امروز یکی از مردان نامدار عربی و همه ترا بجان و دل فرمان پذیرند اگر از ملاقات خلیفه ترسی داری بجای خود باش و ما از تو دفاع خواهیم کرد لکن ابودلف این سخن نپذیرفت و برفت در حالیکه میگفت :

اجود بنفسی دون قومی دافعاً لما نابهم قدماً واغشی الدواهیا
واقتحم الامر المخوف اقتحامه لادرك مجدداً اواعاود ثاوياً

این دوبیت را از بهترین اشعار عرب شمرده اند -

لکن چون بنزد خلیفه رسید ویرا اکرام فرموده بجایگاه خود باز گردانید

(۱) با آنکه قاسم در جنگ ارمیه از افسران ارتش افشین بوده معلوم نیست این کدورت و دشمنی از چه راه بوجود آمده - گمان مبرود که بواسطه هم چشمی میان لشکر اعراب و ترک در اثر سعایت (بغالکبیر) خان ترک بوده و یا چون افشین قاندشعوبیه (ضد عرب) بوده و غافل از اینکه بنو العجل در ردیف شعوبیه و طرفداران ایرانیان در آمده اند - اورا بیگانه پنداشته و می خواسته او را زمین بردارد

(۲) ابن اثیر ضمن وقایع سال ۲۱۴

ولی با این حال معلوم نیست چه پیش آمده که پس از ورود مامون ببغداد اورا از محل خود تبعید کرده و بشام و مصر فرستاده -

وی در باره امکنه تابستانی خود (نواحی فائق) این شعر را سروده است

انسی امرؤ کسروی الفعال اصیف الجبال و اشتو العراقا

ابودلف از شجعان نامی عرب و مردی است که در اقصی بلاد قلمرو اسلامی پشت دشمنان را صیت دلیریش میلرزانیده گویند وی با جمعی از همسفرانش در راه مکه دچار اغراب بادیه شدند - او فقط با کسان خود بر آنان حمله برده و همه را پراکنده ساخت - همچنین بهنگام بازگشت نیز بدین حادثه گرفتار آمدند شاعری از همراهان قصه گذشته را برای تشجیع قاسم بصورت شعر در آورده و باو نوشت وی پاسخ داد مردمانی هستیم که بهنگام ، کار خود خواهیم کرد و نیازی بشجیع دیگران نیست ، پشتیبان ما خداست و کار خود را باو واگذار میکنیم - در باب جود و بخشش ابودلف که غالباً با تفریح نیز آمیخته بوده قصه شیرینی نقل میکنند .

گویند گروهی از شعرای عرب وعجم که هریک بوی چشم امیدی داشتند بر درسراء یا دارالکرامه او گرد آمدند وی اموال گوناگون از نقد و اثاث و البسه و جواهرات متنوعه در صحن سرای پراکنده کرد و آنانرا بدرون خانه فرا خواند و خویشتن بر شمشیری تکیه کرده بوی و شعری بدین مضمون انشاد کرد .

ای گروه واردین بر شما منتی نیست و من خود را رهین منت شما میدانم و منت شما بر من والا تر و بزرگتر است - اگر شمارا بامیدی انتخاب کرده اید پس سیاسگذاری مراست ، شمارا نسبت بمن سپاسی نیست - من از اموال خود شمشیر رخشان و زره و خودی انتخاب کرده ام باقی شماراست بردارید و سر خود گیرید (۱)

(۱) عبارتی منسوب به یغمبر که فرمودند روزی تحت ظل رمعی شاید عبارت فوق مأخوذ از حدیث یغمبر باشد

آنگاه فرمانداد که هر کسی بقدر نیروی بدنی و استعداد ذاتی باکیل میل از آن اموال فراگیرد و امیال خود را تأمین کند - پس آنان بر هم ریخته و هر کسی باندازه توان خود از آن اموال بهره‌مند گردیدند .

از این حکایت معلوم میشود که سرای بودلف زیارتگاه عموم ارباب حوائج و شخص او سخت مورد تقدیس همه می بوده - گویند روزی مأمون عباسی بالحنی تشدد آمیز و چهره خشم آلوده از وی پرسید تو گوینده شعر (انماالدنیا ابودلف) هستی - بودلف پس از اشارت بمقام خلافت پاسخ داد که این نسبت به یکی از چاکران امیرالمؤمنین دروغ و گفتاری فریب آمیز است .

وفات بودلف بسال ۲۲۵ ق ۵ در بغداد رخ داد در باره مرگ او چیزی بدست نیست جز حکایتی از فرزند وی دلف بن ابی دلف - نقل میکنند که او گفت در عالم رؤیا کسی مرا گفت پدر خود یعنی امیر را اجابت کن میگوید با او رفتم تا بسرائی وحشتناک رسیدم در آنجا از پله بالا رفتیم پدر خود را عریان و سر به زانو دیدم که در یکی از اطاقها نشسته چون مرا دید سر بر داشت گفت دلف - بکسان ما بگو . البته بگو و از آنان میپوشان - سؤال شد از ما بآنچه کرده بودیم . رحم کنید وحشت مرا و شعری بدین مضمون گفت - اگر پس از مرگ وا گذاشته میشدیم هر آینه مرگ بهتر راحت بود ولی چون مردم بر انگیزته شدیم و از هر چیز سؤال کرده میشویم .

عبدالعزیز پس از سال ۲۲۵ که پدرش در بغداد بدرود زندگانی

گفت بشهر کرج که مسقط الراس و مقر وی بوده باز گردید

و تا دیر زمانی حکومت نواحی جبل حتی اصفهانرا نیز

داشته و با احترام تمام در این سرزمین حکومت میکرده است

در بارش پناهگاه بیچارگان و سرای وی محط رحال درماندگان بوده پاره

از اوقات ناراضیان محلی هم از وی استمداد مینموده اند - دسته از سادات علموی

عبدالعزیز بن
ابی دلف

که در این زمان ضیق معیشت یا جور خلفای وقت آنانرا مجبور بمهاجرت ایران نموده بدر باروی روی میآوردند - عبدالعزیز هم بر حسب مصالح وقت گاهی آنانرا پذیرفته و اکرام میکرد و زمانی هم که اینطایفه مورد سخط خلافت قرار میگرفتند منویات خلافت را اجراء کرده و از خود میرانده است - بغالکبیر یکی از رقباء بزرگ او و داو طلب حکومت اصفهان بوده است .

صاحب تاریخ قم ضمن حالات موسی مبرقع مینویسد که چون مردم آنجا از او خواستند از قم بیرون رود وی قصد عبدالعزیز بن ابی دلف کرد چون بدانسوی آمد عبدالعزیز او را اکرام فرموده خلعتها و مرکبها بخشید و از آنجا بقم باز گردید اهالی قم نیز او را با اعزاز پذیرفتند -

و نیز در همان تاریخ ذیل احوال محمد بن احمد اعرابی که از بزرگان سادات است نقل میکند که وی با جمعی از علویین بواسطه تنگی معیشت از مدینه بناحیت جبل آمدند عبدالعزیز در برابر آنان شد و از ورود بدانجا منع فرمود آنان بگریختند و محمد بن احمد را گرفته فرمان بکشتنش داد او عبدالعزیز را بجوش رسول خدا سوگند داد - متأسفانه سردار عرب در برابر الحاح و التماس او رقتی نیاورد و با شمشیر شراست شاخی از گلبن نبوت را قطع نمود -

بقیه رو بقزوین نهاده در آنجا نیز جنگیده و بهزیمت شدند و بالاخره بدست موسی بن بوغا ترك بکلی متفرق گردیدند و بمحمد بن زید علوی ملحق شدند مگر احمد بن عیسی که بری رفت -

شاید علت این تند روی عبدالعزیز با سابقه که ذکر کردیم تخلف سیاسی اینان از نظر تقویت علویان بوده در هر صورت عمل عبدالعزیز اگر راست باشد بسیار زشت بوده و شایسته بوده که حتی حیثیت خود را نیز در راه خاندان نبوت نثار کند .

روزی عبدالعزیز دریکی از دیه‌های (۱) اصفهان با حضور لشکریانش نشسته بود که نظرش بر یکی از مرتفعات افتاد آنجا را قبری پنداشته گفت که این بلندی نظر مرا جلب کرده گمان دارم در اینجا دینه از گذشتگان عجم باشد پس دسته را مامور جستجو و حفر آن بلندی نمود - احمد بن بندار آذری که از دلیران قوم و طرف توجه عبدالعزیز بود باجمعی از برزگران مامور این کار شدند ، پس از شکافتن آن محل سردابی مربع شکل پدیدار شد ، از همراهان احمد کسی را جرئت داخل شدن در آن نبود - احمد مردی قوی القلب از یاران خود را که احمد بن مسلم نام داشت بدرون حفره فرستاد ، چون باز آمد گفت در اینجا شکفتیهائی دیدم - مردی در میان جامه خواب آرمیده و لحافی بر او افکنده و سر از لحاف بیرون - و ریشی سیاه ورخشنده دارد و بر بالینش شمشیری در غلاف و موزه نهاده شده - عبدالعزیز شخصاً بدانجا رفته و در سرداب اندرون شد و در آن میان بنای کوچکی (دکان مانند) دید که اطرافش را از سطح صفا بلند نموده اند و آن خفته بر آنجا است عبدالعزیز باعمودی که بدست داشت سراورا بجنبانید ، پس چیزی مانند کلاغ سیاه بحرکت در آمد و هرچه در آن مکان بود حرکت کرده بصورت خاکستر بر زمین نشست - سپس جبه طلاباف دید بدان اشارت کرد آن نیز خاکستر شد آنگاه بصورت جنازه نگریست که هم چون چرم (کیمخت) بود -

چون در میان خاکسترها ذرات طلا فراوان دیده میشد آنها را بدارا ضرب سلطنتی فرستاد پس از تخلیص هزار دینار زر و بژه از آن بدست آمد ، سنگی بر بالای سر جنازه یافتند که از نوشته‌های کنده در آن بر می‌آمد که این جنازه بدویست سال و کسری از آن پیش متعلق بوده عبدالعزیز گفت این دلیل خوبی این خاک است که جنازه را این مدت در خود نگهداشته (۲)

(۱) معاصر اصفهان مافروخی - شاید آن ده کرج یا یکی از نواح آن بوده
 (۲) دینه‌های طلای آستانه من السلف الی الخلف نقل مجالس ساکنین این نواحی بوده - دکتر
 بقیه در صفحه بعد

عجلیها در خلافت المہتزر

در سال ۲۵۳ حکومت نواحی جبل از طرف خلیفه بموسی بن بوغا ترك واگذار شد و او كرج را ویران ساخت طبری ضمن وقایع این سال مینگارد - در چهارم رجب موسی بن بغا معروف بکبیر فرمانروائی جبل یافت با دو هزار و چهارصد و چهل و سه تن که یک هزار و یکصد و سی نفر آنها بسر کردگی مفلح مقدمه الجیش بودند در ۲۲ رجب بهمدان رسیدند - عبدالعزیز بن ابی دلف بایست هزار قشون از بومیان چريك (صعاليك) و غیر آنان در یک میلی همدان با مفلح بمقاتله پرداخت و شکست سختی بر او وارد شد بسمت كرج بگریخت مفلح سالم باغنیمت باز گشته گزارش فتح خود را کتباً بمرکز قشون فرستاد - در مرتبه دوم بماء رمضان مفلح قشون خود را کرد آورده بجانب كرج حرکت داد و در راهی که باید قشون عبدالعزیز از آن بگذرد در دو محل عده را بکمین بگماشت . عبدالعزیز چهار هزار لشکر بسوی مفلح فرستاد چون بمقاتله پرداختند دو کمینگاه خود را بر عبدالعزیز لشکر زدند و آنها را از پای در آوردند و بسیاری را کشته و گروهی را نیز باسیری بگرفتند و عبدالعزیز که بیاری اصحاب خود آمده بود فرار کرده به (دژ) قلعه که در كرج داشت پناهنده شد .

مفلح وارد كرج گردید و بسیاری از خانواده ابو دلف را باسارت بگرفت - گفته اند یکی از جمله زنان اسیر مادر عبدالعزیز بود - و نیز میگویند هفتاد بار سر از مردم آن سامان بسامراء فرستاد - ابن اثیر نیز جریان واقعه را به همین صورت تأیید مینماید . صاحب مختصر التواریخ والقصاص که خود با احتمال قوی از مردم اطراف همدان

بقیه از صفحه قبل

فوریه طیب مخصوص ناصر الدین شاه که در سال ۱۳۰۹ ق ه بهمراهی شاه باین سر زمین آمده ذکر از طلاهای خیالی اطراف آستانه نموده و میگویند که حرمسرایان هر کدام جیبی برای انباشتن دوخته بودند و مقصود خود شاه هم در اینسفر دست یافتن بدفائن آنجا بوده، برای اطلاع بیشتر از طلاهای آستانه بقسمت جغرافیای این کتاب رجوع شود

برده و از حوادث آنسامان اطلاع کافی داشته ضمن جریان تاریخی خلافت المعنز میگوید . . . و کوهستان موسی «بن» بوغاراداد و مفلح خاقانی را بحرب عبدالعزیز بن ابی دلف فرستاد و بعد از آن حربها مفلح ظفر یافت و خانه ابی دلف را بکرج خراب و مال بستد انتهی

بعد از خرابی کرج گویا ثانیاً این نواحی بدست خود عبدالعزیز بطور صلح یا قهر در آمده و خانواده عجللی تا مدتی باز در آنجا حکومت کرده اند .

احمد بن
عبدالعزیز و
عمر بن عبدالعزیز

احمد بن عبدالعزیز (۱) نیز مثل پدران خود فرمانفرمائی نواحی جبل را دارا بود و بکرج مسکن داشته اینمرد بنام با حوادث زیادی روبرو شده و از طرف خلافت بغداد مأموریت هائی نیز بوی محول گردید بسال ۲۶۶ (بکتمر) را از ناحیه خویش رانده و او را مجبور ببازگشت بسوی بغداد نمود و نیز در سال ۲۸۰ که رافع بن هرثمه در نواحی خراسان سر و صدائی راه انداخته و پشت عمل خلافت را لرزانیده و تارای نیز پیش آمده بود دفع این غائله از طرف پایتخت بغداد باحمد رجوع شد و احمد ناگهان بر وی تاخته و او را از ری بیرون کرده و خود وارد شهر بزرگ عراق عجم گردید .

صاحب تاریخ قم میگوید - در وقتی که موسی مبرقع از مردم قم روگردانده بیه سوی کاشان برفت احمد بن عبدالعزیز او را اکرام کرد و ترحیب فرموده و خلعتهای گرانبها بوی بخشید و مقرر داشت که هر سال یک مثقال طلا و یک اسب لکام زده بوی دهند .

(۱) احمد بن عبدالعزیز (احمولى) بروجرد برابرایقه طعه کردن اصفهان و قلمرو خود از ولایات جبل نزد معتضد به بغداد فرستاد لکن قبل از رجوع احموله احمد بدرود زندگی گفت و احموله نیز بهنگام بازگشت در راه مرد - از این پس دیگر آل عجل حکومت مستقلی نداشته اند - محاسن اصفهان مافروخی

«از درباریان (۱) احمد بن عبد العزیز در ترویج مذهب اسمعیلیه نیز دستی داشته اند. پیش از بنی القداح دیگران هم از راه تعصب معجوسیت در تخریب مبانی اسلام میکوشیده اند و حوادثیکه در اسلام ظاهر شده بیشتر بتحریرک همین متعصبین میباشد بود دعوت ابو مسلم و انقلاب بابک خرمی و شورش ابن مقفع را نیز از این راه دانسته اند. از کسانی که عبدالله بن میمون را بکار خود ترغیب میکرد مردی بوده بنام محمد بن الحسین ملقب به (دندان) (۲) از ناحیه کرج (۳) از مستوفیان احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف. این مرد اهل فلسفه بوده و تبجری در علم نجوم نیز داشته مسلک وی شعوبی و نسبت با عراب سخت بدین بوده است وی از حرکات کواکب چنان یافته که دولت اسلام جای خود را بمعجوسیت داده و آئین مسلمانان بزدستی و مزدنی مبدل خواهد شد. او میخواست که اینکار بوسیله وی صورت گیرد چون ثروتی فراوان داشت با عبدالله بن میمون در کار شده او را بثروت و تدبیر خود امیدوار ساخت راه اشاعه مسلک او را باز کرد. گویند این ملاقات در معسکر احمد بن عبد العزیز در هنگامی بود که ذیدان (دندان) از طرف وزیر احمد (حمویه) برای خواندن خطبه و اظهار بندگی احمد نسبت بذربار خلافت روم مصلی میرفتند و در اینمیان مرك او را گریبان گیر شده و کار یکسره بدست ابن قداح افتاد.

(۱) فهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۲۶۷

(۲) این لغت در فهرست ابن الندیم، زیدان بازاء اخت الراء است (۳) نیز الفهرست باخاء معجمه ضبط کرده در تاریخ ابن اثیر ضمن وقایع سال ۲۹۶ این مرد را محمد بن الحسین ملقب به (دندان) از اهل کرج از توابع اصفهان نام میبرد. شك نیست که این مرد بدندان ملقب است نه زیدان زیرا خانواده دندان در قسمت کوهستان توابع اصفهان اشخاصی بنام در صفحات تاریخ از خود یادگار گذاشته اند. از این خانواده هذیل بن حبیب ابوصالح دندانی از محدثین معروف است برای شرح حال او بشماره ۷۴۳۱ تاریخ بغداد رجوع شود. و نیز کلمه کرج در هر دو نسخه غلط است و صحیح آن کرج است که مهد خانواده عجلای است و در حدود اصفهان تا کنون محلی بنام کرج دیده نشده

ابن اثیر ضمن وقایع سال ۲۹۶ مینویسد - این طایفه متفرق در بلاد گردیده و با شعبده و نیرنجات و دروغ بافی و نجوم و کیمیا سر و کاری داشتند بر هر فرقه متمایل با افکار آنان گردیده و بر ایشان مسلط میشدند در میان عامه با سرمایه زهد و تقوی و در نزد خواص بر حسب استعداد خود و افکار طرف استیلا می جستند - بعد میگردید - ابن دیصان را پسری بود که او را عبدالله قداح میگفتند ویرا حیلی فراوان آموخته و بر اسرار فرقه آگاهانیده او نیز حداقتی یافته برا کفاء خویش تقدم یافت در نواحی کرج (کرج) و اصفهان مردی بود معروف به محمد بن حسین ملقب به دندان که تولیت آن نواحی بر عهده وی بود و رتق و فتق امور اطراف اصفهان بر حسب دستور وی میشد او با غربها ساخت دشمن بود و مطاعن آنان را جمع میکرد ابن قداح چون بر حال وی آگاه شد نزد او بسرزمین کرج گردید و با وی از در آشتی در آمد دندان پس از اطلاع از مرام وی او را دستور داد که اسرار خود را مکتوم داشته و بلباس تشیع خود را نمایش دهد و از طعن صحابه و سب آنان خود داری ننکند - ابن قداح قول او را پسندید و مرام ویرا نیکو شمرد پس دندان او را مال فراوانی داد که در این راه صرف کرده و دعای بطرف اهواز و بصره و کوفه و طالقان و خراسان روان سازد .

از این قسمت کاملاً روشن توان دریافت که اولاً دندان از کسانست که در تأسیس مسلک اسمعیلی جای حساسیرا اشغال کرده و خود احمد نیز بی اطلاع نبوده و شاید میخواست بدین وسیله حکومتی را تأسیس کرده و خود نیز یکی از ارکان آن باشد .

وقتی یمن احمد بن عبدالعزیز و عمرو بن لیث صفاری در حدود زرقان شیراز جنگی در گرفت و شکست بقشون احمد افتاد در این جنگ از غنائمی

که نصیب عمرو گردید سر جیلویه (۱) از امرای «رم» (۲) فارس بوده که عمرو آن سررا بعداً بصورت جام باجداری از نقره پوشانده و جزء مفاخر پهلوانی خود در آورده بود.

پس از احمد خاندان وی در این سرزمین مدتی محترمانه و با نفوذ میزیسته اند - بعد از حکومت بغا الکبیر در سال ۲۸۲ عمر بن عبدالعزیز چندی فرمانروائی اصفهان و کرج و نهاوند را بر عهده داشته و قسمتی از مسجد عتیق اصفهان را بنا نموده و در همین قسمت که بنام او خوانده میشد صاحب بن عباد تدریس میکرده است - سپس محمد خدا بنده نیز بر آن بنائی افزوده و صفویان هم شبستان هائی هم در آن ساخته اند - این مسجد در زمان معتصم نیز بزرگترش نیز افزوده شده است معتضد خلیفه عباسی در همین سال سفری بسر زمین عراق نموده و در کرج مدتی اقامت گزیده و اموال عمر را بمصادره گرفته است علاوه بر آن ویرا گفته بودند که عمر را گوهری گرانبها و بی نظیر است او نامه نوشت و آنرا خواست ابن دلف ناگزیر گوهر را فرستاد و خود راحت ساخت.

(۱) جیلویه از امرای کردی بوده که برم زنجان از کوره اصطخر حکومت میکرد این امیر پهلوان وقتی هم نواحی اصفهان مستولی گردیده و بر سر معقل بن عیسی ایلفار نموده و اورا کشته است و غنائم زیاد از قلمرو آل عجل بیغما برد تا آنکه قاسم معروف بابی دلف بتلافی خون برادر لشکر بزرگان شیراز کشیده و با جیلویه جنگیده و او را شکست داد و سر او را با خود بمحل فرمانروائی خویش کرج آورد:

و آن سر راجزء مفاخر پهلوانی خویش قرار داده بود خاندان بن العجل آن سررا بعنوان افتخار و مزایای خانوادگی ضبط و در جنگها برنی زده جلوی لشکر میکشیدند تا آنکه بزمان احمد بن عبدالعزیز بدست عمرو لیث افتاد. المـ الک اصطخری چاپ مصر صفحه ۱۴۴

(۲) این دسته از امراء معروف با امرای رم «رموم» در فارس حکومت میکردند از معمر قترن آنان امرای رم بزنجان رم کوریان رم سوران رم زیزان رم شهریار و رم کاریان میباشد: و از رم بفتح اول و میم مشدد ثنی بمعنای کرد یا کردنشین است

ابوالقاسم (۱) هبته الله بن علی بن جعفر بن علکان بن ابی

دلف القاسم بن ادريس - و زیر جلال الدوله بویه بوده در

ابن ماکولا

سال ۴۲۳ در اثر هجوم سپاهیان جیره خوار (صعالیک)

از کار برکنار شده و باز در سال ۴۲۴ همان مقام را اشغال و باز از کار افتاده

و در سال ۴۲۶ باز متصدی امروزارت شده است - ابن ماکولا در سالی که جلال الدوله

بواسطه انقلاب سپاهیان مجبور از فرار بکرج شده با وی همراه بود

ابن خلکان مینویسد - ابوالنصر علی بن هبته الله معروف بابی

ماکولا اصلش از گلپایگان که از نواحی اصفهان بوده

ابوالنصر

میشاید پدرش ابوالقاسم وزارت القائم را داشت و عموی او

علی ماکولا

حسن بن علی قاضی بغداد بوده - ابوالنصر مردی ادیب و از

بزرگترین علمای نحو عصر خود است و در شاعری فصیح الکلام و صحیح النقل

بوده ابن جوزی مینویسد او در بین علما زمان خود مانند نداشته ابن ماکولا را

کتابی است بنام (الا کمال) (۲) که تزیینی است بر تکمله خطیب بغدادی بطوریکه

از تاریخ ابن اثیر ضمن بیان نسب بویهیان بر میآید ویرا کتابی نیز در تاریخ ابن

خاندان بوده که مؤلف مزبور نسبت بویهیانرا از آن کتاب نقل کرده است -

وفات ابوالنصر بسال ۴۷۵ و بنا بنقل ابن جوزی ۴۸۵ واقع شده - گویند

بدست غلامان خود در اهواز از نواحی خوزستان کشته شد - اینمرد در زهد و

تقوی در زمان خرد مشهور بوده و نان جز از راه دست رنج خورد نمیخورده -

ابن خلکان ضمن شرح حال وی پدرشرا وزیر القائم و عمش را قاضی بغداد

(۱) دائرة المعارف اسلامی

(۲) خطیب صاحب کتاب تاریخ بغداد بین کتاب مختلف و مؤلف حافظ ابوالحسن دارقطنی و کتاب

مشته النسبة حافظ عبدالغنی جمع کرده و بعضی اضافات نیز بران افزوده و آنرا (المؤتلف تکلمته

المتخلف) نامیده و ابوالنصر ذیلی بر آن نوشته بنام الا کمال که در اسامی مشته رجال بی نظیر

است

مینویسد در معجم الادباء جلد ۱۵ ضمن شرح حال او از بهترین شعرش در تجنیس این دو بیت را نقل میکند

ولما تفرقنا تماکت قلوبنا فممسک دمع عند ذاک کسا کبه
فیانفسی الحرى البسی ثوب حسرة فراق الذی تموینه قد کسا کبه

اینمرد (۱) در قزوین (۲) دارای ضیاع و عقار فراوان بوده

و در سال ۲۶۶ که اساتکین برری مسلط شد و طلجور

عامل آنجا را بیرون کرد و بوزوین شد و با ابرون

برادر (کینغلغ) مصالحه کرد و عجلی را کشت و اموال

او را تصرف کرده بری بازگشت

ابوالفتح اسدبن محمودبن خلف بن احمد بن محمدالعجلی

الاصبهانی الملقب بمنتهی الدین فقیهی شافعی و واعظ مشهور

اصفهان بود، و بواسطه زهد و عبادت از اقران خود ممتاز

گردیده گویند جز از دست رنج خود نخوردی و کسبش عمل

توریق بوده - او را کتب زیادی است از جمله شرح مشککات غزالی - و تتمه التتمه

او در فتوی مورد اعتماد بوده مولدش در اصفهان سال ۵۱۴ و وفاتش نیز در

همانجا بسال ۶۰۰ واقع شده

منتخب
العجلی

(۱) طبری سال ۲۶۶

(۲) در ایام فرس قزوین شامل دو ناحیه بنام (دستپی) یا (دشت پی) بوده که یکی از آن منتسب به (ری)

و دیگری مربوط بهمدان بوده موسی بن بوغا که والی جیل شد هر دو را یک کوره گردانید و غزوین
باغین اخت العین یا قاف اخت الفاء ماخوذ از گشوی (بنقل بلاذری نام قلعه در آنجا بوده) میباشد

* (اراک در دولت بوهیان) *

بوهیان

سلطنت بوهیان بسمی کوشش پسران مردی ماهی گیر
از مردم کیلان تاسیس و استوار گردید - بعضی از
مورخین نسب آنانرا به بهرام چوبین و پاره بیزد گرد ساسانی
میرسانند این جوانان زیرک و با تدبیر نخست در خدمت ماکان کاکی سردردیلم
می بودند و از آن پس چندی در شمار یاران ابوعلی چغانی در آمدند و پس از
مرگ ماکان نزد مرداویج زیاری رفتند اونیز مقدمشانرا گرامی شمرده و هریک
را بحکومت محلی نامزد کرد

مرداویج خود در طبرستان میزیست و کرج بودلف جزء قلمرو او بود - نسبت
باین نقطه از کشور خود بواسطه تسامح عامل خراج در پرداخت آن و هرج و مرجیکه
بوجود آمده بود بددل گردیده و علی بن بویه ملقب بعمادالدوله را که مردی دلیر و بخشنده
و بردبار بود بفرمانروائی ناحیت کرج برگزید و گروهی از افسران مورد اعتماد
خود را نیز با او همراه کرد . (۱)

عمادالدوله حرکت کرد و بری نزد حاکم آنجا که وشمگیر برادر مرداویج
بود آمد - ضمن تهیه ساز و برگ سفر قاطری زیبا داشت دستور داد آنرا بفروختند
چون وجه آن که بالغ بر دو بیست دینار بود نزد وی آوردند متوجه شد که حسین بن
محمد ملقب بعمید که وزیر مرداویج و معاون وشمگیر بود آنرا خریده - علی
ده دینار از آن وجه برگرفت و بقیه را با هدایای دیگر نزد عمید فرستاد -

مرداویج پس از اعزام علی از کرده خود پشیمان گردید و نامه به برادر خود
وشمگیر نوشت که علی را از رفتن بکرج بازدارد - نامه هائی که میرسید اول عمید
می خواند آنگاه بنظر وشمگیر می رساند چون از مضمون نامه واقف شد بواسطه

سابقه مودت حاصله از خدمت علی، پیش از رساندن نامه بنظر وشمگیر کس فرستاد و علی را مطلع و امر بحرکت فوری نمود علی در حدود مغرب حرکت کرد و تمام شب را راه برید تا مقداری ازری دور گردید. فردا عمید نامه را بنظر وشمگیر رسانید او پس از اطلاع از مضمون نامه و حرکت علی خواست کس فرستاده او را باز گرداند عمید گفت او باختیار باز نگردد و ممکن است سراز فرمان پیچیده و برای ما اینکار شایسته نیست لذا او را وا گذاشت و دیگر امر را از حرکت منع کرد.

عمادالدوله چون بکرج وارد شد در اثر مهر و بخشش دلها را مجذوب ساخت و از حسن اتفاق آنکه مردم مبتلا بشکنجه تروریست های خرمیان را از تطاول رهایی بخشید و قلاع محکم آنها را خراب و بدست یاری اهالی و راهنمایی آنان بر آن ناپا کان چیره گشت و اموالشان را تصرف نمود، و این خود نیز یکی از موجبات رضایت اهالی از او گردید و نامه تشکر آمیزی از آن حسن انتخاب و انتصاب بمرداویج نوشتند.

اتفاقا این نامه نیز بیشتر بخدمات مرداویج افزوده و افسران را که با علی بودند احضار کرد. عمادالدوله افسران را از تند خوئی مرداویج ترسانید و با وعده های زیاد و مهربانیها آنان را با خود یار و برای خود پیمان گرفت.

اقدامات مرداویج علی را بدگمان کرده درباره خود بیمناک شد و بران شد که خود را مستقلا بدستگاه خلافت به پیوندد. خراج کرج را جمع کرده و شیرزاد نامی را که از اعیان افسران دیلم بود بر آنجا گماشته و با عده خود بسمت اصفهان حرکت کرده نزد مظفر بن یاقوت حکومت آنجا و ابوعلی عامل خراجش برفت و انقیاد خود را نسبت بخلیفه اظهار داشت و تقاضا کرد که با آنها بخدمت خلیفه رود. آنان دعوت عمادالدوله را نپذیرفتند و ابوعلی بیشتر استتکاف داشت.

قضا را پس از چند روز ابوعلی در گذشت و ششصد نفر از دیالمه که در لشکر مظفر بودند و آنها را فنا خسرو رئیس شرطه بغداد فرستاده بود بقشون عمادالدوله

پیوستند - ابن امر مظفر را مرعوب و علی را دلیر ساخته و با او از در قتل درآمد و با نهمصد نفر قریب ده هزار قشون مظفر را درهم شکست و وصول این خبر مرداویج را بیشتر مضطرب و پریشان خاطر کرد و خواست از راه حیلۀ علی را از کرج بیرون کشاند لکن نتیجۀ نگرفت .

علی ارجانرا نیز بگرفت و بادعوت علی نوبند جانی بسمت شیراز رفت و بوسیله برادر خود حسن رکن الدوله گازرونرا نیز متصرف شد و اموال بسیاری از آنجا بدست آورد .

جنگ دوم عمادالدوله با مظفر در حوالی کرج و حومه لرستان صورت گرفت و اجمال آن قضیه این است که - پس از تسلط مرداویج بر اصفهان و هزیمت مظفر وی با قشون درهم شکسته بقصد تلافی شکست سابق و نیز نزدیک شدن بمرکز خلافت روبرو گاه بویهیان که در این هنگام بناحیت لرستان (۱) بوده حرکت کرد پس از برخورد بالشکریان علی چندتن از افراد قشون وی بر رئیس خود خیانت کردند و بلشکر مظفر پیوستند مظفر بدون توجه بعاقبت و خیم آن دستور داد پناهندگانرا کشتند و این کار سبب شد که علاوه از آنکه کسی جرئت الحاق بآنان نکند در جنگ نیز پافشارتر کردند

از اتفاقاتی که عمادالدوله را کمک کرد این بود که نفط اندازان لشکر مظفر بسوی قشون دیالمه گلوله های نفت آلود پرتاب میکردند بادی مخالف فوزیدن گرفت و آتش رابسوی خردشان برگرداند و این کار نیز شکست آنان را تأیید کرد (۲) کرج و توابع آن از این تاریخ در تحت تصرف دیالمه در آمده است

(۱) تاریخ گزیده گرجستان ضبط کرده چون این کتاب غلط زیاد دارد و تصحیح نشده اعتمادی چندان نمی توان کرد خاصه آنکه گرجستان علاوه بر آنکه از قلمرو بویهیان خارج بوده در حوزه اسلام نیز داخل نبوده محتمل است که مصحف کرج باشد

(۲) گزیده محلول وقوع حادثه را فارغان نام برده

حسن رکن الدوله که بعنوان گروگان نزد مرداویج بود در سال قتل مرداویج ۳۲۳ از زندان فرار کرده و در شیراز به برادر خود پیوست. چون اصفهان بار دیگر بدست قشون مرداویج افتاده بود حسن مأمور تخلیه اصفهان شد و بالشکری انبوه حرکت کرده بآسانی بر آنجا دست یافت.

از این تاریخ بین رکن الدوله و وشمگیر زیاری بر سر تملک ولایات قم و کاشان و همدان و ری و کرج زد و خورد بود تا آنکه بالاخره حسن چیره گردید و دست آل زیار را از آن نواحی کوتاه کرد و اصفهان را مقرر حکومت خود قرار داد گاهی آنجا و گاهی در ری میزیست تا آنکه در سال ۳۴۴ ابن ماکان و دیگر سران سپاه عبدالملک بن نوح سامانی بری و از آنجا باصفهان حمله ور شده و خزائن بویه را تصرف کردند و از طرف رکن الدوله ابن عمید مأمور دفع خراسانیان و استخلاص ری و اصفهان شد.

ابن عمید میگوید چون با لشکر خراسان بجنگ پرداختم شکست بر لشکر من افتاد و خود ناظر نهب و غارت و متفکر بودم که چگونه خبر شکست لشکر و از دست دادن پایتخت را توانم برد در این حال مرگ را بر خود گوارا تر میدیدم که ناگهان کم کم از قشون پراکنده عده اطراف من گرد آمده و بر آنان بر لشکری که سرگرم ربودن اموال بودند حمله ور شدم و آنها را درهم شکستم و این خود مرا مایه سرور گردید.

از این تاریخ شهر ری و تمام نواحی جبل زیر لوای دولت بویه در آمد رکن الدوله پیش از مرگ مملکت را بین سه پسرش تقسیم کرد - در این تقسیم همدان و کرج و نواحی جبل و طبرستان و ری بفخرالدوله رسید

رکن الدوله دو پسر کوچک را بفرمان پذیری از پسر بزرگتر امر کرده بود لکن فخرالدوله از این فرمان سر پیچید و برادر دیگر یکدست شده با وی از در اعتراض در آمدند و او را از ناحیه جبال برانندند -

فخرالدوله بقابوس پناهنده شد قابوس با مؤیدالدوله و لشکر عراق جنگید
 لکن عاقبت منهزم گشتند و خود را در سایه حمایت منصور بن نوح کشیدند تا
 پس از مدتی که مؤیدالدوله در گذشت فخرالدوله بدستیاری صاحب بن عباد باز به
 فرمانروائی عراق رسید

در سال ۳۹۸ از طرف سیده شمسالدوله حکومت اصفهان و توابع که کرج نیز
 ضمیمه اش بود بامیر علاءالدوله (۱) ابو جعفر محمد بن دشمنزیار معروف بابن
 کاکویه واگذار شد

در این اوان محمود غزنوی لشکری کشیده مجدالدوله را مغلوب کرده و
 او را مغولوا بخراسان فرستاد و کتابخانه سلطنتی و آثار بویهیانرا در آتش خشم
 خود بسوخت و بر آن شد که باصفهان نیز حمله کند لکن علاءالدوله با وی از راه
 مسالمت پیش آمده و از طرف شاه غزنوی براریکه فرماندهی خود بر قرار ماند
 در این هنگام فرهاد بن مرداویج زیاری با علاءالدوله از در دوستی در آمد
 و با لشکر خراسان که فرمانده آن بوسهل وزیر بود بر سر اختلاف ملک ری مکرر
 به نبردی سخت و خونین پرداختند تا آنکه متواری شده و بقلعه فرد جان گریخت
 و در آنجا برای التیام زخمهای لشکریان چندی باستراحت گذراند - رفیق او
 فرهاد بن مرداویج در همان قلعه بدو پیوست و توجه خود را بطرف بروجرد
 معطوف داشت - در این میان تاشفراس پیش قراول قشون خراسان لشکری بر سر کردگی
 علی بن عمران نامی بدنبال آنان فرستاد فرهاد متحصن بقلعه (سلیموه) شد و
 ابو جعفر علاءالدوله متواری بطرف شاپور خواست (۲) گردید - عساکر خراسان
 بروجرد را تصرف کردند - فرهاد کس بنزد کردهائی که در لشکر علی بودند
 فرستاد و از آنان استمالت کرد آنها نیز بدو پیوسته و بر آن شد که بروجرد را

(۱) علاءالدوله همان کس است که شیخ الرئیس از همدان نزد وی آمد و دانشنامه علایرا

بنام او نوشت

(۲) نام محلی است

از قشون تاشفرایش باز ستاند تصمیم گرفت که ناگهانی بر لشکر حمله کند او متوجه شد و شبانه بسوی همدان گریخت و در قلعه (کسب) (۱) منزل کرد فرهاد او را تعقیب کرده در آن قلعه محاصره نمود علی تسلیم شد و تن بمرگ داد که ناگهان برف و باران شدیدی باریدن گرفت چون فرهاد وسایل زمستانی نداشت ناچار به بروجرد باز گشت و به علاءالدوله که بروجرد آمده بود ملحق شد و قصد حمله بهمدان کردند - لکن علاءالدوله باصفهان رفت و فرهاد رو بهمدان نهاد علاءالدوله نیز از آن پس بقصد همدان حرکت کرد علی چون از این قضیه مطلع شد بامید تصرف اصفهان رو بدانسوی نهاد لکن نتوانست ظفریابد علاءالدوله بکرج باز گشت و فرهاد نیز باو پیوست و بر علی حمله بردند و قشون او را درهم شکسته و همه اسیرها را غیر از برادرزاده علاءالدوله که نزد تاشفرایش فرستاده شده بود باز گرفتند از آنجا علاءالدوله و فرهاد به بروجرد رفتند و علی نیز بتاشفرایش پیوسته قصد بروجرد کردند و لشکر را دو بخش نمودند بطوریکه دشمن را بمحاصره اندازد فرهاد از عقب و تاشفرایش از جلو بر علاءالدوله حمله بردند او وقتی متوجه شد که میان دولشکر نه دست سیتزونه پای گریز داشت - پس از دادن تلفات سنگین باصفهان فرار کرد و فرهاد نیز بقلعه (سلیموه) پناهنده شد -

سال بعد ۴۲۴ مسعود از کارهند فارغ شده بطرف عراق آمد و حکومت علاءالدوله را بر اصفهان تثبیت کرد بمبلغ معینی که در هر سال بپردازد و ابن قابوس را بر کرگان گماشت و ابواسمعیل حمدونی را فرستاد که تمام نواحی جبل را تحت نظر گرفته عهده دار حفظ آنحدود باشد و خود بهند باز گشت

و قتیکه اباسهل در ری بود قتنه بزرگی از اترک در نیشابور بر پا گردید و اهالی آنجا از ملک مسعود که در هند بود استمداد کردند او تمام قوایی که در اختیار داشت بطرف نیشابور فرستاد و تا اندازه غائله ترکانرا آرام نموده و در همین سال که ابوسهل سر گرم کار نیشابور بود علاءالدوله و فرهاد متحد شده

سراز فرمان باز زدند ابوسهل لشکر بعراق کشید و جنگی سخت بین لواء خراسان و عراق در گرفت علاءالدوله متواری و فرهاد کشته شد .

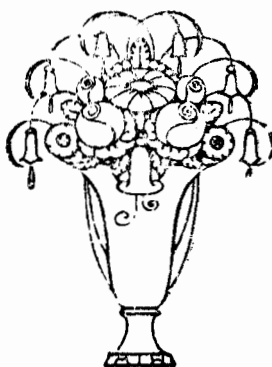
علاءالدوله پس از شکست بطرف جبال بین اصفهان و گلپایگان سرگردان شد و عساکر مسعود کرج را اشغال کردند - ابوسهل پس از تصرف کرج کس به علاءالدوله فرستاد که اگر بر حسب قراز داد سابق مال مقرر خود را بخزانة مسعود بپردازد و سر در ربه اطاعت در آورد بین او و مسعود را التیام دهد علاءالدوله نپذیرفت پس ابوسهل رو باصفهان رفت و آنجا را متصرف شد و علاءالدوله باید چ که جزء متصرفات ابو کالیجار بود رفت .

از جمله حوادث ناگوار این واقعه آنکه شیخ بزرگ (۱) ابو علی سینا در این جنگ خدمت علاءالدوله بوده و کتابخانه بس گرانمایه در اختیار داشته - ابوسهل آنرا یکجا بغزنه حمل کرد و مایه تشکیل کتابخانه غزنه شد تا آن هنگام که حسین غوری بر غزنه مستولی گشت و آنرا در آتش نادانی خود بسوخت .

علاءالدوله پس از پاشیده شدن سروسامان دولت غزنوی باز باصفهان رفته و هواداران خود را بخواند لکن مرگ مهلتش نداد در محرم سال ۴۳۳ در گذشت و ظهیرالدین ابومنصور فرامرز فرزند بزرگترش جانشین او شد و پسر دیگرش ابو کالیجار گرشاسب بطرف نهاوند رفت - این هنگام بین دو برادر از طرفی و میان این دو و لشکر خراسان از طرف دیگر زد و خورد شروع شد بالاخره اصفهان از دست فرامرز خارج گردید و بسمت همدان و بروجرد متواری شده آنجا بابرادر صلح کرد و در قلمرو حکومت گرشاسب بنام فرامرز خطبه خواندند باعث این صلح کیا ابوالفتح حسن بن عبدالله بود لکن این صلح وقتی واقع شد

(۱) ابن عبید کتب بسیاری را بشیخ الرئيس نسبت میدهد که در دست نیستند بعید نیست ضمن همین واقعه از میان رفته باشند بیقی در تتمه صوان الحکمة میگوید - بواسطه شجاعت ادبی که و علی از خود نشان داد ابوسهل دستور نهب اموال او را صادر کرد و تمام امته او بغارت برده شد که از جمله کتابهای او بوده سال ۴۲۷

که لشکر خراسان بفرماندهی ابراهیم ینال چون شاهین شکاری در اطراف جبال در گردش و یکی پس از دیگری ولایات تابعه را متصرف میشدند .
 بخش کرج و بروجرد سال ۴۳۴ بتصرف ابراهیم درآمد لکن او هنوز مدت کمی حکومت بر آن ناحیت نکرده بود که طغرل بیک بعراق آمده ابراهیم این نواحی را بوی تسلیم کرد و خود مأموریت سیستان یافت لکن طغرل نتوانست در محل بماند و بار دیگر ابو کالیجار آمده آن نواحی را تصرف کرد و در سال ۴۳۷ طغرل بیک رسماً کار جبل را بابر ابراهیم وا گذاشت و ابو کالیجار نیز با او از در اطاعت درآمد ولایات جبل تحت سلطه ترکان سلجوقی قرار گرفت



ناحیه که امروز ماناحیه ساروق میخوانیم و در شمال غربی
فراهان واقع شده در تاریخ قم بنام (کوزدر) خوانده شده
و امروز هم دیهی بنام (کوزدر) در همین جا وجود دارد
و یکی از دهات کوزدر طبر تو (طبرته) است که در واقعه

شیخ الرئيس
ابو علی سینا

سعد بن ابی بکر از آن یاد خواهیم کرد .

یکی دیگر از دهات کوزدر یا اطراف ساروق بنام فرد جان است که در اسماء
امکنه این کتاب از آن بحث شده - این دیه یا قلعه مدت چهار ماه محبس شیخ
مزر گوار ابو علی سینا بوده ابن عبید ضمن شرح حال خود و شیخ میگوید .
تاج الملك (۱) او را بمکاتبه با علاءالدوله متهم کرد و کسانی ب جستجوی
شیخ گماشت تا براهنمائی برخی از دشمنانش براو دست یافته و در قلعه فردجان
حبس کرد شیخ در حبس قصیده بدین مطلع سرود .

دخولی بالیقین کما تراه و کل الشک فی امر الخروج

بحبس اندرم اینسان یقین که میبینی تمام شک همی ادر برون شدن باشد (ترجمه)

شیخ چهار ماه در حبس بماند و در این مدت کتاب الهدایات و رساله حی بن
بقطان و کتاب القولنج را بنوشت در آن هنگام که شیخ در زندان بکار تصنیف
مشغول بود علاءالدوله قصد همدان کرد و تاج الملك شکست خورد و با اسماءالدوله
بهمان قلعه فردجان گریختند - و قتیکه علاءالدوله از همدان باز گشت تاج الملك
و اسماءالدوله بهمندان آمده شیخ را نیز با خود آوردند .

صاحب حبیب البسیر نیز واقعه را بهمین صورت نقل میکند جز اینکه محبس
شیخ را نام نبرده میگوید در حدود همدان حبس شد و نیز میگوید منطق کتاب

بنا بر نقل صوان الحکمة ولادت شیخ سال ۳۷۵ - وفات سال ۴۲۸ اولین جمعه ماه مبارک رمضان بود که
در همین روز در نیشابور خطبه بنام سلطان ظفر بیک خوانده شده بنا بر این عمر شیخ ۵۳ سال میشود صاحب
تاریخ یسوق عمر شیخ را ۵۸ و کسری بسالهای شمسی نقل کرده یعنی ولادت او را سال ۳۷۰ و
وفاتش را در رمضان ۴۲۸ ضبط کرده

شفا را در حبس پیاپی رسانید ولی ابن عبید اتمام منطق شفا را پس از ورود شیخ بهمدان در خانه علوی مینویسد

حال وی را در زندان از همان قصیده اش توان دریافت که اندیشه مضطرب داشته لکن باز هم بیکار نمانده و از تصنیف باز نایستاده .

شیخ بعد از مدتی اقامت در همدان با همه اطمینانیکه با او از طرف تاج الملک داده میشد توقف آنجا را موافق طبع خود ندیده و همواره در پی فرصت بوده تاراه فراری بدست آورد و در اولین فرصت بالباس درویشی متنگراً بسمت اصفهان فراری شد .

ابن عبید مینویسد - من و برادرش محمود و دو غلام با او بودیم که با هزار رنج و محنت خود را بدیه یا قلعه طبران رسانید در آنجا جمعی از دوستان شیخ و ندیمان و خاصان علاءالدوله به استقبال ما آمدند و لباسهای فاخر و مرکبها و جامه ها آوردند و در محله (کونکوبند) (۱) خانه عبدالله نامی را بافرش و اثاثیه شایسته برای شیخ آماده کرده بودند آنگاه شیخ بمجلس علاءالدوله رفت و توقیر و اعزاز فراوان دید .

لغت طبران را صاحب حبیب السیر طبرستان گرفته و مصحح دانشنامه موافق با متن طبران ضبط کرده و در حاشیه میگوید طبران بفتح طاء و راه قریه بین قزوین و گیلان است چیزیکه بنظر میرسد با حنظرموقعیت و آشنائی موضع جغرافیائی همدان در طرف شمال اراک و اصفهان در طرف جنوب آن قرار دارد و شیخ خواه نخواه از طرف همدان به اصفهان یعنی از راه اراک میرفته - ده طبران یا طبرستان بحکم ضرورت در وسط راه او یعنی جنوب همدان قرار گرفته .

آقاسید محمد باقر صاحب روضات در ترجمه آقایانیکه منتسب بطبرستان هستند تفرسی کرده میگوید تفرش که از نواحی عراق است با صورت تعریب طبرستان خوانده میشود

بنابر این شیخ ممکن است وارد تفرش شده و آنجا مستقبلین را ملاقات کرده باشد و تفرش هم در آنزمان مرز دوشهرستان همدان و اصفهان بوده - و اگر کلمه - طبران - گرفته شود باین اسم در کتب جغرافیائی قدیمه تا کنون چیزی بنظر نرسیده جز اینکه نزدیک باین واژه در تاریخ قم ضمن طسوج ساوه بنام طیرینان محلی ذکر شده و نیز نزدیک باین اسم قدیماً و حدیثاً در نواحی اراک دیده میشود مانند طبرک - دیگر از مسافرتهاى شیخ بسرزمین اراک وقتی بود که علاءالدوله باتاشفراس درب کرج جنگید در این سفر همراه او بود و مبتلى بقولنج شد گویند در یکروز هشت بار خود را تنقیه کرد و در اثران قرحه در روده پدیدار گردید که بالنتیجه منتهی بحال صرع (حمله) گردید و بواسطه خیانت غلامان خود در استعمال دوا مرض شدید شد و ناچار بمراجعت اصفهان گردیده بمعالجه خود پرداخت در هر صورت در اینکه شیخ بزرگوار پس از فرار از همدان بطرف شمال نرفته بلکه بطرف اصفهان میرفته شکی نیست و نیز بین دوشهرستان که بطور قطع عراق بوده از او استقبال شده مسلم است - چون قسمتی از خاک اراک فعلی سابقاً جزء قلمرو علاءالدوله و ضمیمه خاک اصفهان بوده امیدواریم که نابغه فلسفه و طب بها ایام حبس خود را در سرزمین عراق نگذرانده باشد بلکه اوقات خوشی را نیز بهمراهی علاءالدوله از متنزهات آن بهره مند شده باشد

۵ (سلا حقه) *

نگارنده بدایع الزمان فی وقایع کرمان ضمن شرح حال

قاورد مینویسد (۱)

جنگ قاورد

و ملکشاه

وی پس از ضبط خراسان توجه عراق نموده بعضی از امراء

ملکشاهی عرایض بخدمت قاورد فرستاده و عده اعانت نمودند

و قاورد خود در اصل ذات پادشاهی دلیر و فرزانه بود و بحکم کبر سن و معرفت دقایق

امور پادشاهی و سلطنت و تکشف از حقایق احوال سپاهی و رعیت با وجود خود سلطنت

ملکشاه را که هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود جایز نمی شمرد - تحریک

امراء مزید علت شده بالشگری که داشت بهوس سلطنت عراق بامید امرای پرنفاق

عازم همدان شد و ملکشاه از ری به (در) همدان آمد و میان ایشان مضافی

عظیم رفت و سه شبانه روز عرصه جدال برچیده نشد و چون فرزین بند ملکشاه

قائم بود امراء اسب در میدان وفاق قاورد نتوانستند جولان داد بالاخره لشکر

قاورد چون اصحاب پیل خوار و ذلیل شده پیاده و سوار رخ بیکبار از عرصه

کارزار بر تافتند و شاه را در ماتگاه گذاشتند

قاورد نیز عنان بر تافته سالک وادی فرار شد و در اثناء هزیمت او و پسرش

امیر انشاه و سلطان شاه را اسیر گرفته نزد ملکشاه بردند و قاورد را روزی چند

مقید داشته در شب خفیه خبه کردند و امیر انشاه و سلطان شاه را میل کشیدند و

این واقعه در شهر سنه ۶۶۶ اتفاق افتاد .

صاحب تاریخ گزیده بجای « به در همدان » مینویسد سلطان ملکشاه باعم

خود قاورد در حدود کرج جنگ کرد و لشکر قاورد منهزم گردیده قاورد اسیر شد .

(۱) قاورد سر سلسله سلاجقه کرمان بوده وی پسر داود بن میکائیل از مؤسسين دولت سلجوقی

است او و چند نفر از فرزندانش مدتی در کرمان سلطنت نموده اند

تاریخ حبیب‌السیر نیز واقعه را چنین ضبط کرده .
 سلطان با لشکر خراسان متوجه عراق گشته در حدود کرج میان او و قاورد
 نبرد اتفاق افتاد در هر صورت حادثه بطور قطع در نزدیک کرج بوده و عبارت
 (در همدان) منافی وقوع واقعه در آنجا نیست .

از حوادث مهمه عراق در زمان سلجوقیان جنگی است که

جنگ

میان پسران ملکشاه
 میان پسران ملکشاه بطوریکه ابن اثیر مینگارد - پس از مرگ ملکشاه ترکان

خاتون و خلیفه بغداد و تاج الملك قمی طرفدار سلطنت

محمود پسر چهار ساله وی بودند ولی پسران نظام‌الملک و اطرافیان آنان طرفدار
 سلطنت بر کیارق پسر ارشد ملکشاه شدند .

چون بر کیارق از طرف مادر هم پیگیری بیک یکی از بزرگترین موسسین
 سلجوقی میر سید زعماء لشکر هم باو مایل شدند .

طرفداران و اطرافیان ترکان خاتون بر کیارق گرفته‌زدانی کردند لکن بر کیارق
 بوسیله غلامان نظامیه از زندان خلاص گردید و لشگری گران آماده نموده بطرف
 ری و از آنجا بنواحی بجل شد .

بنا بر نقل راحة‌الصدور در کرج و بنقل تاریخ گزیده حدود کرج سال ۴۸۶
 و بگفته ابن اثیر نزدیک بروجرود بر کیارق با لشکر ترکان خاتون
 روبرو شد ترکان خاتون خال بر کیارق امیر اسمعیل (۱) را بوعده مناکحت فریب
 داده با سپاه اصفهان رو بحرب بر کیارق نهادند و در ماه رمضان ۴۸۶ میان خال
 و خواهرزاده قتالی صعب روی نمود اسمعیل اسیر و کشته شد و عاقبت شکست در
 در لشکر ترکان خاتون افتاد و متواری بطرف اصفهان شدند و بر کیارق آنانرا

(۱) ترکان خاتون خال بر کیارق را که امیر قطب‌الدین بوده فریب داده و وعده کرد که همسری او را
 قبول کند بشرط آنکه با مقاصد وی همراهی نموده بر کیارق از میان بردارد (راحة‌الصدور)

تعقیب کرده و بمحاصره اصفهان رفت و تاج الملک به بروجرد گریخت لکن در آنجا دستگیر شد و او را نزد برکیارق آوردند .

نخست برکیارق بر آن شد که هزار هزار دینار از او گرفته باز وزارت خود را بوی وا گذارد لکن اطرافیان نظام الملک سابق بآن کار رضا ندادند و بشاه فهماندند که وزارت تاج الملک با انقلاب سر تا کشور توأم است - پس ناگهان بر سر او ریخته و نابودش کردند .

برکیارق هم در اینداستان تقریباً ساکت ماند و دنبال آنرا نگرفت .
در این میان برکیارق عز الملک حسین پسر خواجه نظام الملک را که در اصفهان بود کاندید وزارت کرد و بآسانی بر اصفهان دست یافت و از این تاریخ تا سال ۴۹۳ بر ممالک سلجوقی سلطنت کرد .

در این سال برادر وی محمد مدعی سلطنت شد و بر کنار سفیدرود از اطراف همدان جنگ میان دو برادر در گرفت عاقبت برکیارق در جنگ مغلوب گردید و مدتی پریشانحال بین همدان و اصفهان و خوزستان و بغداد روزگار بسر میبرد تا سال ۴۹۵ که باردیگر نزدیکی همدان با برادر مضاف داد و محمد شکست خورد و غائله او خاتمه یافت و سلطنت آل سلجوق همانطور که نظام الملک پیش بینی کرده بود در حیطه تصرف برکیارق در آمد این اثیر ضمن وقایع سال ۴۲۰ میگوید .
چون ترکان غز بواسطه مسالمت و هسودان از آذربایجان رو بر تافتند جماعتی از آنان بسر کردگی منصور و کوگشاش بهمدان حمله برده آنجا را محاصره کردند و ابو کالیجار حاکم همدان نیز با آنان بمسالمت و مصالحه گذراند و جماعتی از آنان رو بری نهاده علاءالدوله را محصور نمودند و فنا خسرو بن مجدالدوله و کامرو دیلمی فرماندار ساوه نیز با آنان پیوستند .

علاءالدوله بر ناتوانی خود بیمناک شده شبانه باصفهان گریخت - غزها پس از غارت ری و ستمگریهای فراوان علاءالدوله را تعقیب کردند چون بوی نرسیدند

رو بکرج نهادند و آنجا را غارت کردند و کارهای نا شایسته انجام دادند .



جنايات ترکان غز چندین مرتبه شدیدترو وحشتناکترو وحشیانه تر از کارهای ترکان یگورت بوده چه آنکه دانشمندان ارجمند بسیار و کتابخانه ها و مآثر علمی فراوان در زمان آنان از میان رفتند و در آتش جهل و خود سری سوختند .
فقدان بزرگان علم و ادب و از میان رفتن آثار آنان لطمه سختی بر چهره این کشور بوده که میتوان گفت تا کنون جبران آن میسر نگردیده

دیگر از وقایع مهمه واقعه در این سرزمین زدو خورد محمد بن سلجوق شاه و ارسلان بن (۱) طغرل بوده است که در حدود
جنگ محمد و ارسلان ولایت کمره رود نزدیک بقلعه فرزین واقع و منجر بقلعه ارسلان و شکست محمد گردیده .

در بدو پادشاهی ارسلان عزالدین قیمار (۲) والی اصفهان و حسام الدین عصابة حاکم ری راه مخالفت پوئیدند و سر از اطاعت باز کشیدند و محمد بن سلجوق شاه را بیادشاهی بر داشته و متوجه همدان شدند .

ملك ارسلان باتفاق اتابک ایلدگز مخالفانرا استقبال کرده در نواحی کرهرود دو لشکر بیسکدگر رسیدند و جنگ سختی در گرفت و پس از کوشش و کشتش فراوان سلطان ارسلان ظفر یافته و محمد بن سلجوق شاه بطرف خوزستان گریخت و قیمار و اتباع وی بطرف مازندران فرار کردند



محل واقعه را در تاریخ گزیده صریحاً کرهرود در حدود قلعه فرزین مینویسد

(۱) این پادشاه بگفته مورخین وقت خصوصاً نگارنده مسامرة الاخبار از کسانی است که بکثرت

اتباع معروف بوده در زمان او ولایات و بعمارت نهاده و پایان زندگی در همدان در گذشته است

(۲) ابن اثیر قیماز بازاء، مجمه و گزیده حشمار می نویسد

در حبيب السیر در نواحی (کوهروان) ضبط شده که قطعا غلط و ناشی از عدم آشنائی نویسنده بجغرافیای محل است .

در روضة الصفا شرح واقعه را با جزئی اختلافی نقل کرده و میگوید .

این خبر بسمع ارسلان رسیده اتابك ایلدگز را در اصفهان گذاشت و باشرف الدین موفق کرد با لشکر بهمدان آمد و ملك محمد با امراء طاعی پیوسته متوجه همدان شدند و سلطان ارسلان نیز آماده حرب و قتال شده رو بایشان نهاد پس از تلاقی فریقین جنگی سخت اتفاق افتاد که موجب هلاک بسیاری از سپاهیان گردید -

از مجموع گفته های قبل بخوبی معلوم میشود که این حادثه در ناحیتی نزدیک بشهر فعلی اراك رخ داده است برای اطلاع بیشتری از محل واقعه بقسمت اسماء امکنه این کتاب بدوواژه فرزین - و کهرود - رجوع شود .

ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه در ذی الحجه ۵۱۱

براریکه سلطنت نشست و حکام بنواحی و اطراف فرستاد

و خود بهمدان رفت .

عراق در کشاکش

بین سنجر و محمود

بن محمد

در این هنگام ربیب الدوله وزیر سلطان محمد بدرود حیوة گفت

و وزارت بعلی بن احمد (سیمیرمی) رسید در همین اوان سلطان

سنجر بن ملکشاه از خراسان بری آمد و علاء الدوله وزیر را توقیف کرد و بسوی ساوه برفت و در آنجا با لشکریان عراق مصاف داد و آنانرا پراکنده و اتابک غزاغلی را سیاست نمود و چند تن از سرداران عراق - قتلغ تکین چگل و کندگز کشته شدند .

سلطان محمود در نواحی اراك فعلی آمد و علاء الدوله ۱۱ از زندان خلاص

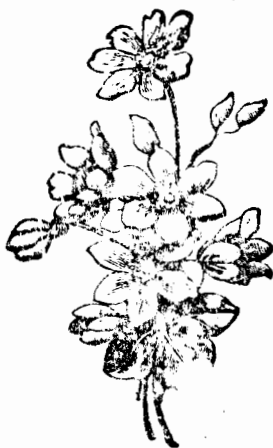
کرد و در نتیجه کشاکش بین سپاه خراسان و عراق دو برادر نزدیک ری یکدیگر را ملاقات کرده و قرار بر این شد که پادشاهی از آن سنجر و ولایتعهدی

سلطان محمود باشد -

سلطان سنجر بخراسان رفت و محمود رو باصفهان گذاشت و هریک از امراء بطرفی گریختند از جمله امیر بار علی از راه سربند بطرف خوزستان شد و در آنجا گرفتار و کشته گردید -

سلطان محمود سال بعد از اصفهان رو بحوالی اراك آمده با سپاه جیوش بیگ و اتابیک مسعود رو برو شد و در پنجشنبه ۱۸ ربیع الاول سال ۵۱۳ یا ۵۱۴ جنگ سختی بین طرفین در گرفت و جیوش بك متواری و ملك مسعود را پیش سلطان آوردند سلطان محمود نسبت بوی با نظر مهر نگریسته مورد اکرام خویش قرار داد ولی استاد اسمعیل وزیر او را سیاست فرمود .

در سه شنبه ۲۱ ربیع الاول همین سال امیر علاءالدوله گرشاسب بن علی بن فرامرز را بفرمان سلطان محمود در خیمه شخصی او دستگیر کرده و بقلعه فرزین بردند و از آنجا بخراسان فرستادند .



در ابتداء ظهور خوارزمشاه اغلمش نامی در عراق از طرف
او حکومت داشت و بنام وی خطبه می خواند لکن در جریان
کار حکمرانیش کشته شد .

اراك
هنگام ظهور
خوارزمشاهیان

دو سلسله اتابکان فارس و آذربایجان ناحیت عراق را
بی سرپرست دیدند هر يك از طرفی بآسامان رو آوردند.
اتابك اوزبك با موافقت اهالی اصفهان بر آنجادست یافت و سعدبن زنگی ازری
تا سمنانرا بحیطه تصرف در آورد .

خبر مرك اغلمش و دست اندازی اتابكان بقسمت عراق در سمرقندبخوارزم
شاه رسید کار آسامانرا رها کرده با صدهزارسواراز گزیده ترین لشکرخراسان
روبعراق نهاد .

نخست با لشکر اتابك سعد روبرو شد بعد از زد و خوردی لشکر اتابك
شکست خورد و اتابك را اسیر کردند و براستری پالانی سوار کرده در وسطاردو
باحتیاط بداشتند تا قوای خوارزمشاه بهمدان رسید .

چون قضایای ری و داستان سعد در اصفهان گوشزد اتابك اوزبك گردید
جهان بر وی تنك و بران شد که بدارالملك خود شده و جانی برهاند بدین
قصد از اصفهان برون آمد و بشتاب راه میبرد تا نزدیک (۱) همدان رسید
و چنان می پنداشت که شاه در ری مقیم و یا آهنگ اصفهان کرده باشد بیکروزه
راه تا همدان آگاه شد که شهریار در همدان مراقب احوال او است و جاسوسان
از هر طرف حرکات اتابك را مورد دقت قرار داده اند در اینجا بود که اتابك را
حیرت فرا گرفت و در اندیشه فرو رفت که آیا پیش رود یا باز گردد و این بلارا چگونه
دفع کند - پاره از اطرافیاناش چنین اندیشیدند که خود باعده راه آذربایجان

(۱) از قرائن بعد معلوم میشود که نزدیک همدان همین حدود فعلی اراك بوده یعنی سیر
اردو از فراهان بکراز انجام شده

پیش گیرد و بقیت سپاهرا بجای نهد تا دشمن را بتاراج سرگرم کند .
وزیر ربیبالدین که این حکایت را برای زیدری نویسنده این وقعه نقل
میکند - تنها من رأیم بر آن شد که اتابک قلعه فرزین را که نزدیک و در این
هنگام از آن وی بود پناهگاه خود قرار دهد چه آنکه آن قلعه دژی بود ،
بیمانند که چون کوهی پا بر جا و سر رفعت بر فلک کشیده و باسماک برابری
مینمود .

در نشییش عقاب در پرواز آشیان کرده بر فرازش باز
لکن اتابک رأی مرا نپسندید و گفت دشمن مرا در محاصره میگیرد و
و محاصره را طولانی می کند تا من تسلیم شوم
بالاخره در نتیجه مشورت با سران سپاه بادویست تن از برگزیدگان لشکر خود
بسوی آذر بایجان رفت و بقیه قشون و خزائن را بدست غارت دشمن سپرد و در
پایان کار از درایت در آمد و متعهد شد که در آنجا خطبه بنام خوارزمشاه
کند و گرجستان را ضمیمه ممالک اسلام نماید شاه پذیرفت او نیز بشکرانه
این مرحمت قلعه فرزین را بعنوان تقدیمی بوی وا گذاشت ولی کار گرجستان
و توقف خوارزمشاه و بسیار نظایر ان بحمله مغول و باز گشت خوارزمشاه برعهده
تعویق ماند بلکه منجر بتغییر سر نوشت ملت گردید

بر اهل اطلاع و آشنایان با تاریخ پوشیده نیست که بعد از
غلبه تاتار بر سرزمین ایران بجای آنکه اولاد خوارزمشاه
دست بدست یکدیگر داده و با مشت گره شده اتحاد بردهان
دشمن کوفته و آنها را از میان بر دارند هر يك شخصاً

جلال الدین
منکبرنی

مخل آسایش دیگری شد و جنگهای خانوادگی بین آنها شروع شد و این خود
یکی از علل بزرگ ویرانی این سرزمین گردید .
وقتی که خوارزمشاه در صفحه عراق بود مملکت را بین پسران خود بشرح

زیر تقسیم کرد :

خوارزم و خراسان و مازندران را بولیمهد خود قطب الدین - از لاغ شاه
وا گذاشت - ملک غزنه و غور و بست و تکیین آباد و زمین داور و نواحی آنرا
از مملکت هندوستان بفرزند بزرگش جلال الدین منکبرنی سپرد (۱)
قسمت عراق را بر کن الدین (۲) غور شایجی داد و وزارتش را بعماد الملک
محمد بن سدید ساوی (۳) واگذار نمود این شهزاده به همراه وزیر بادرایتش بهره
از جهانبانی داشته و در فکر علاج دردها بوده است
هنگام سرگردانی خوارزمشاه نظر بر کن الدین این بود که کوهستان اطراف
فرزین را سنگر بندی کرده و از آن استفاده کنند .
بعد از بازگشت خوارزمشاه از صفحه عراق پسرانش هر یک بلشگر کشی در
قلمرو دیگری پر داخت و موجبات ضعف آندولت را فراهم ساخت
فتنه فرقه اسمعیلیه از یکطرف - اختلاف فرزندان خوارزمشاه از طرف دیگر
خود سری امرا و طمع نابجای آنان از دگر سو - زمینه را برای مغول چنان آماده
ساخت که وصف نتوان کرد
ما در این تاریخچه با همه این انقلابات سرو کاری نداریم بلکه فقط آن
اندازه که بستگی به سرزمین عراق دارد مورد نظر ما است (۴)

- (۱) منکبرنی که گاهی منکبرتی باتاء نیز دیده شده لقب جلال الدین شاه است
(۲) این پسر خوارزمشاه را مورخین از حیث زیبایی و متانت و درایت برتر از دیگران
دانسته و گویند قرالی بخط خوش خود نگاشته
(۳) منتسب بساوه
(۴) بنا بر نقل زیدری بیست و هفت ملک از بزرگان ملوک و فرزندان سلاطین بدر بار
خوارزمشاه نوبتی میزدند - چون فرزندان طغرل بن ارسلان سلجوق و اولاد غیاث الدین صاحب
غور و ملک علاء الدین شاه بامیان و ملک تاج الدین فرمانفرمای بلخ و خراسان - متأسفانه با
این مملکت عربی و طویل که از وسط هندوستان تا بدریای خزر و دامنه کوههای تیانشان
بقیه در صفحه بعد

در این هنگام که مغولان از طرف شرق برق آسا بطرف غرب می‌رفتند و فرقه اسمعیلیه نیز باترورهای پی در پی باعث دهشت و وحشت اهالی بدبخت میشدند شرف‌الدین علی بن فضل که از رؤساء تفرش و در خدمت دیوان مقامی داشت در سلطنت رکن‌الدین دچار تیره روزی گشته و مورد خشم زین‌الدین قرار گرفت و در وقت سلطه غیاث‌الدین شدت یافت تا وقتی که جلال‌الدین از هند مراجعت کرد و بر سرزمین عراق مسلط شد این شخص با سابقه و خود خواه را وزارت سر تاسر کشور عراق داد و او را بر اموال و نفوس مردم مسلط کرد و فرمان او را بمنزله فرمان شاهی مقرر داشت (۱) اینوزیر برای ریشه کن کردن وزراء سابق و مردان نامدار سرزمین عراق از اعمال هیچگونه تدبیر خود داری نکرد تا آنکه بمنویات خود نایل شد و رقباء خود را از میان برداشت .

دسته از وزراء اسبق و سابق چون نظام‌الدین وزیر اصفهان و شهاب‌الدین هستوفی و دیگران بر آن شدند که از وی شکایت بجلال‌الدین برند و خاطر خود را از دغدغه شراو فارغ و آسوده سازند شرف‌الملک نیز با آنان هم پیمان شد که در این کار آنانرا یار باشد .

شاه دستور داد تا مجلسی آماده کنند و شاکیان گرد آیند و شاه در اطاق دیگری نشسته سخن آنانرا بشنود و خود قضاوت کند چون شرف‌الدین اینمعنی را در یافت برای استحکام بنیان نفوذ خود وعده کرد صد هزار دینار بخزانة شاه

بقیه از صفحه قبل

تادرب بغداد کشیده میشد بر اثر سوء سیاست و خورائی مادرش ترکان خاتون نتوانست جلوی يك مشت صحراگردان مغولرا گرفته باشد و کشوریرا که پرچم دار تمدن دنیای وقت بود دستخوش مغولان قرار داد و خود و خاندانش درمنجلا ب برتدیری و خود خواهی فرو رفتند « زیر کاف عبرت گیرند »

(۱) سابقا درهرشهری وزیري مستقل بوده ولی درزمان شرف‌الدین منحصر باو گردد و خود بمنزله شاه بود .

بپردازد و تا سلطان ترتیب اثر بشکایت شاکیان ندهد و از این کار نیز نتیجه این سند که بالاخره بر کار خود استوار ماند و از سایر عمال پولی فراوان گرفت لکن شرف‌الملک درباره او با کراهت خاطر میزیست تا بالاخره شرف‌الدین از کار بر کنار بود تا وقتی که شرف‌الملک کشته شد و شرف‌الدین را خاطر از طرف او آسوده گشت .

گفتیم که خوارزمشاه هنگام تقسیم ملک عراق را بر کن‌الدین وا گذاشت و پس از چندی بدست غیاث‌الدین افتاد و او بر سرتاسر عراق عجم استیلا یافت تا آنکه که جلال‌الدین از هند باز گشت و از راه کرمان بشیراز آمد و اتابک سعد با او از در مسالمت درآمده دختر خود را بوی داد و او بر تمام عراق مستولی گشته غیاث‌الدین از کار بر کنار شد .

جلال‌الدین در عراق پایه دولتی را ریخت که اگر با تدبیر توام میکردید و حوادث زمان مخالف نمیبود عظمت دولت سلجوقی و خوارزمی را تجدید میکرد و دست مغولان از ایران کوتاه میشد ولی حوادث وارده و حرکت سلطان از اصفهان بآذربایجان و بسامان شدن کار مغولان و مسلط شدن امیرا کتوقاآن و لشکر کشی تاتاریان باردوم بر زمین ایران اساساً برهم زد بنحویکه دولت خوارزمی بنام همیشگی از میان رفت .

خوارزمشاه حوادث مغول را پشت سر گذاشته و برای جهانگیری بقلمرو گرجیان رو آورد و از خراسان عطف توجه بجانب اخلاط نمود و در آنجا مشغول زد و خورد بود گاهی هم تروریست های اسمعیلیه دست بانقلاب زده فکرشاهرا بخود مشغول میداشتند

او قصد داشت برای تسخیر گرجستان قدم فراتر گذارد که خبر لشکر کشی تا تار بصفحه خراسان بوی رسید خواه ناخواه مسافرت شمالی را بوقت دیگره حواله کرد و بسوی اصفهان باز گشت و با مهارتی که در جنگجویی داشت لشکری آماده

کرد و برای نبردمهیا شد امامغولان که بدروازہ اصفہان نزدیک شده بودند و از آمادگی خوارزمشاه نیزبی اطلاع نبودند عده‌ای را برای جمع ذخیرہ بکوهستان اطراف اصفہان یعنی سرزمین اراک فعلی و لرستان فرستاده و آن نواحی را غارت کردند تا برای مدت حصار اصفہان ذخیرہ داشته باشند .

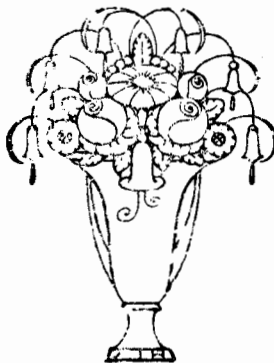
وقتیکہ مغولان در تنگہ های جبال لرستان بیغما مشغول بودند شاه سوارانی گزیده بگذر گاہہای تنگ کوهستان معبر آنان فرستاد و بسیاری از جنگجویان شان را کشتہ عده‌ای را اسیر گرفتند و آنانرا دریکی از میدانہای شهر برای تقویت قلوب عامہ کردن زدند و جنازہ شانرا با خواری تمام از شهر بیرون انداختند تا روز موعود جنگ فرا رسید و قوای طرفین در بیرون شهر بکار زار پرداختند دراین میان غیاث الدین وقت را غنیمت شمرده و با قسمت خود از نبرد گاہ کنار گرفت و برادر را در میدان جنگ تنها گذاشت جلال الدین بواسطہ گرفتاری جنگ با دشمن فرصت تعقیب او نکرد از طرفی ہم چون قوای خود را چندین برابر قشون مغول میدید اهمیت بآن نداد بلکه بیادکان اصفہان را نیز مرخص کرد و فقط با سوارہ نظام در مقابل دشمن قرار گرفت

روز ۲۲ ماہ رمضان سال ۶۲۵ قمری از روزہای تیرہ ایرانیان بود کہ از صبح تا بشام قوای طرفین در مقابل یکدیگر پایداری نمودند و در پایان روز بزحمت جناح راست نیروی سلطانی بر قسمت چپ مغولان حملات شدیدی برده و آنانرا بعقب راندند و تا حدود کاشان بردند . سلطان خود در تعقیب دشمن سخت گرم و از جناح چپ خود غافل بود کہ مغولان بر میسرہ قشون وی تاختہ و آنانرا سخت در ہم شکستند و شاه با چهارده نفر از مخصوصین خود فقط باقی ماند و با حملات پی در پی چند ساعتی جلوی دشمن را بستند لکن آخر ناچار بفرار شد و بنحوی قلب دشمن را شکافت و برون رفت کہ باینال سردار سپاہ تاتار تازیانہ خود را حرکت داده گفت (ہرجا روی بسلامت مانی)

جلال‌الدین پس از این شکست که در آن مورد ستایش دشمن نیز واقع شد چند روزی در اطراف ارستان متواری بود و روز عید فطر بمصطفهان بازگشت و در چند روز قوای منظمی گرد آورد و در اندیشه حمله بر مغولان شد لکن آنان پس از چشیدن ضرب دست لشکریان عراق متواری و مقتول شدند و جز معدودی از جیحون نگذشتند .

شاه پس از این فتح نمایان باطراف عراق از شهری بشهری تفرج کنان میگذشت تا بحدود همدان رسید در آنجا از ناحیت آذربایجان پیایی خبر رسید که جمعی از اتابکان بر مخالفت وی اتفاق کرده و پیمان بسته‌اند و فرزند اتابک اوزبک که زندانی بود بیرون آورده و دست آویز خود قرار داده‌اند و از طرفی اسمعیلیه نیز با انقلابات آن صفحه کمک میکنند .

جلال‌الدین شرف‌الملک را بآن سرزمین گسیل داشت و خود باصلاح امور عراق پرداخت لکن عاقبت غائله آذربایجان او را بآنسامان و از آنجا بکرستان کشانید و در خیمه کردی بزند گیش خاتمه داده شد و پادشاهی خوارزمیان پایان یافت .



آنگاه که لشکر مغول از کار جلال الدین فارغ شد و متوالیاً
 عراق در زمان
 سلاطین مغول تخت خانی اهریک بعد از دیگری بارث
 میگرفت در صفحات مختلفه ایران سر و صدای ستمدیدگان
 و مردم بی سامان بلند میشد و هر دسته که در خود قدرتی
 میدیدند برای ناتوان کردن دولت مغولی دست و پائی زده و قلمرو خود را از
 چنگال ستم آنان برون میکشیدند .

اسمعیلیه تقریباً از صفحه خراسان تا حدود لرستان سلب آسایش از مردم
 کرده بودند بحدی که امام جمعه قزوین بمنگوقاآن شکایت میکند که چندین
 سال است مردم این شهر از ترس اسمعیلیه چراغ در خانه خود روشن نکرده اند -
 طوایف لر و کرد در معابر کوهستانی غربی بدست برد و چپاول مشغولند .
 منك کوقاآن هلاکو برادر خود را با لشکری برای برقراری آرامش بدان
 سامان فرستاد او پس از خراب کردن قلعه های اسمعیلیان و برانداختن اساس
 اغتشاش آنان بصفحه لرستان لشکر کشیده آنانرا متواری کرد و احشامشانرا
 بغارت برد .

در این بین سفراء و نمایندگان بین مرکز خلافت (بغداد) و خوانین
 مغول رفت و آمدی داشتند لکن از آن کار نتیجه بدست نیامد و هلاکو برای
 الحاق عاصمه قلمرو خلافت بمستملکات خود عزمرا جزم کرد از اینرو دستور داد
 تا لشکرهای (جرماغزن و بایجولون) که یورت ایشان در روم بود از طرف
 اربل بموصل و از آنجا بجانب غربی بغداد فرود آیند . و دیگر شهزادگان
 و رؤسای ترکرا طایبیده از طرف همدان بدو دسته کردو ۱ - از طرف اسد آباد
 ۲ - از حدود لرستان و مملکت بیات و تکریت رو به بغداد نمودند - هلاکونیز
 حرمسرای خود را در مرغزار ذکی بسرپرستی یکی از سرداران گذاشت و بسوی
 بغداد روان شد و آنشهر بزرگ را نیز ویران ساختند .

مقصود از نقل این قسمت لشکر کشی هلاکو است از حدود کراز و لرستان
بطرف بغداد و اینکه حوزه اراک نیز از این کشاکش بی نصیب نمانده .

صاحب کتاب حبیب السیر از جامع رشیدی نقل میکند که
چون هلاکو بدرود حیوة گفت آباقاخان در قشلاق مازندران
بود امراء و ارکان دولت مانند ایلکان نوان و سونجان
آباقاخان بن
هلاکو

بهاذر پیکری بطلب او فرستادند وی نیز بسرعت متوجه اردو شد
و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ششصد و شصت و سه بمقصد رسید و بعد از انجام
مراسم تعزیت باتفاق شهزادگان و امراء و اعیان در موضع چغاناور از حدود براهان
بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت پرداخت

نا بر نقل تاریخ نگارستان این جلوس در قریه هزاره بروز جمعه ۱۳ ماه
رمضان سال ۶۶۳ قمری بوده از مجموع این گفتار چنان پیداست که اردوی
هلاکو خان علی الاقل قسمتی از آن در مرغزارهای حدود اراک بلکه در ناحیت
فراهان بوده و شهزاده مغولی از راه مازندران بسوی همدان آمده و در ناحیت فراهان
بر تخت خانی نشسته .

چیزیکه در اینجا شایان تذکر است آنکه استاد محترم آقای عباس اقبال
در کتاب تاریخ مفصل ایران (دوره مغول) جلوس آباقاخان را بدینگونه مینویسد .
پس از هلاک هلاکو زوجه عیسویه اودوقوز خاتون پس از مشورت با وارتان
جاثلیق ارمنی پسر خود ایقا - یا اباقارا که در این تاریخ حکومت خراسان و
مازندران داشت بجانشینی هلاکو نامزد کرد و قاصدی بعجله نزد آباقا که در
اران بگذراندن ایام زمستان مشغول بود فرستاد و او را باردوی مغول در جغتو،
خواست تا آنکه میگوید .

و آباقارا در سوم رمضان ۶۶۳ رسماً بجانشینی او اختیار کردند .
و در دو صفحه قبل از این فصل ضمن عنوان مرگ هلاکو مینویسد

در ربیع الاول ۶۶۳ مریض شد و در ۱۹ ربیع الآخر همین سال در کنار نهر (چغاتو) (جنوب دریاچه ارومیه) فوت کرد او را که ۴۸ سال از عمرش گذشته بود در کوه شاهو مقابل دهخوارقان بخاک سپردند :

محل حادثه مرگ هلاکو را صاحب کتاب حبیب السیر که خود محل جلوس آباقاخانرا چغاناور فراهان ضبط کرده - در قشلاق (جغتو) تعیین کرده و چنین می نویسد .

و از یایلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق (جغتو) تافته در ماه ربیع الاول ۶۶۳ موافق اودئیل روزی بحمام رفت چون بیرون شد مریض گشت باتفاق اطباء مسهلی خورده و آن دوا موجب غش گردید و مرض مبدل بسکته شد تا آنکه در گذشت و ارکان دولت چند دختر ماه پیکر با انواع زیب و زیور آراسته بآن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهایی و مشقت جدائی متالم نگردد - بعد می نویسد - زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که همت بر امثال این افعال بی حاصل میگماشته اند و آنرا سبب مسرت اموات خود میپنداشته اند (۱)

خواجه نصیرالدین در تاریخ هلاکو میگوید .

چون هلاکو زمراغه بزمستانگه شد کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر
سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نورد هم بدز ربیع الآخر

مدت عمر هلاکو ۴۸ سال بوده است

سرجان مالکم نیز متکی بقول حبیب السیر شده و محل مرگ هلاکو را « جغتو » دانسته لکن ما تا کنون بمدرکی که معرف جلوس آباقاخان در چغاتو (محل حادثه مرگ هلاکو) باشد ظفر نیافته ایم و معلوم نشد که مدرک ایشان در این نقل چه بود .

(۱) جای تعجب نیست زیرا نظایر این درزندگی سلطنتی جنایت بار خود خواهان و کله چرانان فراوان است

برای اطلاع بیشتری در اسماء امکنه این کتاب بواژه چغاناور رجوع شود
صاحب تاریخ حبیب السیر ذیل عنوان (ذکر بایدو خان)

بایدو می نویسد .

چون مهم کیخاتو خان بضرب تیغ نوینیان (۱) فیصل
یافت طغاجار و سایر امراء از صفار و کبار به بایدو پیوستند و در ماه جمادی الاخر
۶۹۴ در حدود همدان او را بر تخت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش
و انبساط آراسته زرو گوهر بر سرش افشاندند - بایدو پس از چند روز استماع
الحان و اغانی قیام نمود و رو بسرانجام مهم سلطنت آورد .

صاحب تاریخ و صاف هم جلوس بایدو را در جمادی الاول سال ۶۹۴ در نزدیکی
همدان مینویسد آقای عباس اقبال هم محل جلوس را نزدیکی همدان در جمادی الاول
نوشته است .

تعیین محل حقیقی این واقعه با مدار کیکه فعلا در اختیار ما است و همه آنها
گنگ نزدیک همدان نوشته اند بسیار صعب و مشکل است ولی از تتبع در
تاریخ مغول چنان بدست می آید که اردوی اینان در نواحی مرغزار ها بصورت
یایلاق یا قشلاق سیر میکرد و چراخور اطراف همدان بیشتر وقت مرغزار
زک - یادامنه شرا بوده که هر دورا نزدیک همدان می نویسند و ایلخانان مغول اکثر
اوقات برای اصلاح حال اسبان خود بناحیت شرا و یافرا همان یا چمن کیتو میبوده اند
از این عادت ایلخانان میتوان تفرس کرد که جلوس بایدو هم در یکی از
این مرغزارها که در آن زمان جزء همدان خوانده میشده بوده باشد والله یعلم

(۱) نوین باواو مجهول شهزاده و اقرباء نزدیک شاهرا گویند

عراق در زمان مغول
قبلا نامی از قلعه فرزین و بعضی از حوادث مربوط بآن را بردیم
در لشکر کشی اول مغول خوارزمشاه از خراسان متواری
گردید و به بسطام وری آمد و آنجا در اندیشه افتاد که
بقلعه فرزین پناه برد - در اینوقت پسر او رکن الدین باسی
هزار قشون در اطراف کرج منتظر رسیدن پدر بود .

خوارزمشاه میتواندست باعده معدودی از سپاهیان خود مدتی مقاومت نموده
و در دامنه راسمند از ورود مغولان جلوگیری کند . با آنکه قشون عراق بداشتن
پناهگاههای محکم کوهستانی میتواندست از عهده سپاه خسته و راه پیموده سبتی
بر آیند معذالك شاه مغلوب باعساگر ترس زده نتوانست از آن موقعیت استفاده
کند و محل محکم و مناسب فرزین را از دست داد (۱)

خوارزمشاه بعد از چندی توقف در قلعه فرزین حرمسرای خود را بطرف البرز
فرستاد و پیکی هم نزد ملك نصرت الدین هزار اسف اتابك لرستان فرستاد او را
بخدمت خواست و در این ناحیه جمعی از سران عراق و ملك نصرت الدین جمع
شده تشکیل شورای نظامی دادند .

تمام سران عراق معتقد بودند که اگر خوارزمشاه موقعیت فعلی فرزین را از
دست ندهد میتواند در برابر لشکر تاتار مقاومت کند و ارتش پراکنده خود را
گرد آورد و اگر هم مجبور بعقب نشینی شوند دشمن را از راه کوهستانی سربند
و تنگه های لرستان بدامنه های پر پیچ و خم اشترانکوه کشیده و کار آنها را بسازند
(۱) خوارزمشاه که در روز مرك اشتباهات خود را هم چون پرده نقاشی شده از جلو چشم میگذراند
و بسرودن

بروز نکست اگر برج قلعه فلکست ☆ چوشاه معر که چرخ مسکن و ماوی است
یقین بدان که بوقت عمر نزول تیر قضا ☆ حصار محکم توهم چودامن صحراست
آخرین ساعات خود را بیایان می برد و گویی نظرش به از دست دادن اینگونه موقعیت های نظامی بوده
است

لکن خوارزمشاه این رای را نه پسندید و ملک هزاراسف را نیز از خود رنجانید و او را متهم بر قابت با اتابک فارس نمود اتابک لر نیز از همان راهی که آمده بود باز گشت و خوارزمشاه هم رو بقلعه قارن نهاد .

اما مغولان پس از فرار خوارزمشاه بجناب ری و همدان آمدند و به بهانه اینکه خوارزمشاه در آنجا پنهان است و سعایت عده از مفسدین و مردمان بی سرو پا بشهر ری حمله ور شده و آنان را اغفال نموده بدرون شهر در آمدند و آنشهر را یکجا بیاد غارت دادند و زنانرا اسیر و اطفال را به بندگی گرفتند - ابن اثیر میگوید جنایاتی که در این شهر شد مثل آن در صفحات تاریخ دیده نشده است .

بعد از آنکه معلوم شد خوارزمشاه از ری بجناب کرج و فرزین فرار کرده مغولان در تعقیب او حرکت کردند و تا نواحی همدان با آبادیها و مردمیکه در سرراشان بود همان معامله را کردند که باری واهلش کرده بودند (۱)

و نیز ابن اثیر مینویسد که در اینراه تا تاریان آتش زدند و خراب نمودند و شمشیر در میان مرد وزن و کود کان نهادند و ابقاء بر چیزی نکردند تا بهمدان رسیدند مردم آنشهر با هدایا و تحف آنانرا استقبال کردند . مغولان خواستند از بی خوارزمشاه حرکت کنند اتفاقا برفی شدید در ولایات جبل باریدن گرفت و حرکتشانرا بتاخیر انداخت و آذوقه اهالی را بکلی از میان بردند عاقبت بواسطه تنگی معیشت بجناب آذر بایجان حرکت نموده ، و کردند آنچه را که بین راه از ری بهمدان کرده بودند .

نجم الدین رازی که در اینواقعه حضور داشته و از ری بطرف همدان و از آنجا به آناطولی رفته میگوید .

(۱) راه مغولان از ری بقم و از آنجا بطرف کرج بوده و سپس بجناب همدان رفته اند . در این زمان کرج را از توابع همدان شمرده اند .

این ضعیف از شهر همدان که مسکن بوده با جمعی عزیزان و درویشان در معرض خطری هر چه تمامتر در شهر سنه ثمان عشر و ستمهه براه اردبیل روان شد و بر عقب این ضعیف خبر رسید که کفار دمرهم الله بشهر همدان رسیدند و حصار دادند و اهل شهر بقدر وسع بکوشیدند و بسی شهید شدند و عاقبت کفار دست یافتند و شهر بستند و خلقی بسیار شهید کردند و بسی عورات و اطفال را اسیر کردند - انتهی آنچه برای ما از این واقعه مورد استفاده است اینکه خوارزمشاه بطرف عراق و قلعه خرزین گریخته و مغولان بدنبال او آمده با همدان و شهرهای مجاورش آن بیدادگری و ستم کردند که در صفحات تاریخ نظایر آن نتوان یافت .

آیا باشهریکه احتمال بودن خوارزمشاه را در آن میدادند چه کرده اند کافی است شعری را که نجم الدین بآن تمثل جست نقل کنیم .

بارید بباغ ما تگر کی وز کلین آن نماند بر کی

ابن اثیر ضمن وقایع سال ۶۲۱ مینویسد .

دسته دیگر از تاتاریان بامر چنگیز خان بولایت غربی رو نهادند و بر روی ساوه دست یافتند و آنجا را قتل عام نمودند و سپس بقم و کاشان رفتند و آن دو شهر را نیز ویران ساختند ، مردانرا کشتند ، زنانرا اسیر گرفتند آنکاه بیجان همدان حرکت کردند با آنکه مردم همدان از در تسلیم درآمدند مع الوصف از خرابی و غارت فروگذار نکردند و این عمل در تمام ولایات غربی تا سرحد آذر بایجان ادامه داشته است .

در این لشکر کشی شهرها ویران و دیه های آباد سرنگون گردید و مزارع خرم مبدل بصحرای بی آب و علف شد اغلب خرابه ها و تپه های خاکین که در اطراف عراق دیده میشود در اثر این ضربه بوجود آمده است .

رشید الدین فضل الله که خود معاصر این گروه سنگدل و شاهد اعمالشان بوده در تاریخ مبارک ضمن سیرت های پسندیده غازان خان که قسمت بیشتر آن کتاب را

تشکیل میدهد در حکایت سی و هفتم که بعنوان عمران و آبادی ذکر کرده مینویسد .

مغولان بهر جا قدم گذاشتند آنرا خراب و نابود کردند. شهر های معظم بسیار خلق - ولایات با طول و عرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند ری و قم و اصفهان و اکثر ولایاتی که باینمواضع تعلق دارد بواسطه آنکه سرحد بود و عبور لشکر بسیار - بکلی خلق آنجا کشته شدند یا بگریختند اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و در این عهد ها هرگز کسی در بند آباد کردن آن نبوده - انتهی

دیگر از حوادث اینزمان آنکه بسال ۶۲۴ که سلطان جلالالدین منکبرنی بایران غربی مسلط شد یکی از بهترین امراء را والی گنجه نمود این امیر بدست ملاحده کشته شد چون جلالالدین سخت باو علاقه داشت یر آن شد که تمام بلاد اسمعیلیه را خراب کند از این رو تمام قلاعی که آنان در حدود عراق و خراسان داشتند بیاد غارت داده شدند و فرزندان شان هم زیر بند رقیب و بندگی لشکر جلالالدین افتادند چون توابع اراك فعلی در قلمرو نفوذ اسمعیلیه قرار گرفته بود از این فتنه هم زیان بزرگی نصیب آنها گردید .



از وقایع زمان مغول یکی فوت اتابك مظفرالدین سعدبن
 ابوبکر زنگی است که در قریه طبرته از توابع ساروق در
 این باره خلاصه گفتار مرحوم میرزا محمد خان قزوینی
 را مینگاریم .

مظفرالدین سعدبن

ابوبکر زنگی

اتابك ابوبکر چند بار پسر خود سعد را بعنوان تهنیت و اظهار انقیاد و اطاعت
 از فرمان باردو گاه هلاکو خان مغول فرستاده است - یکی بعد از قلع و قمع ملاحده
 و فتح دیار آنان، دیگر پس از فتح بغداد و قتل المستعصم و انقراض خلافت آل عباس
 در این سفر اتابك سعد هفتم ماه شعبان ۶۵۶ در آذربایجان بحضور هلاکو رسیده
 و از وی اکرام بسزائی یافته و محترماً باز گردیده - دفعه سوم مدتی پس از فتح
 بغداد یعنی هنگام فتح لرستان بدست قشون مغول باز ابوبکر فرزند خود را با
 تحف و هدایای بسیار نزد هلاکو فرستاد - سعد وقتی که از این سفر باز می گشت
 در بین راه بمرضی سخت مبتلی گردیده چون بنواحی تفرش از اعمال قم رسید به
 تبریع گرفتار و استسقا نیز بر آن بیماری افزوده و عاقبت رعاف نیز پدیدار گردید
 و پس از دوازده روز از وفات پدر روز یکشنبه هفدهم جمادی الثانی ۶۵۸ در گذشت
 بنا بر نقل جامع التواریخ رشیدی این حادثه در قریه (تورقو) از اعمال فراهان
 و بنقل تاریخ و صاف الحضرة در (طبرتو) (۱) نزدیک ساروق اتفاق افتاده زن
 او ترکان خاتون دختر اتابك یزد قطب الدین محمود شاه جنازه او را به شیراز
 حمل کرد و در مدرسه عضدی از بناهای خود او دفن کرد . شیخ سعدی در رثاء
 او میگوید .

پس از مرگ جوانان گل مماناد پس از گل در چمن بلبل مخواناد
 بحسرت در زمین رفت آن گل نو صبا بر استخوانش گل دماناد
 تا آنجا که میگوید .

جزای تشنه مردن در غریبی شراب از دست پیغمبر ستاناد
از شعر اخیر بر میآید که سعد بمرض استسقا مرده .
در اینجا بی مناسبت نیست بیک موضوعی که تقریباً صورت ابهام دارد
اشاره شود که :

کتاب گلستان بنام ولیعهد یعنی سعد بن ابی بکرین سعد زنگی تنظیم شده نه سعد
پدر ابوبکر چنانکه بعضی از تذکره نویسان مانند - دولتشاه سمرقندی - و صاحب
آتشکده و مورخین مانند نویسندگان - حبیب السیر و جهان آراء گفته اند - آقای
میرزا محمد خان قزوینی میگوید - عجب است از جامی که با سعه اطلاعش در
اشتباه عمومی افتاده و در سلسله الذهب میگوید :

رفت سعدی و دم زیکرنگی زدن او پسعد بن زنگی
به زسعد و سرای ایوانش ذکر سعدیست در گلستانش
برای اطلاع بیشتر رجوع بکتاب سعدی نامه (مقاله معدوحین سعدی بقلم
علامه مرحوم قزوینی) شود .

حکمرانان لر که باتابك معروف و بدو شعبه كوچك و بزرگ
تقسیم میشدند مدتی بر صفحه لرستان فرمانروائی میکردند .
یکی از آنان بنام تاج الدین شاه هفده سال در آنصفحه حکومت
میکرده و در سال ۶۷۷ بفرمان آباقاخان بیاسا رسیده است .

پس از او ملک به پسرانش که سه نفر بودند تعلق یافت و تا پانزده سال در
ناحیه لرستان حکمران بوده اند و در قسمت قلمرو بیات و الشر (الشر) و نهاوند
مکرر لشکر کشیده و گاهی آن بخش را متصرف بوده اند (۱)
دیگر از آن حکمرانان شجاع الدین خورشید بوده که بین او و ملک بیات
که از طایفه اثرک بود جنگ در گرفته و دفعه بیاتها لشکر بلرستان کشیده اموال
آنانرا بغارت بردند . لکن پسران شجاع الدین (بدر و سیف الدین) بمملکت بیات

دست انداخته و آنجا را ضمیمه لرستان کردند (۱)
و از اتابکان یکی نیز افراسیاب است که پس از مدتی حکمرانی باچوب
سیاست غازان خان کشته شد که ما اجمالا آنواقع را از نظر خوانندگان میگذرانیم
جنگ اتابك افراسیاب بن یوسف شاه با قوای کیخاتو خان ایلخان مغولی نیز
یکی از وقایع اسفناك سر زمین اراك است .

شرح اینواقع را امیر شرف الدین بدلیسی در کتاب شرفنامه بدین تقریب
نقل میکند اتابك افراسیاب بر حسب فرمان ارغون قائممقام پدر گردید و برادر
خود احمد را بگروگان نزد خان مغول گذاشت و بلرستان رفت و در آنجا
با عموزادهای خودچندان بدرفتاری کرد که آنان مجبور بکوچ و توطن در اصفهان
گردیدند . اتابك یکی از بنی اعمام خود را باصفهان فرستاد تا هر که از گریختگان را
بدست آرد بدار آویزد در این هنگام خبر مرگ ارغونشاه شیوع یافت اتابك
پسر عم خود را بقتل (بایدو) حاکم اصفهان واداشت و خود را شاه مطلق خواند
و او از اطرافیان خویش جمعی را نامزد حکومت بلاد مجاور کرد - از جمله
جلال الدین پسر اتابك تكله را بعنوان یزك با لشگری گران بدر بند کهرود (۲)
فرستاد .

(۱) شرفنامه بدلیسی

(۲) اول کهرود دیهی است متصل براك فعلی که بضمیمه دودیه دیگر بنام (سنجان و
فیجان) سه ده خوانده میشوند : سه دیه یکی از نقاط با صفای اطراف اراك است در زمان
پیشین گاهی کهرود بجای کرج یعنی آستانه فعلی اطلاق میشده و اینکه دکتر عونی مصحح
شرفنامه آنرا سلسله جبال ممتد از کردستان بین فارس و کرمان تا بچال پشت بام بلوچستان
معرفی کرده و ارتفاع آنرا هم بین اصفهان و کاشان سه هزار متر تقریب زده اشتباهی است
ناشی از عدم اطلاع بجغرافیای محل - دوم آقای عباس اقبال در کتاب تاریخ مفصل ایران بخش
مربوط بمغول - محل واقعه را قهرود کاشان ذکر کرده تا کنون ما بتاریخی برنخورده ایم
که این واقعه را خارج از حوزه همدان گفته باشد ۱ - بدلیسی کهرود نوشته ۲ - حبیب السیر
بقیه در صفحه بعد

دسته‌جات لر در آن ناحیه باعه از مغولان رو برو شدند و پس از کر و فر و زد و خورد مغول راه هزیمت گرفتند لران بمساکن مغولان فرود آمدند و بعیش و عشرت نشستند ناگاه مغولان فراری از غایت حمیت مراجعت نموده بر سپاه لر تاختند و آنان را پراکنده کردند گویند در آنجنگ یک زن مغول ده مرد از لرانرا کشته بود - و قتیکه اینخبر بکیخاتو خان رسید یکی از امراء خود را باده‌زار سپاه جرار بدفع افراسیاب فرستاد تا او را اسیر و نزد کیخاتو خان فرستادند ولی بواسطه شفاعت یکی از حرمرایان مورد عفو قرار گرفت (۱) و بسرزمین لر ثانیاً حکومت یافت در این بار هم افراسیاب از جور و اجحاف چیزی فروگذار نکرد و عده‌ای از امراء و اعیانرا بقتل رسانید تا آنگاه که غازان خان بر مسند خانی مستقر شد در سال ۶۵۹ که متوجه بغداد بود در اطراف همدان به (الکای) شرافروند آمد و اردوی وی چند روزی بماندند اتابک در اینجا بخدمت

بقیه از صفحه قبل

در بند (کرده زود) نگاشته که مصحف بودن از کرهرود پیداست ۳ - تاریخ گزیده میگوید (....) اقربای خود را بعمارت ولایت همدان تا حدود فارس و کنار دریا نامزد کرد و عزم استخلاص دارالملک مغول کرد جلال بسر (پسر) اتابک تکه بر سبیل یزک با لشکر بدربرد (بند کوه زود) فرستاد انتهی (در نسخه عکسی اینکتاب که بسیار مغلوپ است کلمه بند تکرار و کره دود به (کوه زود) تصحیف شده -

(۱) تاریخ گزیده اصلاح اینکار رابشفعت امیر مظفر میدانند ماعین عبارت آنرا نقل میکنیم (....) چون ارغون وفات یافت کیخاتو خان بقائمقامی بنشست تربیت او (مقصود امیر مظفر است) مضاعف کرد اتابک افراسیاب بن یوسف شاه در لرستان مخالفت نمود کیخاتو خان لشگری بی شمار را مثال داد که متوجه آندیار شد امیر مظفر بواسطه قرب جوار بالرستان و سوابق معرفت با اتابکان آنجا التماس کرد که پادشاه آن مهم به‌رای امیر مظفر باز گذارد تا باصلاح آورد برحسب التماس او حکم صادر شد امیر مظفر متوجه لرستان شد چون بدانجا رسید اتابک اعتمادی تمام بر جانب امیر مظفر داشت استقبال نمود امیر مظفر آنچه مصلحت اتابک و اصلاح رعایای آندیار بود بگفت اتابک بر سخنان او اعتمادی کرد و مصاحب او متوجه اردو شد و از آنجا با مثله و احکام و نوازش و تربیت بروفق مراد مراجعت نمود و لشکر از آندیار برخاستند :

خان رسید و جزء ملتزمین کاب او قرار گرفت لکن بسعایت یکی از امراء بنام (هورقوداق) و سوابق اعمال ناپسند خود مورد سیاست واقع و در زیر چوب یاسای چنگیزی نتایج بی اعتدالی و ستمگریهای خود را دریافت و جان سپرد - حمد الله مستوفی میگوید . اجازه مراجعت یافت و امیر هورقوداق که از فارس باز میگشت در راه باو برخورد و بازش گردانید و در حضور غازان از او بد گوئی نموده و بسیاستش رسانید (۱) در هر دو صورت حادثه افراسیاب در سر زمین عراق بوده چه آنکه جنگش در کرهرود و مورد شکنجه واقع شدنش در شرا ضبط شده .

غازان خان پادشاهی عدالت شعار بوده و اکثر خرابیهای دوره مغول را آباد و محلهای ویران شده را از نو بنیاد نهاده و مساجد و خانقاه در بلاد اسلامی زیاد ساخته است از جمله در ولایت همدان در حدود سفید کوه در دیه (بودینجرد) خانقاهی معتبر ساخته و املاك بسیار بر آنجا وقف کرده که واردین و عابرین از آن کارخیز در آسایش بودند. آنشاه ذیجاء علاقه مفراطی باین خانقاه داشته و هر وقت از آنرا عبور میکرد چند روزی در آنجامی آسوده است - در سال ۷۱۲ در آن خانقاه فرود آمده و از آنجا به چغان ناورد و فراهان آمده پس از توقف چند روزه از راه

(۱) رشیدالدین نویسنده تاریخ مبارک قضیه را چنین مینویسد (... و رایات همایونی که عازم بغداد بود چون بهر غزار «زک» از حدود همدان رسید جمال الدین دستجرانی را بجای ملک شرف الدین سمنانی بوزارت نصب فرمود . در هشتم ذی القعدة سنه خمس و تسعین و ستمایه بود و یکماه آنجا مقام و ملوک عراق و عجم (کنذا) بشرف بندگی پیوستند و مهمات ساخته اجازه انصراف یافتند و هورقوداق از استخراج فارس بازگشته و اتابک افراسیاب لر را که سیور قامیشی یافته میرفت از راه باز گردانیده با خود آورد چون به بندگی رسید پادشاه از او استکشاف حال فارس فرمود گفت بنده اول سخن این تازیك عرضه میدارد و بوقت رفتن بنده بفارس گذر بر لر بود و او روی نمود و از شیراز به لر رسید و اموال « که گیلویه » فرستادم و کسان او بروی غوغا کردند و گفتند این ملک را بشمشیر گرفته ایم و متوجهات آنجا در پای افتاد و فتنه زمان و کشتن (بایدو) شهنه اصفهان و لشکر باصفهان و فیروزان کشیدن و گرفتن و امثال آن حرکات خود نمیکوئیم ، پادشاه اسلام در غضب رفت و فرمود تا افراسیاب را بیاسارسانند .

نهایند و چمچمان بحدود بیستون رفته است (۱)

از این خاندان که بآل مظفر معروفند و نسب خود را بغیاث الدین
عراق در زمان آل مظفر
حاجی میرساند هفت نفر بر فارس و کرمان و عراق عجم
حکومت کرده اند

ملا کمال در تاریخ خود چنین مینویسد : دیگر آل مظفر -
مظفر بن منصور بن حاجی خراسانی که از ولایت خاف است و به یزد آمده بود
چون مظفر مرد قوی هیکل و شجاعی بود میل ملازمت حکام کرد و باردوی
ارغون خان رفته منظور نظر پادشاه شد و تربیت یافت در زمان غازان خان صاحب
طبل و علم و الکه شد بعد از فوت مظفر محمد بن مظفر حسب الحکم پادشاه به
جای پدر نشست و در سنه ۷۱۸ سلطان ابوسعید حکومت یزد باو داد بعد از فوت
سلطان ابوسعید کرمان و فارس و عراق را تصرف نموده پادشاه شد و از ایشان
هفت تن حکومت کردند بدین ترتیب ۱ - میر مبارز الدین محمد بن مظفر ۲ - شاه
شجاع بن امیر محمد ۳ - محمود بن امیر محمد ۴ - زین العابدین ۵ - سلطان
احمد بن محمد ۶ - شاه یحیی بن مظفر بن محمد ۷ - شاه منصور برادر شاه یحیی
که با امیر تیمور جنگ روبرو کرد و کشته شد و این دودمان در سنه ۷۹۵ بدو
منقرض شد - (انتهی) (۲)

شهرستان اراک در حکومت آل مظفر اغلب مورد تاخت و تاز و لشکر کشی های

(۱) مرغزار زک که در کتاب تاریخ مبارک غازانی گاهی هم بشکل (ک) کاف تنها ضبط شده
یکی از مرغزارهای تابعه همدان آنروز با اراک فعلی بوده است که سلاطین مغول برای
اطراق مکرر بآنجا آمده و اسبهای خویش را به تن و توش آورده اند بسال ۶۹۸ غازان
خان چند روزی در آنجا سر کرده است این مرغزار ممکن است در حدود بین اراک و همدان
بوده و پاره ای هم جای آنرا در محل بلوک ترک کوچک (حدود کبوتر آهنگه فعلی میدانند)
تبع بیشتر بر عهده فضلا بویژه دانشمندان همدان است :

(۲) بین گفته ملا کمال و سایر مورخین مختصر اختلاف پس و پیش هست .

بین اصفهان تا آذربایجان بوده صاحب تاریخ گزیده که کتاب خود را بنام همین خاندان پرداخته شرح این لشکر کشی ها را بطور مفصل ضبط نموده - مثلاً امیر مبارزالدین برای لشکر کشی بآذربایجان در راه جرفادقان (گلپایگان) بقزوین از راه فراهان عبور کرده و مینویسد امراء و سرداران ویرا بشرف دست بوسی استقبال میکردند و نیز از همان راه باصفهان بازگشته بدست فرزند خود گرفتار و محکوم شده است - باز در سال ۷۶۵ بین شاه محمود و شاه شجاع بسرزمین خوانسار و نواحی گلپایگان جنگ بزرگی در گرفته و نیز شاه شجاع برای تصرف آذربایجان از راه جرفادقان بقزوین لشکر کشیده - از این لشکر کشی های پی در پی شهرهای سر راه خراب و فلاح آنان دچار اختلال شده و در نتیجه بتصریح صاحب تاریخ گزیده ممالك تابعه عراق عجم گرفتار گرانی سختی که تقریباً بی نظیر بود گردیده و مردمش در فلاکت مرگباری زندگی میکردند - در همین اوان سلطانی و قسمت آذربایجان بدست عادل آقا - یا امیر عادل بود وی دوستی شاه شجاع را غنیمت شمرده و در خلال سنوات ۷۸۵ - ۷۸۳ در وقتی که شاه شجاع بقصد تصرف آذربایجان باز هوس جهانگیری نمود امیر عادل از یایلاق کردستان بطرف سلطانیه میرفت و ایلچیان خود را با (بیلکات) و (تنسوقات) بغداد بشیر از روانه کرد و اخلاص دوستی نمود - ایلچیان در حدود چمن کندمان واقعه در صحنه لرستان بشاه شجاع رسیدند و او لشگری تمام جمع کرده بود و متوجه سلطانیه بود چون بولایت فراهان (فراهان) رسید ایلچیان را طلب داشت و گفت من جهت تسخیر تبریز توجه نموده ام اکنون اگر عادل آقا با من موافقت مینماید و اظهار دوستی که با من کرده از روی اخلاص است باید بمن ملحق شود و در سلك سایر ملازمان منخرط گردد و اگر اظهار دوستی از وی ضعف نموده می باید که جنگ را آماده باشد و ایشان را بسلطانیه روانه کرد - عادل آقا که غافل بود فی الحال به تهیه اسباب مشغول گشت و از تبریز لشکر و امراء را خواست و شاه شجاع در متنزهات همدان برای

دو ماه بعیش و عشرت وقت میگذرانند لکن امیر عادل مشغول تهیه قوای بود و با سلطانحسین دست یکی کرده جنگ سختی در حدود (سجاس) بین طرفین در گرفت و چون قحطی بین لشکر شاه شجاع افتاد و از طرفی هم در جنگ گریزی بیای او خورده بود و طاقت سواری نداشت طرفین در ملاقات خارج از مرکز دواړو صلح نمودند ، ولایات شمالی متعلق بامیر عادل گردید و شاه شجاع بطرف شیراز باز گشت -

چون امیرعادل را این فتح بزرگ نصیب شد بخیال جهانگیری لشکر بطرف عراق کشید و قلعه ری را بمحاصره انداخت ولی در این هنگام سلطان احمد سلطانحسین را در سلطانیه بقتل رسانید و خود براریکه ایلخانی نشست - امیر عادل مجبور شد از عراق صرف نظر نموده و بطرف سلطانیه رهسپار گردد - و باز صحنه عراق بدست قشون شاه منصور و پسر او شاه شجاع افتاد .

عراق عجم در ایندوره هر چند روزی بدست یکی از امراء ایلخانی اداره یاغارت میشد شاه منصور - شاه شجاع - زین العابدین - که خود را وارث حقیقی سرزمین ایران میدانستند ، اخترانشاه - حزم نو کرهمزه فرخزاد - و پیر احمد ساوه از سرداران تن از زیر بار امراء خود کشیده و ولایات را هر روز از دست دیگری میگرفتند - شهرستان اراک فعلی در اینزمان چنانچه ذکر شد مدتی بدست احفاد آل مظفر وزمانی بدست حزم نو کر فرخزاد بود - حافظ ابرو مینویسد در خلال سنوات ۷۸۳ تا ۷۸۸ تقریباً شرا و فراهان نصیب حزم بوده و قتیکه در اینسرزمین بغارتگری مشغول بود «آغجکی» که یکی از سرداران بود براو تاخته برعراق عجم مسلط گردید - در هر صورت همچنانکه ما بطور نمونه اشاره کردیم در اینزمان پر هرج و مرج بود که ایران مرکزی بکلی ویران و بخصوص شهرهای سر راه لشکر کشی یکجا دستخوش نابودی گردیدند -

جا داشت که مردمان روشن فکر ، دو گاو و مزرعه ای را بمملکت کیقباد

ترجیح دهند و لسی متاسفانه در این دوره نه گسای باقی بود و نه مزرعه که ابن یمین (۱) شاعر زیر دست همین زمان صورتی از آن در خیال می پروراند ایرانیان و بخصوص ولایات مرکزی از این تاخت و تازها چنان متاثری بودند که چند سال بعد شمشیر تیمور را می بوسیدند و کار را از خدای خود یکسره می خواستند .

هنگامیکه اتابک مظفرالدین احمد بن افراسیاب (۷۸۰-۸۰۰)

تیمور

بر نواحی لرستان حکومت داشت تیمور لنگ بطرف ایران

لشکر کشید و امراء خود خواه کردستان باوی از در ایلی

در آمده او را بجانب کردستان خواندند لکن اتابک لر تعلل ورزیده و از حضور در اردوی تیمور خود داری کرد .

امیر تیمور بر آن شد که در طی مسافرت خود از راه عراق باصفهان و از آنجا بطرف بغداد و تکریت رفته و امور هر يك از آن نواحی را بدلتخواه خود اصلاح کند . از راه ماهانه و بابل رو بعراق (اراك فعلی) حرکت کرد و در رودبار جمعی از لشکریان گزیده خود را برداشته و بقیه را بسرداری امیر زاده میرانشاه در همانجا گذاشت و دستور داد تا وقت رسیدن اغرق (۲) در آنجا بماند و خود با آن لشکر گزیده متوجه بروجرد شد . امیر زاده عمر را با لشکر طرف دست چپ از راه دیگری حرکت داده ماموریت تخریب قلعه گیو (۳) را باو وا گذاشت عمر کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرد و از آنجا رانده روز

(۱) اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی

و اگر بقدر کفاف معاش تو ندمد دوی و نان جوی از یهود وام کنی

هزار مرتبه بهتر که از پی خدمت کمر ببندی چون بر خودی سلام کنی

(۲) اغرق - اغروق - چادر براگویند که شامل اثاث و زنان و بچهگان و در عقب قشون باشد اغروق بزرگ سرا پرده - سلطنتی است

(۳) فعلا باین نام محلی در فراهان سراغ نداریم .

دیگر بموضع مرو (۱) (کذا) رسید مظفر برهانی که گماشته محمد قمی بود شرف حضور یافت و از آنجا گذشته در قریه کرهرود فرود آمدند . اسفندیار کوتوال آنجا (۲) از راه عجز از قلعه بیرون آمده تسلیم گردید - عمر شیخ محمد قمی و اسفندیار را بدر بار فرستاد .

امیر تیمور بعد از طی منازل در بروجرد سرپرده بر افراشت و امیر زاده نیز در آنجا باردوی وی ملحق گشت (۳) و از آنجا اردوی پدر و پسر رو بقلعه خرم آباد نهادند - چون اتابک لر در خود یارای مقاومت ندید تدریجاً بعقب میرفت و متصرفات خود را در اختیار آنان می گذاشت لکن پس از چندی ناگزیر بتسلیم شد و ولایاتش را بوی باز گردانند . امیر تیمور دیگر بار از راه شیراز متوجه اصفهان شد هنگامیکه در اصفهان بود خبر رسید که طایفه اسمعیلیه ساکنین قریه انگوان (۴) سر بطغیان کشیده اند و بازار اهالی می پردازند .

لشکر تیمور از اصفهان رو بجانب انگوان نهادند مردم آنجا (غلاة اسمعیلیه) گریخته در نقبها و زیرزمینهای پنهان شده بودند تیمور دستور داد از بلندی

(۱) مرو - مرد - باشکل دوم بپساوند های - آن - آباد - مانند - مرد آباد در فراهان دیه هایی موجود است در تاریخ قم نیز ضمن طسوج فراهان زدیک باین اسم دیده میشود (۲) قلعه خرابه در حدود دو فرسنگی شهر فعلی نزدیک مشهد بنام قلعه اسفندیار خان موجود است

(۳) از نواحی رودبار بطرف بروجرد دوراه است که اولی ارسمت شرا بملایر و بروجرد بوده اینراه فعلاً متروک است - راه دوم از مسیر فراهان باراک و کرهرود و پری و زنگنه بملایر و بروجرد می رود - گویا خود تیمور از راه اولی و امیرزاده از راه دوم رفته و دو بروجرد باو پیوسته باشد .

(۴) انگوان - آنجدان - انجدان نام گیاهی است که از ساق آن بعضی از خورشها تهیه میکنند و آن بطوریکه از تحفه حکیم مومن بر می آید همان است که محصولش را گلپر مینامند گویا این دیه بواسطه اینکه آن گیاه را زیاد داشته باین نام نامیده شده - قریه انجدان در چهل کیلو متری شرقی شهر اراک فعلی است و در آن بعضی از قبور سادات معروف باقاخانی مانند مرحوم شاه خلیل الله و غیره موجود است

از بلندی جوی بریده آب در نشیب انداختند و تمام مردمی که در نقبها بودند هلاک شدند - شاه شب را در آنجا بسر برد و روز دیگر بصحرای سراهان (۱) رفته با سپاه خورد بشکار پرداخت در این ایام بود که سرآورده سلطنتی و خانواده میرانشاه بدو پیوستند .

پس از مرگ تیمور اختلاف بین نوادگان او و سران سپاه بوجود آمد - امیر جهانشاه جا کو بسیاری از سران لشکر را کشت و بقصد کشتن میرزاده عمر متوجه سراپرده اوشد - میرزا عمر در دفع او پافشاری کرده او را از خود راند جهانشاه فرار کرد لکن عمر او را تعقیب نمود تا بر او دست یافت و سر از تنش بر گرفت میرزا ابوبکر که از گرمای بغداد در زحمت بود برای استفاده از یایلاق بهمدان آمد عمر او را اکرام کرد لکن پس از چند روزی گرفته در قلعه قهقهه محبوسش کرد چون این خبر بمیرانشاه رسید از بغداد باستر آباد گریخت و میرزا عمر بر سر تا سر ممالک غربی استیلا یافت لکن سالی بیش از سلطنت او نگذشته بود که ابوبکر فرار کرده در کالپوش استر آباد پیدر پیوست و هر دو رو به ولایت عراق نهادند .

میرزا عمر که در اینزمان با میرزا پیر محمد متحد بود از راه همدان به فراهان و گلپایگان و از آنجا بطرف اصفهان رفت و باحاکم آنجا میرزا رستم دست یکی کردند و بر سر ابوبکر تاختند و او را تا حدود شیراز عقب راندند و باصفهان باز گشتند و بعشرت و عیش پرداختند ابوبکر هم سپاهی فراوان گرد آورد و نام پدر را از خطبه بینداخت و نام پادشاهی بر خود نهاد و بجانب آذر بایجان برفت .

در راه اردوی خود را در خانه رعایا فرود میآورد و خسارت زیادی به

(۱) ظاهراً این لغت فراهان بوده و بواسطه ریختن سرفاء و آشنا نبودن نویسندگان بجغرافیای محل آنرا سراهان ضبط کرده اند

ساکنین دیه‌های سر راه وارد ساخت - و قتیکه میرزا ابوبکر رو به تبریز میرفت
 اولاد میرزا عمر شیخ با عمر بن میرانشاه دست یکی کردند و او را تعقیب نمودند
 و در نواحی ساروق و در گزین تلاقی دو لشکر شد در وصف این میدان جنگ
 عبدالرزاق سمرقندی مورخ وقت عبارتی ادیمانه دارد میگوید : چندان تیغ بر
 یکدیگر زدند که شمشیر همین دل بر حال جوانان طرفین خون گریست و چندان
 خدنگ جانستان ریختند که پشت کمان از باران اندوه منحنی گشت و مرد و مرکب
 تا بمصر در تلاش بودند - صبح روز دیگر هردو سپاه بجنبش در آمدند ابوبکر
 با هفتصد سوار بر قلب لشکر برادر تاخت و با همین حمله کار آنانرا ساخت
 آنچنان که یکباره رو بهزیمت نهادند و فراریها تا باصفهان عنان باز نکشیدند
 و غنیمت فراوان نصیب لشکر میرزا ابوبکر شد پس از توقف چند روز و رفع
 خستگی لشکر ابوبکر بجانب اصفهان و میرزا عمر از آنجا رو بخراسان
 رفت و باردوی شاهرخ پیوسته از طرف او مأمور انتظام امور سرزمین سازندگان
 گردید .

هنگامیکه امیر تیمور سرگرم کار هندوستان بود احمد

جلایر باقرا یوسف رئیس تر کمانان قره قویملو دست بدست

قرا یوسف و

داده سر بطغیان کشید و بر بغداد و نواحی آن دست یافت

احمد جلایر

امیر تیمور پس از بازگشت از هندوستان خواست بسر کوبی

آنان پردازد احمد و قرا یوسف چون در خود تاب مقاومت نمیدیدند بمصر گریخته
 به الملك الناصر پناهنده شدند پادشاه مصر از ترس تیمور آنها را زندانی کرد تا
 زمانی که خبر مرك تیمور رسید آنان از مصر گریختند قرا یوسف رو بجانب تبریز
 نهاده و در دیار بکر دختر خود را بملك شمس الدین داد و بتحریر او لشکر
 بحدود (وان) کشیده غارت فراوان بدست آورد و احمد جلایر با لباس درویشی
 به بغداد آمد و گروهی گرد خود فراهم ساخت قرا یوسف به تبریز با میرزا ابوبکر

جنگید و او را از پیش برداشت و بر آذربایجان و مرند تا سرحد گیلان تسلط یافت - ابوبکر پس از این شکست بطرف ولایات (همدان - درگزین - فراهان خوانسار) شد و سپاهی گرد آورد و در ذی القعد سال ۸۰۹ در محل سرد رود جنگی بین او و قرایوسف در گرفت و عاقبت در هم شکسته شد و تمام آذربایجان و قسمتی از عراق بدست قرایوسف افتاد .

از پسران عمر شیخ چند تن معروفند - یکی پیر محمد بوده که بر شیراز دست یافت دیگری رستم که حکومت اصفهانرا داشته و سومین اسکندر بود که بر همدان مستولی بوده - ضمن اختلافیکه بین آنها و میرزا ابوبکر بوده چون اردوی ابوبکر بدست رستم غارت شده بود او خود را بر دیگران مقدم میشمرد از اینرو نیز اختلافی بین فرزندان عمر شیخ حاصل شد و صحنه پر آشوب ایران غربی موردتاخت وتاز های گوناگون گردید جنگهای بین پیر محمد و اسکندر و از طرفی بامیرزا رستم بیش از پیش برناراحتی و پریشانی مردم افزود - پیر محمد اسکندر را گرفته به بند کرد و بخراسان فرستاد او در راه گریخت و در اصفهان به برادر خود رستم پیوست و متحداً برضد پیر محمد قیام کردند یکی از جنگهای آنان در نواحی لرستان چند فرسنگی چمن کندهان بوده که ظاهراً محل وقوع حادثه حوالی سربند و گزاز کنونی عراق بوده و جنگ بشکست میرزا رستم تمام شد .

بعد از شکست لرستان میرزا رستم بخراسان متواری شده پناهنده بشاهرخ گردید و میرزا اسکندر هم بعد از سرگردانی زیاد بطرف برادر رو آورد و پیر محمد بر اصفهان و نواحی آن مستولی گردید .

رستم و اسکندر مدتی در اصفهان سرگردان بودند تا آنکه سید احمد یکی از حکام سابق نزد پیر محمد شفاعت کرد و اسکندر را با نامه بطرف شیراز روان ساخت از اتفاقات آنکه پیر محمد مشغول افطار روزه بود که خبر رسیدن

اسکندر را شنید دست از طعام خوردن باز داشت برادر را گرم پذیره شد و او را سردار سپاه خود ساخت و بجای خویش در شیراز گذاشت و خود روانه کرمان گردید - در راه پیر محمد بدست خواجه حسین شربت دار جامی از شربت مرک نوشید و زمینه را برای برادر آماده کرد و اسکندر در شیراز بسریر ملک داری متمکن گردید و آنچه را که پیر محمد با تلاش زیاد بدست آورده بود یکسره اشغال کرد - اسکندر پس از آن که اغتشاشات اطراف اصفهان و صفحه لرستان را آرام ساخت نامه‌ای بشاهرخ در خراسان نوشت و قضایا را باو گزارش داده و خصوصاً در آن قید کرد که صحنه عراق و فارس بیمن دولت شاهرخ است هر کس میل دارد برای حکومت ولایات غربی نامزد نماید تابا مشورت او کار عراق سامانی گرفته و آذربایجان را نیز از دست مخالفان منتزع سازیم .

شاهرخ هم میرزا خلیل سلطان را برای اینکار نامزد کرد و مقرر داشت که که هر يك از شهرهای عراق را میل دارد پایتخت خویش قرار دهد میرزا خلیل باده هزار نفر بجانب عراق و آذربایجان روان گردید و گویا محط نظر او اصفهان یا یکی از شهرهای تابعه آن بوده است :

در وقتیکه پیر محمد در سرحد بدست شربتدار گشته شد جمعی از سران سپاه و کسانیکه داعیه امارت در دیگ دماغ می پختند بخراسان شده و میرزا رستم را با خود موافق نموده و امیر سرگردانرا بر داشته و روی بصحنه عراق نهادند و در صفحات شمال اصفهان هرج و مرج تازه‌ای بوجود آوردند میرزا خلیل و اسکندر هر کاری کردند که با عموزاده از در صلح در آیند ممکن نشد آخر الامری یکی از سرداران را فرستاده در قصبه ورزنه آمدند و قلعه آنجا را محکم ساختند میرزا رستم چون خبر یافت قلعه را در محاصره گرفت و کار را بر قلعگیان تنگ ساخت چون خبر با اسکندر رسید جمعی را بمدد محصورین فرستاد از آنان نیز جلوگیری بعمل آمد و آنان را هم بقلعه خرابه دستجرد محصور ساختند در این میان از طرفین

کوشش فراوان شد و جنگ سختی در نزدیکی اصفهان واقع گردید میرزا اسکندر دسته‌ای را تا بنزدیک قم تعقیب نمود کشاکش بین احفاد تیموری در این زمان موجب قحط و غلای بزرگی شد که بقیة السیف دهات بدون دفاع ویران و مردم آن هم متواری گردیدند .

شهر اصفهان و ولایات تابعه آن از شهرهای عراق عجم در این دوره چندین بار دست بدست گردیده گاهی بدست رستم و زمانی در حیطة تصرف اسکندر و وقتی هم هر دو از آنجا دور شده و یکی از سرداران یغماگر پست مردم بیگناه را آلت مقاصد جنون آمیز خود قرار داده - و بواسطه این تاخت و تازها آبادانیهای این حدود بخرابهائی مبدل شد قضایای عراق بدینموال بود تا موکب شاهرخ از صفحه خراسان بمازندران و از آنجا بصوب ساوه روان گردید و چندی در کنار دره باصفای - مزدقان - بتفریح و شکار پرداخته و از آنجا رو بصفحه ساروق و شرا و فراهان پیش راندند - قبل از ورود شاهرخ بصفحه فراهان و شرا امیر حسن صوفی و امیرالایاس خواجه قلعه (ایغان) (۱) که در آن نواحی بود محاصره داشته و هنوز فتح نشده بود که شاهرخ جمعی را بمدد ایشان فرستاد و قلعه محصور را باز نمودند - در مقام (گورکان) (۲) سه نفر از رؤسای اصفهان بحضور شاهرخ رسیده و مورد التفات پادشاهانه و عنایت خسروانه قرار گرفتند و از آنجا شاهرخ باصفهان و شیراز روانه گردید -

از این تاریخ به بعد ولایات عراق تقریباً برای مدت چند سالی معدود سرو سامانی یافته و ولایات همدان و بروجرد و لرستان و صفحات اراک فعلی نصیب

- (۱) باین چنین نام فعلاً دیهی درعرا نیست ولی در شرای بالا دیهی بنام ایجان که آنرا ایکان بکاف فارسی نیز میگویند موجود است و شاید جای همان ایغان باشد
- (۲) نام گورکان دیهی در فراهان و شرا نیست لکن نام کرکان که هر دو کافش عربی است در شرای بالا نزدیک بایجان دیهی موجود است که ممکن است یکی تصحیف دیگری باشد

بایقراوری سهم میرزا ایجل بن میرزا میرانشاه و شهرستان قم بشاهزاده سعدوقاص تعلق یافت - علیهذا صفحات عراق در اینزمان در قلمرو دو حکومت قرار گرفته قسمت فراهان که ضمیمه قم بود نصیب ایجل و قسمت غربی و دامنه شرا بسعد واگذار شده بود

بعد از آنکه بایقری چندی در همدان و نهاوند و بروجرد و صفحه درجزین و ساروق و وفس حکومت کرد بهتحریک برادر خود اسکندر در اندیشه تسخیر فارس شد .

میرزا رستم حاکم اصفهان در نواحی گلپایگان بجلوگیری آنان پرداخت اسکندر اسیر و قشون بایقری بسمت چمن کندمان گریختند - میرزا ابراهیم سلطان حاکم شیراز که این خبر شنید ازوابستگان اسکندر هر که درشیراز بود گرفت و بجانب خراسان فرستاد اسراء در طی راه نگهبانان خود را کشتند و به بایقری پیوسته او را بلشگر کشی ثانوی واداشتند . بایقری در ناحیه بیضا بامیرزا ابراهیم روبرو گردید و او را شکست داده شیراز را متصرف شد چون این خبر بشاهرخ رسید برای انتظام امور عراق لشکری مجهز فرستاد بایقری چون کار را بدینگونه دید میرزا سعید بیگ گماشته خود را نزد بایسنقر فرزند شاهرخ فرستاد و در خواست شفاعت کرد بایسنقر نزد پدر شفاعت نمود شاهرخ از خون بایقری در گذشت لکن او را در بند کرده مغلولاً بخراسان فرستاد و حکومت قم و کاشان وری و رستمدار را تا حدود کیلان بامیرزاده الیاس خواجه بهادر داد .

هنگامیکه قرا یوسف از مصر گریخت و بر سراسر آذربایجان استیلا یافت نصرالله صحرایی یکتن از امرائی بوده که بر ساوه و نواحی آن حکومت داشت پس از شنیدن خبر استیلاء قرا یوسف گروهی از قنجه جو یان را گرد کرده خطبه بنام قرا یوسف کرد و بروایات مجاور دست یافت شاهرخ بااردوئی از خراسان بقصد دفع تعرضات قرا یوسف حرکت کرده در ری متوقف شد تا خواجه الیاس و

دیگر امراء بوی پیوستند و قریب بیست هزار مرد جنگی برای حمله بآذربایجان آماده ساخت و چون صحرائی ولایات سر راه آذربایجان را متصرف بود شاهرخ خواجه المیاس را بقزوین فرستاد و آماده جنگ بزرگی شد لکن هنوز بحدود آذربایجان نرسیده بودند که قرایوسف صحنه کار زار را خالی کرده و قسمت آذربایجان بلامانع در اختیار شاهرخیان درآمد پس از آن دور ساوه را گرفتند و صحرائی را اسیر کرده بدربار شاهرخ که در ناحیت قره باغ بود فرستادند . پس از رفع این نگرانی دوباره حکومت قزوین و ری و قم تا حدود همدان بالمیاس واگذار شد .

در سال ۸۳۳ اسکندر فرزند قرایوسف سر بطغیان کشید و حدود سلطانیه را منقلب نمود المیاس را گرفته در بند کرد و این کار سبب شد که دوباره شاهرخ لشکر بصفحه عراق کشید و اسکندر را از میان برداشت در سال ۸۳۹ حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه واگذار گردید که عاقبت زندگی را بر احفاد تیمور تیره کرد در اواخر دولت شاهرخ حکومت عراق و صفحه لرستان بمحمد بن بایسنقر واگذار شد و او پس از مرگ شاهرخ دامنه حکومت خود را از لرستان بسرحد همدان و اصفهان و شیراز کشید در خلال حکمرانی خود چند بار لشکر بسمت خراسان کشید و عاقبت بدست میرزا ابوالقاسم (بابر) اسیر و کشته شد پس از آن از طرف بابر حکومت قم بامیر درویشعلی و حکومت ساوه بامیر شیخعلی بهادر واگذار شد چون امیر شیخعلی بر عایا ستم میکرد آنان بگروهی از تر کمانان که در آن حدود مودید ملتجی شدند تا بر سر شیخعلی ریخته و ناگهانی او را گرفته نزد جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که کلید عراق عجم بشمار میرفت بی زد و خورد بدست جهانشاه افتاد ۸۵۵ و بولایات قم و ری نیز تا ولایت اصفهان دست یافته و در آنجا قتل عامی کرده و لشکر بنواحی فارس و کرمان کشیده آنجا را نیز متصرف گردید و در سال ۸۶۲ در هرات مقرر آل تیمور بر تخت سلطنت نشست لکن پس از مدت کمی

پسرش میرزا حسینعلی بر وی شوریده و مجبورش ببازگشت کرد گر چه این غائله
بنفع جهانشاه خاتمه یافت لکن عاقبت گرفتار حریف بزرگتری یعنی (اوزون حسن)
گردید و بالاخره بدست قشون آق قوینلو کشته شد .

خبر کشته شدن جهانشاه و سلطه اوزون حسن بر ولایات
غربی در خراسان بابوسعید که پیوسته در صدد استخلاص
عراق از دست تر کمانان آق قوینلو بود رسید و در این میان
حسینعلی میرزا پسر جهانشاه او را بحرکت بسوی عراق
دعوت کرد ابوسعید وقت را غنیمت شمرده با لشکری آماده رو بسرزمین عراق نهاد
و ولایات تابعه آنجا را يك يك بامراء خود وا میگذاشت از جمله قسمت همدان
و درگزین و نواحی اراک را بامیرعلی قوچین تفویض کرد و خود بطرف آذربایجان
رفت و در ناحیه قره باغ با قشون حسن جنگید و عاقبت اسیر شد و او را برای
دیدن پسر عمویش یادگار محمد بردند وی پس از ملاقات و تاسف بر گذشته و
حال او را باز گردانید تا بدست مامورین اوزون حسن کشته شد ۸۷۳ پس از آن
تمام عراق عجم بتصرف اوزون حسن در آمد لکن پس از او بین باز ماندگانش
غالباً زد و خورد در کار و بر سر تصرف ولایات در جنگ بوده اند .

از جمله حوادث مربوط بحوزه اراک جنگ بزرگی است که بین بایسنقر بن
میرزا خلیل و محمود بیگ در نواحی وفس و رودبار واقع و بالاخره
منجر بقتل محمود با وضع فجیع و رقت آوری گردید و صفحه اراک و ساوه و
در جزین تحت تصرف بایسنقر در آمد .

ولایات تابعه ساوه و درجزین در اینزمان مرتب دست بدست باولاد حسن
میکشت و بعد از بایسنقر مدتی هم نواحی تفرش یعنی کوهستانات قم بتصرف (ابیه)
سلطان در آمد و او خطبه بنام سلطانمراد فرزند یعقوب میرزا میکرد تا الوند
میرزا لشکر بروی کشیده او را برانداخت - چندی هم بین الوند و محمدی میرزا

زدو خورد بود تا آنکه محمدی هم از بین رفت و سلطانمراد والوند ممالك تابعه را تقسیم نمودند و تمام ولایات عراق عجم نصیب مراد میرزا گردید -
 جنگهای سلطانمراد میرزا در حوزه فرمانروائیش خاصه ناحیه اراك بیشتر مصادف با ظهور دولت صفوی است -

۱ - چنانکه گفته شد اراك بین ولایات شمالی و جنوبی و

قسمت غرب و بمنزله دروازه ری بوده و جهانگشیان

این سرزمین را باب عراق عجم میدانسته اند از این روپی دربی

شهرستان اراك و نواحی آن مورد حملات و تعرضات بوده

و غالباً دست بدست میگردیده .

وضع

عمومی مردم

در ادوار گذشته

از جنگ ایران و عرب به بعد کمتر شده که این سرزمین علی الاقل نیم قرن آرامش داشته باشد و مردم این سامان آسوده بکارهای فلاحتی خود پرداخته باشند .

۲ - چون مردم اراك اكثر شیعه و جنگجویان و جهانگشیان پابند عقاید

سنت و جماعت بوده اند در این لشکر کشی ها علاوه بر شراست و تند خوئی های

جهانگیری نظر مذهبی نیز در کار بوده و غالباً مردم پریشان روزگار این سامان دست

خوش این سوء نظر هم میشده اند .

۳ - خصوصیتی که حوزه اراك بین ممالك مجاور خود داشته این بوده که

در سر راه لشکر کشی های عمومی واقع شده و در نتیجه جنگهای پی در پی که تقریباً

جزء زندگی عادی مردم این مرز و بوم شده بود آبادیها ویران گردیده و برای

فرار از دستبرد متعدیان در تهیه مسکن و آرامگاه باقسام حیل و وسایل موجوده

در دسترس داشته اند و تسل جستنه اند .

الف - تپه هایی از خاک بارتفاع ده الی بیست متر درست میکردند و فراز

آن را مسکن خود قرار میدادند .

ب - بین این تپه ها راههای زیر زمینی ساخته و هریک از آن دهات را بدیه

دیگری بواسطه آنرا متصل میکردند .

ج - خانه های زیر زمینی که خود دیه بزرگی را تشکیل میداده ساخته و در موقع هجوم یغماگران بآن پناه میبرده اند که فعلاً در حوزه شهرستان اراک از این آثار بسیار است .

۴ - لشکر کشیهای پی در پی و قتل عامهای متوالی سبب شد که نژاد بومی مغلوب تدریجاً تحت تأثیر عادات و رسوم غالب افتادند و خوی دوئیت و نفاق تدریجاً در آنان ریشه دوانید تا آنجا که بقول مرحوم ادیب الممالک عراقی متاع رایج این سرزمین جنک و نفاق شد در زمان قاجاریه هم طوایف ترك را بر بومیان مسلط کردند و در نتیجه این اختلاط و آمیختگی ها شکل زندگی - تمدن طرز تغذیه - لباس - عادات - آداب - لغات بومیها تغییر کرده و دارای رنگهای گوناگون شد چنانکه امروز هم رنگ ضعف و ناتوانی که از راه مستقیم و غیر مستقیم بر ما وارد میشود در چهره مان نمودار است.



اسماء
اسکات

* (مقدمه) *

شهرستان اراك تقريباً بين مدار ۳۴ و ۳۵ عرضی خط استوا و ۴۹ تا ۵۰ طول شرقی کرینج قرار گرفته و یکی از شهرستانهای مهم ایران و فعلاً شامل چند قسمت بشرح زیر است .

- الف - در طرف جنوب ۱ - قره کهریز ۲ - کزاز - ۳ - سربند
 ب - در جانب مغرب - بلوک حاصلخیز شرا که منتهی بخاک همدان میشود .
 ج - سمت شمال ۱ - حوزه وسیع فراهان ۲ - آشتیان ۳ - گرکان ۴ - وفس
 ۵ - بزچلو ۶ - رود بار
 د - قسمت مشرق - دوراخور

تمام این حوزه‌ها باستثناء قسمتی از شرا ضمیمه اصفهان بوده و فاتحین اصفهان نبردهای اولیه خود با پاذکسانان شهرستان اصفهان در همین سرزمین و لرستان که آنهم جزء اصفهان بوده انجام داده و با رنج و زحمت طاقت فرسا این قسمت از خاک ایرانرا تصرف کرده اند - حتی از بعضی قسمتهای دقیق تاریخ توان یافت که خلیفه عرب از تسلط باصفهان مأیوس بوده :

پس از فتح اصفهان توابع اراك در حدود دویست سال مانند زمان اکاسره باز جزء اصفهان بوده تا در زمان هرون الرشید خلیفه عباسی (در حدود سال ۱۹۰ هجری قمری) حوزه قمروود که فعلاً قم را تشکیل میدهد بدرخواست ساکنین آن از آل اشعر کوره (۱) جدا گانه شد و قسمتی از اصفهان که بیشتر از توابع

(۱) عبدالله بن گوشتید که از جانب خلیفه بغداد عامل قم بوده در گرفتن خراج با مردم مدارا میکرد تا آنکه از طرف رشید بر وی سخت گیری شد او نیز بر اهالی سخت گرفت در نتیجه این سخت گیری مردم برادر او را کشتند و متفرق باطراف شدند پس از این واقعه عبدالله عزل و حسن نامی بجای وی نصب شد هنگامیکه عبدالله بخدمت رشید رسید یک هزار بقیه در صفحه بعد

اراك فعلی بوده ضمیمه آن شد .

وسعت قم در این زمان از طرف مغرب بکرج میرسد - بلوک فراهان - آشتیان - قسمتی از شرا - وفس - بزچلو - رودبار - دوراخور - همه جزء قم و قسمت اعظم رساتیق آنرا تشکیل میداده اند - قسمت شرای بالا در آن زمان فائق سفلی خوانده میشده و جزء همدان بوده - سربند و گراز کمافی السابق جزء اصفهان بوده .

در زمان معتصم آل عجل بدستور وی کرج را مرکز حکمرانی خود قرار دادند و در اثر اختلافاتی که در پرداخت خراج بین آنان و عامل بوجود آمده بود تقاضای تجزیه کرج را نمودند معتصم نیز با آنان موافقت کرد و کرج مستقل شد و چهار کوره از اصفهان ضمیمه آن گردید ۱ - جاپلق ۲ - بربرود ۳ - فائقین (۱) (علیا و سفلی) پس از این دیری نگذشت که قسمت تیمره (کمره فعلی) نیز ضمیمه قلمرو آل عجل شد - مدتی آل عجل بر کرج و نواحی آن حکومت داشتند و آنرا بعنوان مقاطعه متصرف بودند تا زمان الممعتز که لشکر به کرج کشید و آنجا را خراب کرد لکن بعد از آن نیز عجلیان تشکیلاتی دادند حتی بر اصفهان نیز تسلط یافتند علیهذا در این زمان قسمت جنوبی اراك تقریبا خود تشکیل دولتی مستقل میداده و قسمت شمال و شرقی آن تقریبا جزء قم بوده .

اطلاق میشده است بر دو شهرک کرج و برج و توابع آنها

که بعنوان مقاطعه از طرف خلیفه بغداد بعیسی و معقل از

ایغارین

بنی عجل واگذار شده بود .

بقیه از صفحه قبل

درم از مال خود بوی داد که قم را از اصفهان جدا کند هرون الرشید قبول نمیکرد و میگفت هم چون اصفهان شهر را تجزیه نمیکنم بالاخره عبدالله گفت مردم اصفهان از اهل قم دروخته اند تا آنکه خلیفه را راضی کرد و قم از اصفهان جدا شد - تاریخ قم نقل از حزه اصفهانی - (۱) یعقوبی در البلدان مینویسد (واضیف الیها) (یعنی کرج) اربمه رساتیق فاحدها بقیه در صفحه بعد

ایفار بکسر همزه و سکون بیا، فتح غین معجمه و آخر آن راء مهمله عبارت است از مقاطعه کردن محلی از دولت که از پرداخت مالیات و کلیه عوارض دولتی معاف باشد و هر سال طبق قرارداد شخصی مقاطعه کار مبلغی معین بپردازد چون قسمت کرج و برج بعیسی و معقل واکذار شده بود (در سال ۲۸۷ تیمره ، کمره ، نیز ضمیمه آنها شد) و مبلغ قرار دادی خود را (بطوریکه در حالات معقل بدان اشاره شد) به عامل خراج که آنروز در اصفهان بود میپرداختند آنجا بنام ایفارین معروف شد این عمل ممکن است گاهی بدون پرداخت چیزی هم باشد چه آنکه ایفار را ارباب لغت بدینگونه معنی کرده اند - (او غرا المملک لرجل ارضا جعله له من غیر خراج)

در حدود عراق عجم سه محل بنام کرج معروف بود

الف - کرج ابودلف که اکنون جای آن را آستانه فعلی نزدیک ایستگاه شاهزند گرفته است .

ب - کرج رودراورد که تویسرکان فعلی تقریباً در جای آن واقع و محلی که فعلاً اهالی آنرا (رودلاور) میگویند در آنجا موجود است

ج - کرج طهران که بین قزوین و طهران واقع است مورد بحث در اینکتاب کرج ابودلف است -

کرج - بفتح کاف و راء مهمله و سکون جیم محلی است که آنرا کره نیز میگفته اند : اکنون در نزدیکی اراک بنام کره جائی است که با رود ترکیب شده (کرهرود) این دیه در دو کیلر متری جنوب غربی شهر واقع است - قبل از زمان صفویه - کرج - یا کره - یا - کرج ابودلف - یا - کرج رود - بشهر کی اطلاق میشده و رساتیق و بلوکاتی داشته که از جمله آنها جابلق و بربرود بوده است و آن شهر

بقیه از صفحه قبل

یقال له اللاتین و جابلق و بربرود) اگر فائقین دورستاق گرفته شود چهار تمام است اگر نه چهارم آن نزد ما معلوم نیست

در اثر حوادث زمان مکرر خراب و بعد آباد شده . بمناسبت اینسکه قبر (۱) سهل بن علی علیه السلام در آن محل است از زمان صفویان آنجا را زاویه سهل بن علی یا بطور اطلاق سهل علی میگفتند ، این شهرک و قراء دیگری در حوالی آن از بناهای خانوادۀ عجلی بوده کرج پیش از ورود آل عجل در آن به - کره - یا - بوهین کره (خرمنگاه کرج) معروف بوده - این شهر را مورخین از جهة طول و عرض واستحکام و طرز ساختمان مورد نظر قرار داده اند

الف - اصطخری در المسالك میگوید .

کرج شهری متفرق البناء است که هر کوی از آن بطرفی افتاده این شهر به نام بودلف مشهور بکرج ابودلف از آنرو شده که مسکن قاسم بن عیسی عجلی و اولاد او تا بروز انقراض آنان بوده . . . در آن قصور سلطنتی و ابنیه شاهانه وسیع فراوان دیده میشود - این شهر زراعتی و در آن تربیت مواشی کاملاً رایج است ولی بساتین و نزهتگاه کمتر دیده میشود - فواکه و میوه آن از بروجرد می آید - بنای شهر از گل شده و طرز هندسی آن طولانی و کم عرض می باشد طول شهر قرب فرسخی بوده و در آن شهر دو بازار است که یکی از باب جامع گذشته و دیگری بموازات آن است و بین این دو فضای بزرگی است - اصطخری آبادانی بروجرد را نیز باین خاندان نسبت داده میگوید حمویه وزیر بودلف در آن منبری نهاده .

ب - حسن بن محمد قمی در تاریخ قم که سال ۳۷۸ تالیف شده میگوید - کرج در اصل بوهن کره بوده و همچنین آنرا درایام فرس بدین نام میخوانده اند در جای دیگر آنکتاب حد سوم فراهان را منتهی بناحیه کرج دانسته و نیز خراج اصفهان و کرج را تواما بمبلغی نام برده و ضمن ضیعتهای قم در چند جای آنکتاب

(۱) مرحوم یثربی که یکی از دانشمندان اراک بود در سال دوازدهم ارمغان در این باب

بخشی دارد ضمناً مینویسد نام این شهر از اوایل دولت صفوی تبدیل بآهتانه شد

نام کرج دیده میشود .

ج - صاحب کتاب مجمل التواریخ والقصص که خود از مردم همدان بوده در آن کتاب که سال ۵۲۰ تألیف شده مینویسد .

کرج شهری است میانه نه کوچک و نه بزرگ بنای ایشان از گل باشد و باغ نباشد مگر اندکی و در ابتداء که ابودلف خواست کند یکبار دیوار فرمود بردوسه فرسنگی این موضع (۱) و پس آن را بگذاشت و آندیوار همچنان بر جایگاه است و در میانه آن چند پاره دیه بکردند بعد از آن اینجا که امروز شهر کرج است بنا فرمود .

مصحح این کتاب در حاشیه آن مینویسد - این کرج نه کرج سر راه طهران و قزوین بلکه شهری بوده در حوالی جاپلق و بربرود

د - مسعودی در کتاب (التنبیه والاشراف) ضمن شرح حال خرم دینان در قلمرو آل معقل نامی از کرج و برج و وزین برده و ماقبلا آنرا نگاشته ایم .

ه - یاقوت در مراصدالاطلاع میگوید - کرج بفتح اول و دوم آخر جیم (و اهالی آنجا آنرا کره تلفظ میکنند) در رستاق فائق که معرب از هفته است یکی از کوره های اصفهان است این کرج را کرج ابی دلف میگویند برای آنکه او صورت شهری بآن داده و در آن ساکن گردیده - آنجا را قصوروسیعی ولی متفرق میباشد و در آن بساتین و نزهتگاه دیده نمیشود در معجم البلدان نیز همین معنی را ذکر کرده و قاضی ابوسعید سلیمان بن محمد معروف بکافی کرجی را که مردی قاضی و متعبد و از قضاة و رجال حدیث و مناظره بوده اهل

(۱) این ناحیه فعلا بنام زلف آباد خوانده میشود و دارای چند پارچه دیه است که مجموعا در محیط دو فرسخ تقریبا واقعند ۱ - مؤد آباد کهنه ۲ - مؤد آباد نو ۳ - فرمین ۴ - برز آباد ۵ - شاه آباد ۶ - مشهد - و اهالی آنجا مخصوصا پیران آنرا (دلفوا) بضم دال و سکون لام و ضم فاء و فتح واو تلفظ میکنند که پیدا است مصحف دلف آباد است در تاریخ قم ضمن دیه های فراهان جانی بنام دلفیه دیده میشود

اهل این کرج معرفی میکند .

و - ابن حوقل در جلد دوم ضمن عنوان (الجبال) مینویسد . - کرج شهری است متفرقة البناء و ساختمانهای آن بصورت اجتماع شهری نیست این شهر را بکرج ابی دلف وصف میکنند چه آنکه مسکن او و اولاد و تابعینش بوده تا آن هنگام که ایام آنان سپری و روزگارشان بپایان رسید بنای عمارات آنجا همه هانند ابنیه سلاطین و دارای فضای وسیع است . در این شهر تربیت مواشی (چهار پایان) و کشت غلات رایج ولی از بساتین و نزهتگاهها و فواکه محرومند و میوه اش از بر و جرد میآید . بنای شهر از گل و طول آن دو فرسخ و دارای دو بازار است که یکی از باب مسجد جامع میگذرد و دیگری بموازات آن است . بین این دو بازار صحراء بزرگی است که جای ایینه و منازل و حمامها است .

علی بهجت عیناً همین را در کتاب (قاموس الامکنه و البقاع) نقل کرده
 ز - صاحب نزهة القلوب کرج را چنین وصف میکند . که از اقلیم چهارم و بناهای ابودلف است و در شمال آنجا کوهی و در پای آنکوه چشمه ایست که آنرا چشمه کیخسرو خوانند و مرغزاری عریض و طویل شش فرسنگ در سه فرسنگ دارد که آنرا مرغزار گیتو می نامند

ح - احمد بن ابی یعقوب در البلدان مینویسد . از نهانند تا کرج دو منزل و آن جایگاه عیسی بن ادریس : ابی دلف است در زمان پارسیان شهری مشهور نبوده لیکن در شمار دیه های بزرگه از رستاق فائق از کوره اصفهان و تا آنجا شصت فرسنگ بوده عجلیان در آن قصر ها بنا کردند و چهار بلوک بآن اضافه شد - فائقین و جابلق و بربرود و کرج بین چهار کوه و آبادانی از ضیاع و عقار و مزارع و دیه ها و چشمه های جاری است مردمش پارسی هستند مگر آل عیسی و آنانکه از

عرب بدو پیوسته اند خراجش سیصد و سه هزار است (۱) لیکن در ایام الوائق
تنزل کرده بسیصد و سه هزار درهم رسید -

ط - ابو نعیم در جلد یکم تاریخ اصفهان میگوید . بعد از آنکه رشید قم
را از اصفهان جدا کرد چهار رستاق اصفهانرا جزء قم قرار داد و اضافه کرد بان
از رساتیق نهانند پس از ۳۷ رستاق اصفهان باقی ماند ۳۳ رستاق تا آنکه معتصم
خلیفه شهر کرج را بنا کرد و چهار رستاق از اصفهان ضمیمه آنجا کرد پس باقی
ماند برای اصفهان ۲۹ رستاق .

ی - صاحب کتاب حدود العالم نیز ذیل عنوان (سخن اندر ناحیت جبال و
شهرهای وی) نامی از کرج برده و آنرا لشکرگاه ابو دلف مینامد .

دیگر مورخین نیز هر کدام بمناسبت نامی از کرج برده اند که ما را بنقل
بیش از این نیازی نیست - از همین اندازه روشن است که کرج قدیم در پای کوه
راسمند و نزدیک قلعه فرزین و مجاور با چشمه کیخسرو و چمن زار کیتو (۲)
بوده جای آن شهر فعلادیه آستانه است و از آثار و ابنیه قدیمه آن مزار سهل بن
علی علیه السلام باقی مانده ، و بنای آن گنبد از یاد گار دوره بویهیان در حدود قرن
چهارم هجری است که بدست شاه اسماعیل صفوی مرمت گردید .

برج که یکی از ایغارین است شهری بوده از راه فریدن بین

اصفهان و کرج - اصطخری در المسالك ضمن راهها میگوید

برج

از برو جرد تا کرج ده فرسنگ و از کرج تا برج دوازده

فرسخ و از برج تا خوسنجان (۳) یکم منزل است .

(۱) در متن کتاب از دینار و درهم نامی نیست . لکن از عبارت بعد دریافته میشود که
خراج قبای دینار بوده

(۲) جای این چمن زار فعلا دهات زیادی موجود است که از جمله دو دهه هك بالاوهك
پائین و دهبه و تحت محل و غیره است .

(۳) ابن حوقل خونجان مینویسد

ابن حوقل در کتاب خود (صورة الارض) ضمن بیان راهها میگوید - و بر راهی که از همدان باصفهان میرود - رامن بروجرد ، کرج ، برج است و نیز میگوید - جبال مشتمل بر شهر های مشهوره است و بزرگ آنها همدان و دینور و اصفهان و قم است و آنجا را شهر های کوچکتر از اینها هست مانند کاشان - نهاوند لر - کرج - برج - و مینویسد : از کرج تا برج دوازده فرسنگ است و در نقشه ترسیمی اینکتاب نیز راه اصفهان ببرج و از آنجا بکرج و همدان را رسم کرده است بنابر این بطرر ظن قوی برج شهر کی بوده در حدود بربرود فعلی - و از جمله فضلاء منسوب بآن محمد بن حسن ادیب اصفهانی متوفی بسال ۴۴۸ - است که از محدثین بنام بوده است .

در اطراف اراک چند دیه بنام برج اکنون موجود است که یکی از آنها سر راه آهن است که بسمت جنوب میرود و مرحوم حاج ملا اسمعیل یکی از دانشمندان آنجا بوده . در کتاب (التنبیه والاشراف) نامی از زوزین برده شده لکن

محل آن نزد ما معلوم نیست (۱) یاقوت مینویسد (الزوز ناحیه

همدان مشهوره) ، و در معجم البلدان میگوید . از اهل همدان سؤال کردم گفت زوز ولایتی است از ناحیه لالستان بین اصفهان و جبال لر و آن از نواحی اصفهان است . سلفی میگوید زوز ناحیتی است مشهور بهمدان از جمله دانشمندانیکه به زوز منسوبند داود بن محمد بن عبدالله است که یکی از وعاظ محترم در نزد مردم آن ناحیه بوده است .

یاقوت در معجم البلدان و مراصد الاطلاع مینویسد . فرزین

بفتح اول و تشدید دوم و کسر زاء و یای ساکنه بعد از آن

نون اسم قلعه ایست بر درب کرج بین همدان و اصفهان -

آقای عباس اقبال ذیل همین لغت مینویسد . فرزین یکی از قلاع کرج است و کرج

(۱) در حدود جابلق فلی دوده بنام (زوز) موجود است که یکی از آن دورا زوز ماهو مینامند

شهری بوده درسی فرسنگی جنوب همدان نزدیک سلطان آباد حالیه :

از تلویحات تاریخ جهانگشای جوینی برمی آید که این قلعه بفاصله نزدیکی از اشتران کوه قرار گرفته بوده و امراء عراق میخواستند آنجا را محل عملیات مقدماتی در وقت مقابله بالشکر مغول قرار دهند و چون آنقلعه پشت باشتران کوه داشته محل اعتماد و اطمینان برای پایداری بوده است - بنابر این قلعه فرزین نزدیک کرج بوده و فعلا در نزدیک ایستگاه شاهزند که تقریبا قسمتی از محل سابق کرج است محلی بنام (فر) و در قسمت جابلق دیه و قلعه خرابه ایست بنام فرزین . چون بیشتر نویسندگان فرزین را درب کرج معرفی میکنند و کرج سابق (یا آستانه فعلی) بین در بندی جای داشته اگر درب کرج از طرف شمال تنگه منظور شود ممکن است فر فعلی باشد که کنار راه عراق بمالیر است . چون فروتوره و پنجعلی و آن نواحی که اطراف دو آب هستند محاط بکوههای بلند یعنی کوههای شاهزند و لجور و راسمند میباشد از جهته جنبه سوق الجیشی بسیار شایان توجه و پناگاه خوبی است از این نظر میتوان حدس زد که فرزین همان فر و حصار کنونی باشد و اگر مقصود از درب کرج سمت جنوب آن باشد باید فرزین را فرزین و یا امثال آن یا جائیکه امروز باین اسم معروف نیست دانست .

قلعه فرزین در خلال سنوات ۶۹۰ - ۵۸۰ بتصرف بقایای اتابکان آذربایجان بوده و سران آندولت و نوادگان خاندان ایلدگز آن قلعه را پناه گاه خود قرار داده بودند و باداشتن آن مدت نیم قرن در پرا نقلاب ترین دوره تاریخی ایران موقعیت خود را حفظ کردند و در مقابل مهاجمین توانستند پایداری کنند .

ابوالشرف ظفر بن سعد المنشی در مقدمه ترجمه تاریخ یمینی تالیف عتبی (که آنرا بنام ابوبکر بن محمد بن ایلدگز ترجمه کرده) میگوید . چون پشادشاه عادل در اطراف مسقط الراس اینجانب شهر کلپایکان و شکار گاههای آن بسر میبرد و قلعه فرزین را مأمن خویش قرار داده بود اینجانب را وادار بترجمه این کتاب

نمود - نواحی اراک در این زمان جزء قلمرو همین اتابکان بوده است

قبلا دانسته شد که فائق بدو رستاق (بلوک) از توابع اصفهان

فائق اطلاق میشده و آن دو را فائقین میگفته اند و در لغت

کرج از آن نام بردیم این لغت فائق باتاء منقوط فوقانی

و فایق بایاء مثناة تحتانی هر دو ضبط شده و هنوز ریشه کلمه درست در دست نیست

یاقوت این کلمه را معرب هفقه مینویسد و خالی از مسامحه نیست چه آنکه مدار کی

فعلا موجود است که هفقه را یکی از دیه های تابعه فایق می شمارد و به آن اشاره

خواهد شد .

چون در تعریب (پا) فارسی بقاء - و کاف بقاف - مبدل میشود (۱) میتوان حدس

زد که این کلمه معرب از لغتی نظیر پایک بوده و باتوجه باینکه مدتی این نواحی

جای زناده و وابستگان آنان بوده میتوان این احتمال را تقویت کرد .

در هر صورت فائق بر دو قسم تقسیم می شده (علیا و سفلی) اکنون از قباله های

کهنه که موجود و در اختیار ما هست چند دیه را نام می بریم که از آنها معلوم میشود

که فائق علیا حدود آستانه و توابع آن از هفقه و بازانه و دیه های مجاور بوده و

فایق سفلی حدود شرای بالا و دیه های وابسته بان میباشد یکی از قباله ها

بسال ۸۴۲ نوشته شده و چون پاره از مطالب آن برای روشن کردن وضع جغرافیائی

محل در آن زمان مفید است بعضی از قسمتهای مورد نیاز را استخراج و نقل میکنیم - در

آن زمان امیر یوسف نامی (بطوریکه از آن قباله بر می آید) خوابی دیده که

در اثر آن خواب بقعه جناب سهل علی را تعمیر کرده و خانقاهی برای شیخ

نجم الدین (۲) کرجی ساخته که دارای قبه عالیه و شادروان و حجرات و طنبی

(۱) چون بارس و فارس - پیل و فیل و کرمانشاه و قمرسین و کهندژ و قهندز و نظایر اینها

(۲) خانقاه و قبر شیخ نجم الدین در طرف دست چپ رود خانه مقابل گنبد آستانه واقع شده

و اکنون هم بنام زاویه شیخ نجم الدین معروف است

و مطبخ و محوطه و نیز طنبی کوچک و اصطبل و حمام و مهمانخانه و شامل چند باب خانه بوده - در یکی از قباله ها مینویسد - و تمامت سه دانك تمام از قریه مدعوة هك من ناحیه هفته و اعمال كره رود (يكحد آفرا كوه راسمند معرفی کرده) و نیز از جمله تمامت دودانك و نیم از اصل شش دانك قریه كه معروف است بقریه دستجرد معقلی من ناحیه منقوله من اعمال كره رود (این دیه گویا جای شهر فعلی بوده) . . . يكحد این دیه را بقریه شهرجرد منتهی میکند .

از جمله دیه اشتاد قانرا نام می برد و حد با غیرا محدود بجاده آن میکند باز دیه را چنین مینویسد - قوران من ناحیه شرا از اعمال قم - و نیز محلهائی را بدینگونه نام برده - شش دانك قریه مدعوة بكر كان (۱) از ناحیه فایق سفلی از اعمال كره رود المستغنیة عن التحدید لشهرتها عند اهالیها و اناج من ناحیه فایق سفلی از اعمال كره رود - مس (با میم و سین) جو كان من ناحیه فایق علیا من اعمال كره رود - دستجرد نور کی من ناحیه فایق علیا - قریه رشان من ناحیه فایق علیا از اعمال كره رود - قریه مدعوة هفته دژ من ناحیه فایق علیا - باغی معنب واقع در صحرای قریه سنیجان كره رود - باغی در صحرای قریه سنیجان من ناحیه سیلاخور و اعمال بروجرد . . تا اینجا استشهاد هائی از قباله های كهنه موجوده شد - برای آنكه معلوم شود كه حدود كراز از فایق علیا و قسمت شرای بالا فایق سفلی خوانده میشده است

معلوم نشد كه رستاق شیخ كجا بوده لكن بودن آن از رساتیق شمالی اصفهان كه تقریبا تطبیق با حدود كراز و سربند میشود مورد ظن قوی است چه آنكه قشون عرب چنانكه در فتح اصفهان گفتیم اولین نبرد خود را با یازدكسمان

رستاق
شیخ (۲)

(۱) كركان بفتح كاف عربی و سكون راه دیه در شراء بالا است
(۲) در تاج العروس می نویسد - الرستاق بالضم . . . فارسی معرب . . . والجمع الرساتیق و هو السواد و مما يستدرك علیه رستاق الشیخ كورة باصفهان - واسم الشیخ جادویه

(والی) اصفهان در رستاق شیخ انجام داده اند و این نام را هم ظاهراً اعراب پس از یابرداری و دلیری جادویه بآن محل داده اند و چون جنگجویان عرب از طرف نهبانند می آمده اند ولایات مرزی اصفهان هم حد لرستان - سربند - کزاز (فایق سفلی) بوده و طبعاً اولین جنگ در مرز واقع شده محلی که بعداً بنام رستاق الشیخ خوانده شده در همین حوزه بود - اکنون بنام قلعه شیخ دیهی مجاور آستانه موجود است و در قباله که سال ۹۳۴ نوشته شده و در آن نام پاره از دیه ها ثبت است مینویسد (و جمیع مزرعة از ناوشیخ واقعتین در کزاز من اعمال کر هرود مذکور مستغنیستین ایضاً عن التحدید لغایه شهرتھا . .) و چون قریه ازنا و همین دیه معروف بقلعه شیخ بهم متصلند بعید نیست که رستاق شیخ از نواحی اینها بیرون نباشد البته تحقیق بیشتر در این باره بر عهده فضلاء و متتبعین در تاریخ است :

قبلاً ضمن شرح حال شیخ الرئيس ابن سینا نامی از فردجان

فردجان بردیم که ابن عبید آنجا را محبس شیخ دانسته - در

تاریخ قم ضمن رساتیق آنجا در ذیل عنوان کوذدر (۱)

اسمی از فردجان برده شده و آنرا یکی از دیه های تابعه کوذدر شمرده و نیز ضمن آنشکده ها جائیرا باسم مزدجان (۲) نام میبرد مصحح این کتاب از قرائن آنرا بفردجان تصحیح کرده .

یاقوت در مراصداطلاع میگوید (فردجان قلعة مشهورة من نواحی همدان من ناحیت جراویقال لها براهان ایضاً . .) یعنی فردجان قلعه مشهوری در چرا (شرا) معرفی میکند - در معجم البلدان نیز آنرا از نواحی شرا دانسته و می گوید آنرا

(۱) نواحی ساروق فعلی

(۲) در قسمت ساوه مجاور با خلجستان محلی است بنام مزدقان که فعلاً اهالی آنرا مزلقان میگویند . دره ورود مزلقان دارای طراوت و صفائی معروف است دور نیست مزدجان مصحف فردجان یا بالعکس باشد و محتمل است در اصل مزدکان و در تعریب کاف مبدل بقاف شده یعنی منتسب بمزدك باضافه الف و نون اسم مکان باشد

براهان هم گفته اند و آنجا را محل فوت طاهر بن محمد بن ابی الحسن الامام
الهمدانی دانسته و در لغت براهان می نویسد براهان بتخفیف راء قلعه ایست از
نواحی همدان که بآن فردجان نیز گفته میشود (البته این محل غیر از برائان از
نواحی اصفهان است)

اکنون در نواحی ساروق نزدیک به این اسم پوران یا فوران دیهی موجود
است که از آثار کهن آن توان حدس زد که شاید فردجان همین جا یا نزدیک
آن بوده .

فعلا قریه ایست جزء کزاز و نزدیک بقریه هفته کسه بواسطه

مجاورت هر يك از این دو دیه را بنام دیگری معرفی

بازانه

میکنند مثلاً بازانه و هفته - هفته و بازانه - در سال دوازدهم

مجله ارمغان تحت عنوان مولد ابو مسلم مقاله فاضلانه بقلم مرحوم سید مهدی یثربی
دیده میشود که احتمال داده اند بازانه محرف ماوانه مولد ابو مسلم باشد - این
لغت در صدر اسلام بصورت بازانه در کتب دیده میشود - اولین جائیکه ما بکلمه
بازانه برخوردیم مجلد اول از کتاب اخبار اصفهان تألیف امام حافظ ابی نعیم
احمد بن عبدالله الاصفهانی است که خود از اهل بلد بوده - در ذیل (ذکر بدء
اصبهان و عدد مدنها و رساتینها) مینویسد - و قیل ان اول مسجد بنی بالیهودیه
(۱) مسجد بمحله بازانه ینسب الی الولید بن ثمامه - از عبارت ابی نعیم چنین
برمی آید که در این زمان واژه بازانه بنام محلی مشهور بوده و صورت لغت همین طور
که حال ذکر میشود در قدیم هم بهمین شکل خوانده میشده است پس بعید بنظر
می آید که بازانه فعلی در آن زمان ماوانه بوده بلکه میتوان گفت این دیه یا دراصل
بازانه و یا آنکه در فرع بازانه محله اصفهان قرار گرفته چه قدما را اکثر اعدات
بر آن بوده که اگر از جائی بجائی انتقال می یافته اند اسم بلد خود را با خویش

می برده و مسکن تازه خود را بنام مسکن قدیم می خواندند - مثل جلفا که پس از خرابی اسم خود را بجلفای اصفهان داد یا حران که بلده بوده در شام و پس از خرابی آنجا بدست قشون اعراب مهاجرین آن عیناً اسم حران را بمساکن تازه خود در عراق و خراسان و شمال هندوستان دادند و نظائر آن در تاریخ مهاجرین بسیار است

این ده موالد ابو مسلم بوده است کلمه ماد - ماده بعد از تحریف

ماوانه

بمای و ماه شده که در ارمنی آنرا مار - و نظائر آن

خوانده اند بسا این اشکال اسامی در اطراف اراک فعلی

نزدیک بکرج یعنی قلمرو آل عجل دیده میشود - مثلاً ماران سهدیه مجاور هستند بنام علیا - وسطی - سفلی که هر سه ماران خوانده میشوند و در دفاتر مهاجران مینویسند و در نزدیکی شهر تپه خرابه ایست که اهالی آنرا تپه مار میخوانند - یا کلمه میغان که نام دیهی است در شش کیلومتری شمالی شهر و این کلمه تحقیقاً محرف مای غان که جزء اول کلمه مای محرف ما دو جزء دوم غان محرف گان یا کان - بمعنی جایگاه است (۱)

در قسمت شرای بالا دیهی بنام جاورسیان فعلاً موجود است

قه جاورسان

که اهالی بزبان عامه (گورسین) بفتح کاف فارسی و سکون

واو و راء و کسر سین مینامند این دیه بطرف دست راست

رودخانه شرا قرار گرفته در طرف دست چپ رودخانه در دامنه کوه شاهزنده قبوری است که عامه آنرا هفت تن یا هفت برادران (براران) می نامند و میگویند این قبور متعلق بسرداران کیخسرو بوده یکی از مالکین آن حدود نقل میکرد که متخصصین الواح مطروحه را خوانده اند خط آن خط اولیه کوفی و متعلق به سرداران اسلام میباشد

ضمن خانواده بنی العجل نامی از «مس» و محل اولیه آنان بردیم - این دیه یعنی جاورسیان

(۱) برای اطلاع بیشتری رجوع بکتاب اسماء دیه ها و شهرهای سید احمد کسروی شود

نزدیک بقریه مس یعنی محیط رحال آل عجل قرار گرفته - میتوان از قرائن فوق
تقرس کرد که جنگهای بزرگ اعراب در اول ناحیت اصفهان و همدان از همین حدود
شرا شروع شده است .

یاقوت در معجم البلدان از محمد بن النجار الحافظ نقل میکند : قهجاورسان
قریه کبیره قدیمه کان بها حصن فتحه ابو موسی الاشعری مع عسکر عمر بن الخطاب
قبل فتح اصفهان و قتل اهله و خربه و کان به والد (۱) ابو موسی قتل هناك شهیداً
و قبره بهذه القریه مبنی ظاهر و علیه مشهد له منارۃ و حوله قبور جماعه من الشهداء
ابو نعیم در ذکر محاسن اصفهان بعنوان المستشهد باصفهان موسی بن ابی موسی
مینویسد - هو المقبور بقریه قه جاورسان - بعد میگوید - ابو موسی را پنج پسر بنام
ابراهیم و ابو برده و ابوبکر و موسی و محمد بود و ابو برده بیشتر از دیگران بنقل
روایات میپرداخته وی از حضرت علی و ابن عمر و معویه نقل حدیث نموده - آنکه
در قه کشته شد ابراهیم بن ابو موسی بوده تا آنکه از قول مرداس بن نمیر بنقل
از پدرش مینویسد که گفت من هنگام فتح اصفهان جزء لشکر عبدالله بن قیس بودم در
و قتیکه دور آن قلعه (جاورسان) را گرفتند یکی از مدافعین قلعه از مردمان فارس
تیری بر پشت وی زد و او را از پا در آورد -

گویا علت نابود کردن قلعه و قتل عام اهالی که یاقوت و دیگر مؤلفین نوشته اند
همین قتل بوده

و هم در آن کتاب ضمن فتح اصفهان میگوید - سرداران ابو موسی هر یک ماموریت
شهری از شهرهای تابعه اصفهان یافته و در آنجا بقتل و غارت و نهب و اسارت پرداخته
مجاشر بن مسعود اصفهان را فتح کرد و اهالی آنجا را اسیر نمود - از جمله اسراء
یزدویه پورما هویه جوانی از ابناء شرفاء آن سامان بود - عبدالله بن یزید هلالی دیه
بزرگ دارک را فتح کرد و آتشکده آنجا را ویران و مردمش را اسیر ساخت

(۱) در متن کتاب والد است لکن چنانکه از عبارات بعد معلوم میشود ولد صحیح است

عبدالله بن جندل براهنمائی یهودیان آنسامان بقریه بزرگ فابزان دست یافت و پسر ابوموسی (ابراهیم) مأمور فتح شهر «قه» گردید - از آنشهر قریب شش هزار مرد مسلح بیرون شد و در آن میان ۳ برادر بنام - اذرچشنس و مهربان و جلویه سرکردگی آنان را داشتند - اذرچشنس در قلب و دو برادر میمنه و میسره را اداره میکردند - جنگ سخت بین طرفین در گرفت و ابراهیم کشته شد و اعراب متواری گردیدند - ابوموسی لشکر قه را بقشون ابن جندل تقویت کرده باز جنگی شدید بین طرفین در گرفت که از صبح تا شام و از شب تا روز ممتد بود - در نتیجه تازیان ظفر یافتند و قلعه قه جاورسان را متصرف گردیدند بگفته نویسندگان تاریخ خلفاء در این واقعه بهر ذیرواحی که دست یافتند از مردوزن و صغیر و کبیر و پیر مرد سالخورده و طفل نورسیده همه را از دم شمشیر گذراندند - حتی لم یتترك فیها الامن تخلص بروحه من تحت السیف - ثم قفوا آثارهم عند الصبح فاصطفوا من السبی نحو الف رأس حتی قال شاعرهم فی ذلك

عبدالله اکرم من تولی	✱	جنود المتابعین الی الحروب
فساق المتابعین فکل قرم	✱	من الانصار فی یوم عصیب
الی حصن اصفهان بیطن جی (۱)	✱	و جاورسان ذی المرعی الخصیب

مصححین کتاب ابونعیم کلمه «قه» را بکسر قاف اعراب کرده اند ولی میتوان حدس زد که قه بضم قاف و معرب که باشد و این ناحیه بواسطه مجاورت باجی در شمال اصفهان یعنی حدود خوانسار فعلی باشد (۲) و نیز حدود مجاور با خوانسار

(۱) بیاب جی - ما فروخی

(۲) شاهد بر این مدعی آنکه خود ابونعیم ذیل عنوان ذکر بعضی خصائص اصفهان مینویسد و من خواصها ایضاً مرج بقریتی چکاذه و جورجد (بطن قوی این لنت مصحف و معرب کو کد فعلی از توابع گلهایگان است) من رستاق قهستان - و نیز مینویسد و من خواصها برستاق قهستان معدن فضة و معدن صفر و بعد از تعیین مقدار تقریبی نقره آن بشرح پرداخته و میگوید (و برستاق التیمرة الصغری معدن فضة و بالتیمرة الکبری معدن ذهب و نیز ما فروخی در بقیه در صفحه بعد

در آن زمان ضمیمه این شهر بوده - در هر صورت بر عهده فضلا و نویسندگان تاریخ اصفهان است که موقعیت قه سابق را دریافته و فصلی از تاریخ را روشن نمایند .

دیهی در نزدیک اراك سر راه همدان بنام ساروق موجود
 قه سارویه و در نزدیک این دیه بزرگ خرابه های بسیار دیده میشود
 که همه آنها حکایت از قدمت این سرزمین میکنند
 و نیز این دیه نزدیک شهر قدیمی میلادجرد که آنهم جزء شهرستان اراك است قرار
 گرفته و نیز در دیه ساروق بنای امامزاده ایست که ساختمان آن قدیمی و فعلا جزء
 آثار باستانی محسوب است .

یاقوت در معجم البلدان مینویسد الساروق تعریب السارو ، و هومن اسماء مدینه
 همدان قالوا اول من بناها جم ابن نوجهان و سماها سارو فعربوها و قالوا ساروق
 و فی اخبار الفرس بکلامهم (سارو جم کرد) (دارا کمر بست) (بهمن و اسفندیار
 بسر آورد) ای الساروق بناها جم و شد منطقهها دارا ای عمل علیها سوراً و استتمه
 و احسنه بهمن بن اسفندیار

از عبارت فوق چنین برمیآید که ساروق وقتی شهر بزرگی بوده و فارسیان
 نظر بموقعیت زیبا و اهمیت و بزرگی آن نسبت بنای آنرا به نفر از سلاطین
 بزرگ خود که در قرون مختلفه میزیسته اند داده و از اینرو آنرا تقدیس کرده اند

بقیه از صفحه قبل

کتاب خود و مترجم آن محمدحسین بن محمد آوی هر دو این محل را تیره قید کرده اند و
 با قهستان ابونعیم تطبیق نموده اند - و بتمریتن ناحیه محلات تا حدود دوراخور فعلی اراك
 بوده است و این دو یعنی دوراخور که دیه بزرگ آن انجدان است و محلات باندازه نزدیک
 و پیوسته بهم میباشد که هریک را بجای آن دیگر استعمال نموده اند

سادات اسمعیله که محط رحل و اقامت آنان بقریه انجدان بوده و قبورشان در آنجا
 موجود است بواسطه این اتصال بسادات محلاتی معروف و اقاخان را نیز بمحلاتی میستایند

صاحب نزهة القلوب ذیل واژه فراهان مینویسد در . . . اودیه‌های معتبر بود و دیه ساروق دارالملک آنجا است و تهمورث ساخت و اکنون زلف آباد و ما سیر (ماستر) قراء آنجا است انتهى .

از مجموع عبارات نویسنده گان و آثاریکه در اطراف ساروق دیده میشود چنین مستفاد میگردد که این دیه هم روزی محل رتق و فتق امور و تعیین مقدرات جماعتی از مردم بوده است سر زمین فراهان که ساروق دارالملک آن بوده از توابع اصفهان و شاید بتوان تفرس نمود که شهر سارویه یعنی محل کتابخانه مستتر ساسانیان قدیم همین جا بوده . این تفرس صائب باشد یا نه خالی از فایده نیست که مادر اینجا ذکر از کتابخانه کهن زمان ساسانی نموده و آنچه از گفته‌های مورخین در نظر داشته باشیم برای روشن شدن يك فصل از تاریخ گذشته نگاشته و تتبع بیشتر را بر عهده فضلا و اگذار نمائیم و از آنان انتظار داریم که در این راه از بذل کوشش دریغ نفرمایند ابو نعیم در کتاب اخبار اصفهان شهرهای تابعه آنرا هفت بشرح زیر معرفی میکند .

۱ - کثه ۲ - جار ۳ - جی ۴ - قه ۵ - مهربن ۶ - درام ۷ - سارویه - سپس مینویسد چهارتا از این شهرها خراب و تا هنگام ظهور مسلمین سه تا باقی ماند ۱ - جی ۲ - مهربن ۳ - قه و در این زمان اصفهان بدو کوره و ۲۷ رستاق و ۳۳۱۳ قریه تقسیم میشده است - تا اینکه اعراب وارد شدند و دوتای دیگر از شهرهای اصفهان را خراب کردند ۱ - شهر قه از رستاق جه ۲ - سارویه از رستاق قاسان (کاشان) تا اینکه بزمان رشید شهر قم از اصفهان جدا و خود کوره شد بر چهار رستاق با اضافات دیگر از همدان و نهاوند - پس اصفهان باقی ماند با ۲۳ رستاق تا آنکه معتصم کرج را نیز بر چهار رستاق از اصفهان جدا کرد و بر آن اضافه کرد ضیاع دیگر از نهاوند و همدان -

از فضل ابو نعیم معلوم میشود که شهر سارویه جزء توابع کاشان از رستاق

اصفهان (۱) بوده است نه آنکه در خود شهر فعلی اصفهان یا نزدیک بآن قرار داشته باشد ولی ابن الندیم در الفهرست حکایتی از ابو معشر از کتاب اختلاف زیجات آورده که سارویه را قلعه محکم در قهندز و در داخل شهر جی معرفی میکند اگر عبارت ابن الندیم بتفصیلی که نقل میکند خالی از پریشیدگی باشد باید گفت که اصفهان در ادوار اسلامی که ابو نعیم مینویسد بدو کوره تقسیم شده که قسمتی از بلدان تابعه و وابسته بیکدیگر و قسمتی جزء توابع دیگری بوده است در هر صورت خلاصه حکایت بشرح ذیل است . چون فارسیان بحفظ کتب زیاد علاقه داشتند در صدق تهیه کتب از امکانه مختلفه بر آمدند و خواستند برای حفظ آن محلی دور از حوادثی که از طرف مغرب پیش بینی میکردند انتخاب کنند پس از دقت در خصوصیات امکانه اصفهان را برگزیدند و از آنجا رستاق جی و از آن قهندز (کهندز) را که داخل مدینه جی و مسمی بسارویه بود انتخاب کردند - بآنجا بنائی محکم ساختند و از پوست درخت توز (۲) مقدار زیادی تهیه نموده و کتب خود را روی آنها نوشتند که از رطوبت و عوارض دیگر مصون ماند و آن محل پنهان بود تا در سال ۲۵۰ هجری خراب شد و کتب بسیار بخط فارسی قدیم بدست آمد که کسی نمیتوانست خواند . و نیز از محمد بن اسحق نقل میکنند که میگورید آنچه من خود دیدم اینکه ابوالفضل بن عمید فرستاد و چندین کتاب بدست آورد بخط یونانی (۳)

(۱) در این زمان اصفهان ۱۲۰ در ۱۲۰ فرسخ بوده و حدود آن از طرفی بهمدان و نهاوند و از جانبی بکرمان و از قسمتی بری وقومس و از یکطرف هم بفارس و خوزستان بوده است (۲) توز بروزن سوز پوست درختی است که بر کمان و گلوی تیروچنای زین برای استحکام آنها کنند

(۳) گویا این خط « هوزوارش » یا « زوارش » بوده و این خط را پهلوی مینامیدند ولی چون خط پهلوی از خط آرامی اقتباس شده برای صداهاائی که اختصاص بزبان پارسی یعنی پهلوی آنروز دارد علامت مخصوص نداشته اند و گاهی يك علامت نماینده چند صدا بوده است و نیز در این زمان مرسوم بوده که در کتابت خود لغات آرامی بکار میرده اند ولی هنگام خواندن بجای آن لغات پهلوی یعنی زبان ملی میخوانده اند . مثل اینکه کلمه ملکا در زبان آرامی

که از کشف خطوط معلوم شد نام لشکریان و مبلغ ارزاق آنان بود و در ذیل حکایت می نویسد سارویه یکی از ابنیه محکم دنیا و نظیر اهرام مصر است از حیث عظمت و بنا

سابقاً که این شهر نبوده در جای فعلی یا اطراف نزدیک به آن
دسکره چند قریه بوده است ۱- در طرف جنوب شهر فعلی قلعه و قلعه نو
و در طرف غرب دیهی بنام حصار وجود داشته که هر سه تا
را بانی شهر خراب کرده و اهالی آنرا بشهر فعلی مسکن داده است در جای شهر
فعلی دیهی بوده بنام دستگرده (دستکره) (۱) که از آثار آن ده فعلاً قناتش
بنام قنات ده موجود است در قبالة دیده شد که مینویسد (. . . قدر از آب و ملک
قنات دستجرده که اکنون معروف بقنات ده است فروخته شد در باره . . .)
قبلا در قسمت کرج گفتیم که دریک قبالة اسمی از دستجرده معقلی برده شده
و حد آنرا بشهر جرد معرفی کرده (۲)

بقیه از صفحه قبل

بمعنی شاه است باینصورت می نوشتند ولی شاه میخواندند و نیز واژه «من بکسر میم» مینوشتند
و معنی آنرا که (از) باشد تلفظ میکردند - این نوع کتابت را بنقلی که مؤلفین از این مقع
نموده اند این خط را هوزوارش مینامیده اند .

عده این لغات که از آرامی داخل زبان پهلوی شده بالغ بر هزار واژه بوده از اینرو
خواندن خط پهلوی خیلی سخت و حتی از خط پارسی قدیم هم در نظر مترجم متبحر مشکل تراست
این خط نه تنها در ایران بلکه در آسیای غربی عموماً معمول بوده برای توضیح این خط
میتوانیم مثل بخط سیاق معموله امروزه زده باشیم که بخط عربی نوشته و بزبان معمولی قرائت
میکنند - مثلاً الف عربی (هزار) نوشته و قرآن تلفظ میکردند یا (مائة) ترسیم نموده و صد
دینار میخواندند و قس علیهذا عشره ده خروار و عشرین بیست خروار
(۱) دسکره مخفف دستگرد و دستگرده که معرب بدستجرده و دستجرده شده دیه بزرگ
مرکزی بوده است .

(۲) شهر جرد سر راه قم و ۱۲ کیلو متری اراک است

از عبارات هر دو قبالبه چنین مستفاد میشود که جای شهر فعلی دیهی بنام دستکره - یا دستگرده موجود بوده است .

این دیه یکی دوفرسخی شرقی آشتیان جزء خلجستان فعلی کردجان قرار گرفته - کلمه کردجان گاهی کردیجان باضافه یاء هم تلفظ شده و خود اهالی هم اکنون کردیجان تلفظ می کنند صاحب تاریخ جهانکشی (۱) نادری ضمن شکست شاه طهماسب از قشون رومیه مینویسد شاه از نواحی ایروان از راه درگزین متوجه همدان شد و دوباره بجمع آوری قشون و چریک همدان و ولایت نواحی پرداخته در قریه موسومه بکردجان من محل همدان خیام توقف افراشتند .

آقای رشید یاسمی در کتابیکه برای سال پنجم دبیرستانها تألیف کرده ضمن وقایع نادر این لغت را کوریجان ضبط کرده و بین پرانتز می نویسد پنجر سنگی شمال شرقی همدان قرار گرفته .

صاحب تاریخ قم ضمن رستاق وره لغت را عیناً - کردجان ضبط کرده - آقای نورالله لارودی نویسنده کتاب زندگانی نادر بنام پسر شمشیر - ضمن نقل واقعه لغت را کوریجان نوشته است و بین پرانتز مینویسد سی کیلومتری شمال شرقی همدان واقع شده در هر صورت این لغت (کردجان) بضم کاف و کسر دال است و اهالی هم آنرا با اضافه یا (کردیجان) تلفظ می کنند - پس کوریجان با واو قطعاً تحریف و ناشی از عدم آشنائی بجغرافیای محل است - و نیز محل آن دوفرسخی شرقی آشتیان است نسبت دادن آن باطراف کاشان نیز ناشی از عدم آشنائی است بجغرافیای محل در این دیه بوده که شاه طهماسب از قشون عثمانی شکست خورد و آن پیمان ننگین را بست و بالنتیجه بهانه خوبی برای اجراء مقاصد دیرین بدست نادر افتاد . دلیل برای اثبات آنکه کردیجان نزدیک بساروق قرار گرفته اینکه میرزا

مهدی وقایع نگار می نویسد قشون شاه طهماسب از کردیجان بساروق عقب نشینی کرد .

نام تلی است در ناحیه کنگران فراهان ، جایی خوش آب و هوا و شکار گاه خوبی است در بالای آن خانه از سنگ و در جلوی ایوانی است و در ضمن ایوان حوضچه ایست - ماستر

فضای آنخانه ۲۵ در ۳ متر و ارتفاعش تقریباً دو متر و نیم است مردم آنجا آنرا طاق ایوان میگویند زیر آن ایوان دو حوض قابل استفاده هست این آثار شاید مربوط بموبدان قدیم باشد اطراف این تل چند دیه موجود است در قسمت شمال نقوسان و تفرش و جنوب آن کنگران و فراهان و در قسمت غرب و اشقان و کردیان :

تاریخ قم مینویسد و قتی که قتیبه بن مسلم برفیروز ساسانی دست یافت دخترش را گرفته با صندوقی نزد حجاج فرستاد او نیز صندوق را نگهداشته دختر را برای ولید بن عبدالملك فرستاد چون صندوق را بگشود در آن کتابی بود که قباد آنرا در خواص شهرها نوشته و در آن وزن آبها و خاکها قید شده بود - حسن بن محمد نویسنده تاریخ قم میگوید من آنکتاب را دیدم و خواص قم بر گرفتم و بدانستم و بدان اختصار کردم و آنچه نان یافتم که بهترین مواضع بنزعت از اقلیم مملکت قباد ۱۳ موضع بوده اول آنرا تل ماستر نام برده گوید (آن پشته ایست بر تبرش) در تاریخ قم ضمن تعیین رساتیق و تعدید دیه های آنها - رستاقیرا بعنوان ساوه نام برده و نیز در فصل ششم مینویسد . ساوه

تکویر قم بر چهار رستاق است از جمله رساتیق اصفهان تا آنجا که مینویسد رساتقهای چهار گانه اصفهانی ۱ - رستاق کمیدان ۲ - رستاق انار بار ۳ - رستاق وره ۴ - رستاق ساوه - و مراد بر رستاق ساوه شهر ساوه نیست که از کوره همدان است بلکه غیر از آنست و الیوم شهری است که آنرا میلاد جرد می خوانند و این دو - رستاق ساوه می خوانند یکی از رستاق اصفهان بوده

و آندیکر از همدان - وحد این هر دو رستاق بیکدیگر متصل و هر دو را ساوه میخوانند و فرق میان ایشان باصفهان و همدان است و چنین گویند که ساوه اصفهان و ساوه همدان و مثل این بسیار است انتهى .

از این عبارات پیداست که در آنزمان شهر ساوه جزء کوره همدان محسوب میشد، و رستاق ساوه که مورد بحث ما است و نویسنده تاریخ قم آنرا ساوه اصفهان نامیده قطعه بزرگی بوده شامل حدود نوبران تا آخر شرای پائین و این رستاق از همه رساتیق قم آبادتر و دیه های آن زیادتر بوده که از آنجمله میلاجرد میباشد که نسبتاً جنبه شهری داشته و اکنون جزء توابع اراک است - بسیاری از دیه های تابعه رستاق ساوه موجود و پاره هم منتسب ب اراک است مانند - ورزنه - یحیی آباد - سهل آباد - خوزان - صقران - استوج بضم اول - اینها همه هنوز از توابع ساوه اند - دیگر - طریز ناهید (امروز تیراز ناهید معروف است و بهمین مناسبت یکی از ایستگاه های راه آهن که در آن ناحیه است ناهید نامیده شده) طخرود - دیزو آباد (دیز آباد فعلی) که جزء توابع اراکند در اطراف میلاکرد نیز - کهک - کوماباد - انجیلاوند - واشقان (در تاریخ قم واشکان ضبط شده) موجود است

این دیه شاید تقریباً متجاوز از هفت هزار جمعیت دارد و

میلاجرد

در کنار رود خانه شرا واقع است و در اطراف آن

خرا بهای زیادی است که دلیل عظمت سابق آنست . دست حفاری در آنجا بکار رفته و تهی باز نگشته و از آثار گذشتگان پاره چیز هائی قیمت یافته اند . تاریخ قم بنای این شهر را بمیلاد گر گین نسبت داده و بعضی بنای آنرا بایام کیخسرو منسوب دانسته گویند کیخسرو چون بهمدان فرود آمد و همدان را (زینستان ایران شهر) نام بوده یعنی خزینه سلاها و مالها و غیر از همدان وری و اصفهان شهری ندید ساوه و شهر میلاجرد را بنانهاد - از این حکایت یا افسانه چنان برمیآید که میلاجرد در مرکز کوره ساوه پس از اصفهان و ری

و همدان قدیمترین ناحیه شهر جبال بوده - میگویند این شهر تا فتنه افغان برپا بوده و بعد از آن بکلی ویران و دیه فعلی نزدیک خرابه‌های سابق بنا شده است
علامه عبدالرحمن بن خلدون ضمن اقلیم چهارم در مقدمه

هلوس

کتاب‌العبر پس از ذکر بلد حلوان و صیمره مینویسد و اما
قطعه غریبه از این جزء برمیخورد بآن کوهی از کوه‌های
عجمان از طرف شرق که تا آخر آن قطعه کشیده شده است و نامیده میشود بکوه
شهرزور و آنرا بدو قسمت تقسیم میکند در جنوب این قطعه کوچک بلد خونجان
در شمال غربی اصفهان است که نامیده میشود هلوس - و در وسط آن نهانداست
و در شمال غربیش بلد شهر زور است - تا آنجا که میگوید - در جزء هفتم از این
اقلیم از غرب و جنوبش بیشتر بلاد هلو است که در همدان و قزوین و بقیه آن
در اقلیم ثالث است و در آن اصفهان واقع است . . . و در دامنه کوهی که محیط
باصفهان است کاشان و قم واقع شده . . . انتهى

چون نهاندا در وسط ناحیه قرار داشته بنا بر این یکطرفش همدان و در
قسمت دیگرش نواحی اراک بوده پس یکی از اسامی این ناحیه در آن زمان
هلوس بوده :

امروز کمره بقسمتی از ولایات ثلاث (کلپایگان - کمره -
خوانسار) اطلاق میشود که در قدیم آنرا تیمره مینامیده‌اند
و بصورت (تثنیه) و بوصف صغری و کبری (التیمرة الصغری

کمره

و الکبری) در کتب دیده شده

یاقوت در معجم البلدان مینویسد - التیمرة بضم المیم قال الهیثم بن عدی کانت
مساحة اصبهان ثمانین فرسخا فی مثلها و هی ستة عشر رستاقاً فی کل رستاق ثلثمائة
و ستون قرية قدیمة سوی الحدیثه . . و ذکر فیها التیمرة الکبری و التیمرة الصغری . .
در بعضی کتب بوصف علیا و سفلی نیز دیده شده که شاید تیمره سفلی ناحیت

امروزه محلات باشد - شهر مرکزی این ناحیه در تواریخ قدیمه بنام خمهین دیده شده و نسبت بنای آنرا بهما بخت بهمن داده اند .

صاحب زینة المجالس ذیل واژه کمره آنرا ولایتی وسیع و عریض معرفی کرده و میگوید مشتمل بر سی قریه و قریب چهار صد مزرعه میباشد یکی از قراء آن خمهین است که بنا کرده همای بهمن است از این گفتار چنین بر میآید که کمره تا زمان صفویه باین نام معروف نبوده و آنرا تیمره مینامیده اند ولی از آنزمان پیعده کلمه کمره در کتب دیده میشود :

در ناحیه فراهان دیهی است که اهالی آنرا کمرک بفتح کاف

و میم و راء و کاف تصغیر تلفظ میکنند (۱)

کمرک

یا قوت ذیل واژه کمره این محل را نقل کرده ولی از قراء

بخارا معرفی میکند و میگوید ابو یعقوب یوسف بن فضل الکمری منسوب باینجا است و در ذیل دو واژه تیمره و کمره اشارتی باینکه یکی از این دو مأخوذ از دیگری باشد ننموده

در تاریخ قم وره از جمله رساتیق (بلو کها) شمرده شده

و در ذیل آن در حدود چهل دیه را نام برده که بیشترشان

وره

بهمان نام یا با اندك تحریفی جزء آشتیان و مزارع تابعه آن

است (۲) از اینرو بخوبی توان در یافت که آشتیان فعلی همان وره قدیمی است

(۱) شیخ علی نقی کمره ای فراهانی گویا متاسب باین کمرک باشد نه کمره که بجای تیمره استعمال شده .

(۲) بعضی از دیه ها که عیناً یا با اندك تغییر نام موجودند بشرح ذیل است .

۱ - مهروان این ده فعلاً از توابع آشتیان بنام مروان خوانده میشود ۲ - اسکندر

بنام اسکانه نامیده میشود و از مزارع سیاوشان است بدو قسمت تقسیم میگردد اسکانه علیا

و اسکانه سفلی ۳ - آذینه بنام آذینه بادال مهله جزء مزارع آشتیان است ۴ - انارك برما

بقیه در صفحه بعد

یا قوت در معجم البلدان وره را جزء توابع طالقان نام برده لکن صحت این انتساب خالی از تامل نیست مگر آنکه گفته شود در آن زمان وره جزء توابع طالقان بوده یا در طالقان نیز محلی باین نام بوده است .

این محل از دوره های پیشین تا کنون بتربیت رجال نامی و

مردان برجسته کشور معروف است و بسیاری از ارباب قلم

آشتیان

و صاحبان دیوان از اینجا برخاسته اند چنانکه قبلاً نیز

اشاره شد لغت آشتیان را مرکب از کلمه (یشْت) بمعنی پرستش و (آن) علامت

اسم مکان و (ابر) بمعنی فراز بنا الف توقیر دانسته اند . در تاریخ قم کلمه -

ابراشتیجان - براشتیجان - اشتیجان - استیجان - سیجان - دیده میشود که مصحح

آن کتاب همه را از یک ریشه مربوط باشتیان می داند - و ذیل واژه وره ضمن دیه

های تابعه آن آشتیجان را نام برده که قطعاً همین آشتیانی است که امروز مرکز

آن بخش میباشد و توابعش را نیز مطلقاً آشتیان میگویند و نظیر این در آن زمان

بقیه از صفحه قبل

معلوم نشد ۵ - جرکان که قطعاً گرکان است ۶ - آشتیجان خود آشتیان است ۷ - ۸

جوزه و کردجان که هر دو جزء خلجستان آفتاب رویعی سه فرسنگی آشتیان فعلی ۹ - لنجرود

جزء مزارع آشتیان است ۱۰ عبدالله آباد جزء مزارع آهو و هزار خانی است ۱۱ آهویه

ده بزرگی است بنام آهو خوانده میشود ، در این دیه دو امامزاده قدیمی است ۱۱ - سهر و تخت

عبدالله شکل این لغت به مصحف میماند ، سر تخت عبدالله آباد فعلاً در آشتیان موجود است ۱۲

نضر آباد باصاف مهمله وجود دارد ۱۳ - یعنی آباد ۱۴ - شهراب هر دو موجود است ۱۵

خروران بنام حوزو آباد و در این اواخر بمناسبت مالک آنجا محسن آباد خوانده شده است

۱۶ و اچان ۱۷ راچان اولی جزء مزارع آهو و دومی جزء مزارع شهراب است ۱۸ و ۱۹ هر دو

که بدو قسمت علیا و سفلی تقسیم شده و جزء مزارع آشتیان و سیاوشان است که گویا یکی

همروده و دیگری سیاوشان همروده بوده ۲۰ نضر آباد اسکندر از مزارع جهرود است

۲۱ سقر آباد جزء مزارع کردجان است ۲۲ خورچه جزء مزارع حرور است ۲۳ دستجرده

عیناً موجود است ۲۴ سیاوشان ده بزرگی است در نزدیک آشتیان که کاروانسراهای قدیمی

در آن موجود است .

زیاد است مثلاً در حوزہ اراک سرزمین فائق قدیم را کزاز و یکی از دیہہای آنرا نیز کزاز میگویند فراہان کہ خود از بلوکہای وسیع اراک است در تاریخ قم دیہی بنام فراہان نیز در آنجا ذکر شدہ و

مرحوم حجاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحۃ مینویسد . آشتیان قریہ ایست قصبہ مانند و محلی است خاطر پسند از توابع بلوک فراہان و در میان کوهستان و درہ اتفاق افتادہ و طرف جنوب آن بغایت کشادہ است . آبش گوارندہ و ہواش فرخندہ است محتوی است بقرب ہزار باب خانہ دلکشا و باغات بسیار فرح افزا و آب جاری در اکثر عماراتش روان و ساری مردمش عموماً نیک نہاد و آدمیزاد و نیک اعتقاد را قم گوید از بعضی شنیدہ شد کہ آشتیان از توابع بلوک تفرش است انتہی - آشتیان سابقاً دارای موقعیت مهمتری بودہ چہ آنکہ سر راہ نیاوران بساوہ و ہمدان بخوانسار واقع بودہ و در آنجا کاروانسرائی از آثار قدیمہ و حفرہ زاغہ دیدہ میشود . شاید آتشکدہ ہم در آنجا وجود داشتہ زیرا تاریخ قم ورہ را دارای چند آتشکدہ دانستہ - زبان اہالی زبان مخصوصی است و بعید نیست کہ شعبہ از زبان تاتی باشد - دیوان شعری بزبان محلی از شاعری متخلص بہ بلبل موجود است .

در تاریخ قم ضمن شرح حال اولین کسانی کہ از آل اشعر وارد قم شدہ اند حکایتی منقول و ملخص آن اینست کہ . روزی یزدانفازار (باروی قم بوی منسوب است) در شہری کہ مسکن وی بود برفراز تلی نشستہ بود عدہ سوار را دید کہ بدانسوی میآیند پسر خود را فرستاد و از حال آنان تحقیق کردہ سپس مقدمشان را گرامی شمردہ . در دیہ خود کہ (ممجان) نام داشت آنان را فرود آورده جا داد . . . بنا بر آنکہ ابرشتجان ہمین آشتیان باشد از دیہیکہ نزدیک آن سر راہ قم بنام (موجان) هست میتوان تفرش کرد کہ در آن زمان کرسی کورہ قم در آنجا بودہ - وجود آتشکدہ بزرگ قم در آن محل و بعض دلایل دیگر مؤید

این نظر است - حاصل آنکه حوزه آشتیان چندی جزء توابع قم بوده و اکنون با کرکان تماماً یکی از دهستانهای بزرگ اراک را تشکیل داده است -

این واژه بصور مختلفه مانند - تبرش - تبرش - طبرش -

طبرس - تبرس - ضبط و دیده شده که محققاً بعضی محرف و پاره

تفرش

معربند تفرش نام دهستانیست که غالباً مهدپرورش سیاستمداران

و پرورشگاه افاضل زمان بوده چنانکه امروز هم نوعاً مردمان باهوش آن شاغل مشاغل بزرگند - این دهستان گاهی با رود بار و زمانی با آشتیان و کرکان تلفیق شده و یکی از رساتیق اراک را تشکیل میدهد این ناحیه با طراوت محصور بکوهستان بلند است که از هیچ طرف راهی مستقیم بدان نیست از اینرو میتوان گفت که پای یغماگران و دست قطاوول آنان در قرون وسطی بانسامان فرسیده و در نتیجه افکار ساکنین آنجا از دیگر نواحی این کشور مستقیمتر است دهستان تفرش تا مدتی متمادی جزه رساتیق قم بشمار میرفته و صاحب تاریخ قم بخشی از کتاب خود را اختصاص باین عنوان داده است ، بعضی از دیه های قدیمی آن که در قرن چهارم بوده هنوز بآن نام باقی است و پاره فی الجمله تغییری در نامشان داده شده ، مثلاً دیه (قم) در تاریخ قم (فیم) بایاء دیده میشود - کوکان با کاف عربی و کهک بفتح اول و کوهین و کبوران و ترخوران و نقوسان همه موجود و بنام قدیمی خود خوانده میشوند .

در تاریخ قم قصه راجع به بنای ترخوران که آنرا طرخوران (۱) باطاه مؤلف نوشته ، نقل میکند که حاکی از قدمت این محل و توجه ایرانیان قدیم بآن است - مینویسد . این دیه کیخسرو بنا کرده و بدین دیه دواب او میچریدند بدین سبب ترخوران نام نهادند پس بمروور گفتند طرخوران .

صاحب نزهة القلوب مینویسد . تفرش ولایتی است که از هر طرف بدو روند

(۱) طرخوران معرب ترخوران است و مقصود نویسنده آنکه دواب کیخسرو و علوفه ترمیخوردند

بکریوه بایدرفت ، سیزده پاره ديه است ، قم و طر خوران از معظمت او است ، هوايش معتدل است و آبش از چشمه ها و کاریز است که از آنکوه بر ميخيزد و ارتفاعش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود ، مردم آنجا شیعی اثناء شربند ، حقوق دیوانیش شش هزار دینار است -

در کتاب زینة المجالس نیز عینا عبارت نزهة القلوب منعکس است -
اعتماد السلطنه در جلد اول مرآت البلدان ذیل واژه تفرش از قول تذکره هفت اقلیم میگوید .

تفرش رستاقی است متعلق بـخاک کاشان واقع در میان کوه ۱۲ قریه دارد - معتبرتر از همه قم و طر خوران است هوای آن ملایم و چشمه سار آن زیاد ، از میوه ها انگور و زردآلوی ممتاز دارد - کندم آن نیز خوب است - در کوهی که مجاور این رستاق است مغاره ایست که آخر آن معلوم نیست ، میگویند (۱) روزی گاوی داخل این مغاره شد و از طرف بالای فراهان بیرون آمد و باین لحاظ مغاره را گاوخل نامیده اند زیرا خل بـلغت سکنه بمعنی سوراخ است - اهالی تفرش شافعی (۲) مذهبند بعد مینویسد فاصله تفرش تا عراق (اراک فعلی) و شهر قم و ساوه هر يك چهار پنج فرسنگ بیش نیست و فاصله اش تا آشتیان یک کوه است - اراضی تفرش در غیر زمستان بسبزی و خرمی موصوف است آبش از چشمه سار است و تقریباً سه ماه آب برف از کوهستان میآید و بصورت رودی از میان قم و طر خوران میگذرد و رود مزبور فاصل این دو آبادی است

حوالی تفرش شکارگاه خوبی است - قلعه در یکی از مزارع تفرش موسوم بخرازان بوده بسیار مرتفع ولی اینک خراب است در یکی از مزرعه ها آثار قبری

(۱) چون بواسطه سنگینی نمی توان داخل غار را کاملاً رسیدگی کرد این سخن افسانه مانند شایع شده .

(۲) تا جائیکه ما اطلاع داریم از قرن سوم و چهارم مردم تفرش شیعی مذهب بوده اند و همه مورخین آنانرا باین مذهب معرفی کرده اند -

است میگویند قبر عزیز پیغمبر است - سکنه عمده تفرش سادات حسینی میباشند سابقاً قلعه جات زیاد در تفرش بوده که فعلاً منهدم است بعضی مقابر در آنجا هست که مورد احترامند از جمله در زیر کوهی که در آن مغاره ایست امام زاده ای هست معروف باحمد بن موسی علیه السلام - از مغاره که در این کوهست حرفهای غریب در افواه عوام است احتمال میرود این مغاره دخمه یکی از سلاطین باشد - در نزدیکی مغاره طرف شمال کوهی است معروف بکوه نقره کمر که بواسطه بعضی آثار معلوم میشود که در آنجا معدنی بوده و در آن کار کرده اند - از قرار تقریر ثقات در کوههای تفرش معادن سرب و نقره و مرمر بسیار است که در آنها کار نکرده اند - از معارف فضلا و عرفا و حکما و شعرای منسوب بتفرش استاد سخن ابو محمد الیاس یوسف بن موید معروف بنظامی علیه الرحمة است - در تفرش و گرکان ارباب قلم زیاد وجود یافته اند (انتهی)

طرف مغرب شهرستان اراك متصل بخاك ملاير و همدان و

بجانب شمال فراهان قرار گرفته - این لغت نزدا هالی چرا

با جیم پارسی (ج) است و بهمین صورت هم در تألیف

زمان مغول دیده میشود - رودخانه بهمین نام از وسط خاك شرا میگذرد که اطراف خود را حاصلخیز و گرانمایه میسازد - عدد قراء منتسب بشرا از صد متجاوز و همه دهات آن مصفی و حاصلخیز است - چراهنگام فتح ایران بدست اعراب بیشتر ضمیمه شهرستان همدان بوده ، و در قرون چهارم و پنجم چنانچه از نوشتجات مورخین برمیآید بچند ناحیه تقسیم میشد، است .

قسمت بالای آن بنام فائق یا فاتق خوانده میشده و ضمیمه قلمرو آل عجل

بوده و قسمت اطراف ساروق ضمیمه رستاق کوزدر من توابع قم و قسمت میلاجر

و دیز آباد ضمیمه رستاق ساوه از محال قم و بقیه (مقدارش معلوم نیست)

جزء توابع همدان بوده است - ولی تغییر حکومتها و دست بدست شدن شهر ها

همانطور که مقدرات کشور و نواحی آن را تغییر میداده سرنوشت شهرستانها و رساتیق را هم از صورتی بصورت دیگر در میآورد است .

جاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه مینویسد چراء (۱) بتشدیدراء نام بلوکی است در قرب فراهان و ملایر اکثر قراء آن معمور و فوا که سردسیریش موفور است خلقتش همه شیعی مذهب و قلیل الادیبند - راقم مکرر دیده - انتهی قسمتی از بلوک شرا محط رحل دسته از ایل چکینی است که بعد از متواری شدن در این سرزمین مسکن گرفته اند

۲- قریه «مس» که اهالی آنرا بهمین صورت تلفظ میکنند (۲) و در دفاتر امروزه باضافه تا (مست) ضبط شده است جزء توابع شرا و اولین جائی است که آل عجل در آن فرود آمده اند ۲ - قریه جاورسیان یکی از قراء تابعه آنجا است که این قریه ممکن است در جای جاورسان محل اولین زدو خورد فاتحین اصفهان قرار گرفته باشد و یا آنکه بعد از خرابی جاورسان بنام آن بنا شده باشد موقعیت و کهنگی آثار و واقع بودنش در مرز اصفهان آنروز نظریه اول را بیشتر تأیید میکند .

۲ - درمن - دیه بزرگی است از دهات شرا خواجه عبدالرحیم وقایع نکار زمان شاه عباس منسوب باین دیه میباشد صاحب عالم آراء عباسی این نویسنده را توثیق نموده و پاره از روایات خود را بوی منسوب داشته است -

۴ - یکی از دیه های تابعه شرا خانقاه است که گویا در این محل خانقاه بزرگی وجود داشته و از اهل اطلاع شنیده شد که خانقاه منتسب باین دیه وقتی هم محل اجتماع اهل دل و ارباب حال بود و در تألیف قدیمه هم اسمی از آن برده شد ولی فعلا مدارکی که قابل توجه باشد در اختیار ما نیست .

(۱) چرا با الف مقصوده است و با الف ممدوده که در بستان السیاحه ضبط شده با تلفظ اهالی و ضبط دیگر نویسندگان مغایرت دارد (۲) و در کتب معتبره نیز بدون تاء ضبط شده

کراز

این بخش از توابع اراك در طرف جنوب شهر واقع است
این ناحیه کوهستانی و آب و هوایش در زمستان سرد و منشا
رود پر برکت شرا یا قره سو است آثار تاریخ باستانی یا
داستانی در این دهستان زیاد دیده میشود و در بخش اول این کتاب از آن نام برده
شده است - غار شاهزند یا شاهزنده - چشمه کیخسرو - مرغزار گیتو - در این
دهستان میباشند .

کثرت انتسابات نواحی عراق بکیخسرو و توجه آن شاه داد گستر بدین سرزمین
ما را و امیدارد که تصدیق کنیم باینکه سرزمین اراك بیشتر از سایر محلها مورد
توجه پادشاهان قدیم ایران بوده - حتی میگویند شاه کیخسرو نزدیک چشمه ای که
شاید همین چشمه کیخسرو باشد بادیوی در آویخته و بر او ظفر یافته و نیز از
دیلیم (۱) عده ای را در ظفر گاه خود ساکن و برای آنان معبد و آتشگاهی بنا نموده
است و این کار بدست یکی از سرداران بومی بنام سورین یعنی از مردم کمیدان
(قم امروز) انجام یافته و آتشیکه در حوالی قم امروزی بوده بدین موضع انتقال
داده اند - از اتفاقات آنکه نزدیک چشمه کیخسرو (بولاغ فعلی) دیهی بنام سورانه
یعنی منتسب بسورین دیده میشود بلاد کرج که بزرگترین شهر عراق در صدر اسلام
بعد از ری و همدان بوده در ناحیت کراز فعلی بصورت شهر زیبایی خود را
نمایش میداده و بلکه در قسمتی از زمان محل رتق و فتق امور سیاسی وابسته

(۱) مردم دیلم در ادوار گذشته برای چپاول باطراف خود تجاوز مینمودند و باعث ناراحتی
ساکنین محل های مجاور میشدند در افواه مسلمین صدر اسلام ترك و دیلم بعنوان یغماگر معروف
بوده اند شاهان قدیم برای سرکوبی آنان پی در پی بآنجا لشکر کشیده و عده ای را اسیر و از
محل خود کوچانده اند و چون یکی از طوایف بزرگ ساکنین سواحل دریای شمالی بنام «آماردا»
یا مردخوانده میشدند و استراحت هم مکرر از آنها نام برده است میتوانیم دهاتیرا که در حومه
اراك فعلی مصدر بمرد - یا مراد و مرز و بتحریف دال مهمله بدال معجمه یا زاء معجمه
میباشد مسکن همین کوچیده ها از مردم دیلم بدانیم

بایران غربی و دوران پر انقلاب آنروز بوده است .

قلعه پر از حوادث فرزین در این ناحیت واقع بوده و بنوبه خود سرد و گرم زمان را دیده و بس پهلوانان زمان در گرد آن زور آزمائی نموده اند .
از مفاخر کزاز در دوران اخیر مرحوم آخوند ملا عباسعلی کزازی است که فامیل محترم آن دانشمند فعلا در حومه اراك و سرزمین کرمانشاهان زندگانی میکنند و مؤسسات خیریه بنام کزازی احداث کرده اند .

قسمتی از کزاز بنام قره کهریز خوانده میشود که شهر فعلی اراك در آخر قره کهریز و اول خاك فراهان قرار گرفته قراء کهرود - سنجان - گوار - عقیل آباد در این بخش واقع شده است .

این دیه با دودیه دیگر بنام سنجان و فیجان متصل بیکدیگر

و هر سه بنام سده پیوسته بشهر فعلی اراك و در طرف جنوب

آن واقع است - قریه کهرود از قراء قدیمی و گاهی هم

جنبه شهری داشته است فضلا و دانشمندان زیادی باین شهر ك منتسب بوده اند و در این اواخر هم مردانی فاضل در مذهب تربیت خود پرورانده و آنان هم بر حسب موقعیت زمان خدمتی باین آب و خاك کرده اند - کلمه کهرود بتحریف گاهی کلهرود ضبط شده که قطعاً ناشی از عدم توجه به اسامی جغرافیائی محل میباشد - شاهزاده ظل السلطان در تاریخ زندگانی ۵۸ ساله خود آنرا باینصورت نوشته است - وجه تسمیه کهرود را میتوان بصورت زیر حدس زد - کهرود اسم بوده از برای رودی که از کرج سابق میگذشته و اکنون هم آنرود بنام رودخانه آستانه که لغت دوم کرج است معروف میباشد و این محل بمناسبت رودی که در آن جاری است و رودخانه کهرود هم از ناحیه قره کهریز یعنی سرزمین کرج سابق منشاء میگیرد آنرا کهرود یعنی رود کرج خوانده اند و دیده واقع در کنار آنرود را هم کهرود نامیده اند . این لغت در ادوار قدیمه دیده نشده است و اسم کهرود در حدود نیمه دوم قرن

هشتم در تألیف وقت یافت شده ، لشکریان تیمور در وقت ایلغار بطرف لرستان از این دیه عبور کرده اند ، صاحب روضه الصفا مینویسد که وی از حدود رودبار که بطرف بروجرد حرکت کرده بود در کرهرود (۱) نزول کرده و از آنجا گذشته است

زمان صفویه در این دیه مشایخ و خانواده قضاة ساکن بوده اند و خانقاهی هم داشته اند - از اینرو مورد توجه سلاطین صفویه بوده ، علاءالدین قاضی زاده کرهرودی مورد نظر شاه وقت شاه عباس اول قرار گرفته و مناظره وی با قاضی زاده خوارزمی در مجلس شاه معروف میباشد - یکی از احفاد آنمرحوم بنام ملا محمد اسمعیل کرهرودی در حاشیه کتاب ذیل تحفة الشاهیه مینویسد در فتن قاضی زاده اعلی الله مقامه از کرهرود با صفهان حضور شاه عباس جنت مکان در ۱۰۰۱ هـ احدی و الف هجری بوده بجهت آنکه حقیر راقم الحروف ملا محمد اسمعیل کرهرودی که هفت پشت بآنمرحوم میرساند فرمان شاه عباس که بعد از مباحثه با قاضی زاده سنی و ملزم کردن او صادر فرمود و کرهرود دوبرمرز جران و خسفجان ، کذا ، را طیول قاضی زاده نموده در همان تاریخ احدی و الف است و اکنون ۳۱۶ سال است و آن فرمان هنوز باقی است و هنگام استکتاب رساله این چند کلمه قلمی گردید بتاريخ ۱۳۱۷ انتهی از عبارات ملا محمد اسمعیل ظاهر است که قسمتی از دهات اطراف کرهرود طیول قاضی زاده بوده ولی مقدار آن بطوریکه ملا محمد اسمعیل نوشته اند خالی از مسامحه نیست .

محمد بدلیسی نویسنده کتاب شرفنامه در همین قریه متولد شده است .
سنجان یکی از محلات کرهرود است و البته منتسبین بسنجان چون قاضی سنجانى منتسب باین محل نیست بلکه منسوب بسنجان خراسان است ، محل جنگ کریمخان زند و محمد حسن خان قاجار این دیه بوده است .

(۱) اگر مقصود از کرهرود شهر یا دیه واقع در جای شهر کرج نباشد چه گاهی بجای کرج کرهرود نیز دیده شده -

این دیه بر حسب امریه ای که بسال هزار و سی هجری از طرف شاه عباس اول صادر شده چهار تومان و چهار هزار و هفتصد دینار ابواب جمعی آنجا و طیول نه نفر قورچی باشی (یکی از آنان شاهوردی بیگ یساول قور نام داشته) بوده است ، اهالی یویژه مشایخ خانقاه شیخ محمود کرهرودی از تعدی شاهوردی شکایت بدربار نموده اند که وی هرساله مبلغ شش هزار دینار نقد بعنف و تعدی زیاده از دستورالعمل دیوان اعلایا باز یافت مینماید و در شکوائیه خود مینویسند که ما سال بسال قبض در دست داریم که این آدم بیاعتدلی نموده است در جواب این نامه در حاشیه ورقه از طرف دیوان اعلایا نوشته شده (۱) - حکم اشرف والا شد که مالیات را موافق دستورالعمل هشتاد ساله گرفته و در حساب آورند بعد در صدر نامه (که مهرمدوری زده شده باین سجع) (بنده شاه ولایت عباس) مینویسد حکم جهان مطاع آنکه شاهوردی بیگ بسا صاحبان عریضه موافق دستورالعمل دیوان اعلی و تصدیق مستوفیان عظام عمل نموده ... و بعلت دوازده بیگ رمضان که مستوفیان از طلب او وضع نموده باشد از رعایا طلب ننماید و اگر زیاده از طلب حسابی خود چیزی گرفته باشد بطلب سال دیگر حساب کند و از قانون حساب تجاوز نکند (هزاروسی) از این نامه برمیآید که اولاً مأمورین هرچه میگردانند اگر چه بعنوان تعدی هم بوده قبض میداده اند ثانیاً جرم و مسئولیت ندادن قبض کمتر از گرفتن مالی بستم نبوده ثالثاً اهالی بطوری آژاد بوده اند که عرایض خود را بی هیچ مانعی به پیشگاه شاه میرسانده اند و ابغاً شاه وقت بدون هیچگونه تشریفات بدردهای آنان توجه نموده و دستور رفاه صادر میکرده است خامساً عمال در برابر اجرای فرمان بهیچگونه بهانه و عذری متشبث نمیشده اند و ناچار بوده اند آنچه گرفته اند بحساب بدهی سال دیگر رعایا محسوب دارند . ایکاش در این عصر مشمشع دموکراسی که در همه جا دم از عدالت زده

میشود و از آن عملاً نشانی نمی بینیم توجهی باینگونه قسمتها که بمنزله روح تاریخ است میشد .

یکی از بلوک حاصلخیزی است که در دشت مسطحی در شمال

شهر سلطان آباد (اراك فعلی) واقع شده . خاک آن رسوبی و

قابل زرع است حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه

فرهان

یا فراهان

مینویسد فراهان بلوکی است مسرت بنیان آبش از قنات و هواش

بهجت آیات خاکش حاصلخیز و زمینش طرب انگیز است - قراء موفور و دهات

معمور دارد و اکثر آنها در دشت واقع و اطرافش واسع است - حبوبش ارزان

و میوه سرد شیرش فراوان است . نانش ممتاز و پنیر و روغن آنجا بامتیاز است

محدود است از مشرق بولایات قم و از مغرب بولایات چرا و ملایر و کمره و از

جنوب بولایات کزاز و محلات و از شمال بتفرش . مردمش همگی شیعی مذهب

و فارسی زبان و دیگر تر کنند . عموماً نوخاسته و دلاورند و اشخاص نیک از آنجا

برخاسته اند . راقم مکرر آنجا را دیده و بصحبت اهالی آن دیار رسیده است

بعضی قراء آنجا مسکن سادات عالی نسب و خداوندان حسب است انتهی -

یا قوت در معجم البلدان مینویسد . (فراهان من رساتیق همدان ذکر حاله

فی فرهان . .) و در لغت فرهان مینگارد . (فرهان بالفتح ثم السکون و هاء و

آخره نون و بعض یقول فراهان . ملاحه فی رستاق همدان . .) و بعد بذکر

دریاچه آنجا پرداخته -

صاحب نزهة القلوب مینویسد . فراهان و در آن دیه های معتبر بود و دیه

ساروق دارالملک آنجا است و طهمورث ساخت و زلف آباد و ماسیر (ماستر) عظیم

قراء آنجا است طولش از جزایر خالدات (فدک) و عرض آن از خط استواء

(لدن) هوایش معتدل است و آبش از کاریزها - ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور

و میوه نیکو میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بوده و مردم شیعه اثنی عشرینند

و بقاءیت متعصب و در آن بحیره ایست که آنرا مغول (چغان ناور) خوانند و در آنحوالی شکارگاه خوب است . حقوق دیوانی آنولایت سه تومان و هفت هزار دینار است .

در تاریخ گزیده ضمن حالات امام موسی بن جعفر علیه السلام مینویسد
فرزندان آنحضرت - عبدالرحمن - قاسم - جعفرالاصغر - زید - محسن - درخاک
فراهان مدفون است و این محسن بمحسن زاهد معروف است (۱) و میگوید . از
فرزندان آنحضرت یکی هم ابوالخیر است که به فروجرد (بروجرد) مدفون است
و طاهر و مظهر که بفیروز کوه مدفونند .

فراهان چنانکه کراراً گفته شد در بدو ظهور اسلام جزء رساتیق تابعه
اصفهان بوده و بفرمان مامون خلیفه در حدود سال ۱۹۰ ضمیمه قم شد .

نگارنده تاریخ قم مکرر از آن نام برده و دیه های تابعه فراهانرا يك يك
شمرده که پاره از آن دهات معلوم نیست و بعضی عیناً بهمان نام هست (۲) فعلاً

(۱) مقصود آنکه فقط محسن زاهد در فراهان مدفون است نه همه نامبردگان

(۲) دهاتیرا که در تاریخ قم نامبرده و فعلاً وجودند بشرح ذیل است

آسیروان فعلاً موجود است و اهالی آنرا با الف ممدوده و سین وراء مکسوره میگویند -
ولی گویا صحیح این لغت باراء ساکن و ماخوذ از واژه آسروان بمعنی قضاة زمان ساسانی
باشد - شهرجرد - این دیه در دو فرسنگی شهر سر راه قم قرار گرفته - جنگهای بزرگ
افاغنه با قشون عثمانی در این دیه واقع شده

آستجران - این دیه فعلاً بنام آهنگران خوانده میشود - فارسه که امروز آنرا فارسچان میگویند
(خورهاباد) بدینصورت دیهی بنام حراآباد موجود که گندمش بخوبی معروف می باشد -
ویسمه عیناً موجود و بهمین نام نیز تلفظ میشود - تیراز - باینصورت دیهی موجود نیست ولی
دیهی بنام ترمز (بفتح اول و ثانی و ضم ثالث) موجود و نزدیک کویر قرار گرفته (الناوزان)
بنام ناوزان دیهی نیست ولی دیهی در فراهان بنام نوازن بانون موحد و فوقانی مفتوحه و
زاء مکسوره یا مفتوحه موجود است - الکراچان - باصرف نظر از الف و لام عیناً موجود
است الداریان - اگر غلط نباشد باین نام جائی سراغ نداریم ولی در حدود فراهان سادات
دیهی بنام داین هست - مچان امروز میچان خوانده میشود - متی آباد - امروز بنام موت آباد
بقیه در صفحه بد

فراهران بنام علیا و سفلی و فراهران سادات تقسیم میشود بطوریکه حاجی شیروانی نوشته این دهستان مهد تربیت مردان بزرگ و رجال نامی بوده .

قایم مقام - میرزا اتقی امیر نظام - ملک الکتاب - میرزا محمد وزیر شاه ظهاسب و بسیاری از رجال دولتهای صفویه - افشاریه - زندیه - قاجاریه - همه فراهرانی میباشند - از فراهران آثار قدیمی بسیار بدست آمده است .

صاحب نزهة القلوب ضمن فراهران میگوید (و در آن بحیرء

ایست که آنرا مغول چغان ناور خوانند و در آن حوالی **چغاناور**

شکار گاه خوب است) عین همین عبارت در جغرافیای آقای

کیهان نقل شده - خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ غازانی ذیل عنوان توجه ریایات همیون از شهر اسلام اوجان بجانب بغداد و احوالیکه در راه حادث گشت مینویسد - و چون ریایات همیون بهشت رود رسید از آنجا بجانب همدان در آمده و در خانقاه مبارک که در دیه بوذینجر د احداث و انشاء فرموده و بر آن اوقاف بی اندازه کرده و عمارتی بغایت خوب و عالی است نزول فرموده و از آنجا بچغاناور

بقیه از صفحه قبل

دیهی موجود است و لاشجره عینا موجود کرکان بفتح اول و سکون ثانی عینا موجود است ورزنه بائره - مزارع خود شهر اراك امروز بنام ورزنه خوانده میشود و اهالی میگویند صحرای ورزنه - خرابه های دودیه و تپه موجود است که آنرا تپه مار میگویند در سالهای اخیر که بحفاری مشغول بودند راه زیر زمینی پیدا شد کسانی که باین حفره زیر زمینی زفته اند می گفتند بعد از پیمودن مقداری راه چاهی بمق دو ذرع پیدا شد و از چاه که فرو شدند سه راه دالان مانند جلو آمد که یکی را گرفته بعد از پیمودن چهل پنجاه ذرع باز چاهی بهمین نهج پدید آمد حکایت کننده میگفت ما چند دسته شمع داشتیم تمام شد و هوا فوق العاده سنگین و غیر قابل تنفس گردید و در این حفره آثار انسانی از قبیل عظام رمیمه و ظروف شکسته دیده میشود نوده من مرد آباد (کذا) بطور تحقیق عبارت تحریف شده دودیه در دوفرسخی اراك موجود است که یکی را مراد آباد و دیگری را آزاد مرد آباد میخوانند

فراهران رفت و چند روزی مقام فرموده براه نهادند و در راه چمچمال آمد و بحدود بیستون . . . مصحح آنکتاب (کارلثایان) در فهرست امکنه جغان ناور را که با جیم عربی نوشته تفسیر به جغان ناور با (ج) عجمی کرده است و علت این تفسیر آنکه در موقع تحریر اصل کتاب اکثر ارباب قلم چ قارسی را بایک نقطه مینوشته اند یعنی فرقی بین جیم عربی و فارسی در تحریر قائل نبوده اند -

صاحب حبیب السیر از گفته جامع رشیدی تاجگذاری آباقاخان بن هلاکورا در موضع جغان ناور از حدود فراهران دانسته است - از عبارات مورخین عموماً چنین مفهوم میگردد که جغان ناور در حدود فراهران و بحیره آنجا هم بنام همان دیه یا بالعکس خوانده میشده اکنون در فراهران باین شکل اسم دیهی سراغ نداریم ولی دیهی بنام چقا با (چ) فارسی و غین معجمه بضم اول و فتح ثانی در طرف شرق اراک سر راه اصفهان موجود است و نیز در بزچلو دیهی بنام (سمقاور) دیده میشود ممکن است که هیچ یک از این دودر جای جغاناور سابق قرار نگرفته و آندیهی بوده که اکنون بکلی از میان رفته باشد .

یکی از دهات قدیمی فراهران بنام زلف آباد خوانده میشود

زلف آباد

و در تاریخ قم ضمن رستاق کوذدر بنام دلفیه و ازه دیده

میشود که گویا مقصود همین زلف آباد باشد - بتفرس صاحب

ناسخ التواریخ و نویسندگان آن عصر چون رضاقلی هدایت و امثال آنان در اینجا شهری بوده که نسبت بنای آنرا بابی دلف عجلای داده اند مادر لفت کرج از تواریخ مربوطه نقل کردیم که ابو دلف بدو شهر وسیع و عریضی را طرح ریخت و بر آن دیواری محکم بنا نهاد و بعد از آنجا منصرف شد و بجای کرج شهر مربوط به خود را بنا نهاد و احتمال دادیم که شاید قبلاً میخواست به عنوان ایغار برقم مستولی گردد ولی آل اشعر را مزاحم خود دیده و از آنجا صرف نظر کرده است .

فعلاً در جای دلفیه یا زلف آباد هفت الی هشت دواقع شده شهر قدیمی زلف آباد

وقتی محل ناراضیهای دولت قاجاریه بوده و بالاخره فتحعلی شاه آنرا ویران ساخت و اکنون بجای آن چند پارچه دیه قرار گرفته (۱) در قریه زلف آباد فعلی حفره عجیبی ساخته شده که در این اواخر حفارین و عتیقه جویان بآن رخنه کرده و استفاده هائی هم نموده اند - مؤرخین زمان قاجاریه این حفره را بنام شهر زیرزمینی وصف کرده و بطور استعجاب نام آنرا میبرند .

حاج زین العابدین شیروانی درستان السیاحه مینویسد زلف آباد نام دوموضع است یکی قریه ایست از قراء فراهان و آن محکمه سخت دارد و مردم آن قریه باستظهار آن محکمه اکثر اوقات بر حاکم وقت یاغی و طاغی باشند و آن محکمه غاری است در همان قریه بغایت وسیع انتمی - یکن از معتمدین این ناحیه که برای بازدید آن شهر زیرزمینی رفته نقل میکرد که چون مقداری راه پیموده میشد چاهی نمودار میگردد و چون از آن چاه فرو میشدیم چند راه پیدا میشد و در اطراف آن بصورت خانه حفره هائی بوده که آثار انسانی در آن پدیدار بود وی نقل میکرد که آن آثار موقت نبوده بلکه آثار زندگی ممتد و دائمی در آنجا مانند تنور و انبار و امثال آن دیده میشد

یکی از عتیقه جویان این ناحیه نقل میکرد که از آثار ادوار اولیه اسلامیه در این حفره زیرزمینی بسیار بدست آمده و همان شخص با اطلاع میگفت که تا بحال حفاری علمی در اینجا بعمل نیامده بلکه هرچه کاوش شده از طرف عامه و سطحی بوده است .

معروف است که دیه های وابسته بفراهان همه بوسیله این راهها بیکدیگر مرتبط بوده و در موقع هجوم بیگانه معاون یکدیگر میشدند - نظیر این حفره در فراهان بسیار و علامت آن تپه ایست که نزدیک دهانه حفره ساخته شده ارتفاع تپه ها در حدود ده الی پانزده متر و بر فراز آن آثار بنا دیده میشود - در ناحیه

فراغان و اطراف آن عده زیادی از این تپه‌ها موجود است .

دهستان فراغان به دو بخش شرقی و غربی تقسیم میشود -

دوراخور و بخش شرقی آنرا دوراخور مینامند - در تاریخ قم ضمن

تعداد رساتیق ، آن رستاقرا بنام دوراخور معرفی میکنند و

دیه‌های تابعه آن را نام میبرد - از جمله دستجرده که گویا جای شهر فعلی باشد

و خورزن - احمد آباد - سهل آباد - جعفر آباد - ابراهیم آباد - ملک آباد که

فعلا همه در اطراف اراک فعلی موجود است - در آن تاریخ ضمن دیه‌ها باینصورت

(شهود) دیهی نام برده شده - بطن قوی این واژه تصحیف شده شهوه است که فعلا

سر راه اراک بقم واقع شده و در تواریخ هم بسیار از آن نام برده اند و حوادث

مهمه ای هم در آنجا واقع شده یکی دیگر از دهاتی که در آن تاریخ اسم میبرد

شیروان - یا شیروان است که این لغت هم بطور ظن قوی مصحف یا محرف (۱)

سروان و اکنون جزء مزارع امر آباد از دهات تابعه دوراخور است - دیگر از

دهات تابعه دوراخور بنقل تاریخ قم و رزنه است که اکنون مزارع شمالی متصل بشهر

فعلی را صحرای ورزنه می نامند و در بین این صحرا خرابه‌هایی است که آنها را خرابه باغ

میرزا می گویند - در صحرای ورزنه حفره عجیب شبیه بحفره زلف آباد موجود است

که بعد از پیمودن قسمتی از راه آن چاهی کم عمق پیدا شده و در منتهی الیه آن

چاه چند راه بهمین شکل پی در پی منشعب و مرموز میگردد

انجدان - این دیه بزرگ طرف شرق فراغان و دامنه جبال

انجدان (هفتاد قلّه) واقع است - دیه انجدان بسیار معمور و دارای

آثار قدیمه نیز میباشد - قبوری از سادات اسمعیلیه در این

دیه موجود است که از اینرو طرف توجه فرقه اسمعیلیه است - مافند قبر شاه طاهر

(۱) ایرانیان شمالی با جنوبی دو تاقط سین و شین فوق دارند آنچه را شمالی‌ها با شین تلفظ

میکند جنوبی‌ها با سین میگویند مانند مشک - مسک - شیران و صیران

و شاه غریب و شاه عبدالسلم

انجدان در حملات تیمور دچار حمله آن مرد سفاک گردید و بگفته صاحب روضة الصفا شهر آنان ویران و مردم آنجا یکسره نابود شدند - اطراف این دیه شکار گاههای خوبی هست که از همه جای آن بهتر شکار گاه معروف لته در است شاهزاده ظل السلطان مینویسد که ناصرالدوله مارا بشکار گاه لته در برد که بعد شکار گاه مخصوص من شد - بیست بار زیادهتر از ایاب و ذهاب طهران و از اصفهان مخصوصاً برای لته در بشکار آمده ام شرح کوههایش و جغرافیای آنجا و هفتاد قلعه که اول نمره شکار گاههای دنیا است که آنجا هم شاید سی مرتبه آمده باشم خواهم نوشت علی الحساب صرف نظر کرده بهمان مهمانی ناصرالدوله قناعت خواهم کرد - انتهى

ناصرالدین شاه در سفرهایش بطرف اراک خصوصاً سفر ۱۳۰۹ قمری بعشق شکار گاه لته در راه کوهستانی از محلات بانجدانرا با زحمت پیموده و چند روزی از عمر خود را در آن ناحیه گذرانده و در سفرنامه خود از شکار گاه انجدان بسزا توصیف میکند .

کلمه انجدان - معرب آنگدان است و آن گیاهی است که با سامی مختلفه نسبت بمحل رستن آن خوانده میشود گویا بمناسبت همین گیاه که در این ناحیه روئیده میشود این دیه بنام انجدان یا انگوان خوانده شده (۱) این دیه و توابع آن پیش از بنای عراق جزء کاشان بوده و مولفین هم بهمین صورت آنرا نام برده اند - رضاقلی هدایت در انجمن آرای ناصری و محمد کریم بن مهدی قلی در برهان جامع این دیه را از توابع کاشان معرفی کرده اند - باین دیه دانشمندان و نویسندگان

(۱) در اسماء فارسی دهات ، نظایر آن فراوان دیده میشود مانند (مودر) مزرعه ایست و (گردو) که آن نیز مزرعه ایست و هر دو نزدیک شهر اراکند (چنار) نزدیک انجدان و قریه نکور که اولی بمناسبت درخت انگور و دوم گسر دو و سوم چنار و چهارم وجود نمک ناین اسم نامیده شده است

وزیرانی نیز منتسب میباشند که صفحاتی از قسمت فرهنگ این کتاب را بخود اختصاص خواهند داد

شهرستان همدان و توابع آن از زمان امرای قراقویونلو تا قلمرو علیشکر اوایل دولت قاجاریه بقلمرو علیشکر معروف و در دفاتر دولتی واحکام رسمی ونوشتجات غیر رسمی و کتب مولفه در این زمان بهمین نام دیده میشود. وجه این تسمیه بنام موسس آن علیشکر نامی بوده است مصحح کتاب مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن گلستانه از کتاب مآثر رحیمی چاپ همدان نقل میکند آنکه علیشکر بیک پسر بیرم قرابیک بن الف قرابیک بن قراخان بن غزان بن قرامصری بن قرامحمد که نام اصلی او نیز محمد از طایفه قراقویونلو و معاصر شاهرخ بن امیر تیمور بوده است - این شخص دلیر از طرف میرزا جهانشاه بعنوان سفارت برای ملاقات شاهرخ و عقد قرار اد بطرف خراسان روان گردید لکن قبل از رسیدن بهرات خبر مرگ شاهرخ را شنیده بهمدان مراجعت کرد و برای خود در آنجا امارت مستقلی تشکیل داد از زمان وی ناحیت همدان و تمام توابع آن (۱) که بحیطه تصرف علیشکر در آمده معروف بقلمرو علیشکر گردید. شهرستان اراک از زمان امرای قراقویونلو تاحین پیدایش دولت صفوی بیشتر ضمیمه همدان و کسانی که بقلمرو علیشکر حکومت میکردند بر سرزمین اراک فعلی هم تسلط داشته اند و توابع اراک را ضمیمه قلمرو علیشکر میدانسته اند.

فعلا این ناحیه از توابع بروجرود و مرکز آن شهرک جاپلق الیگودرز (۲) میباشد سابقاً جزء شهرستان اراک و اکنون هم بیشتر املاک جاپلق متعلق بمالکین اراک و سر و کار

(۱) در پاره از تألیف این واژه بصورت قلمرو و علیشکر دیده میشود قطعاً واو عطف آن زاید و غلط و صحیح آن قلمرو علیشکر بدون واو است
(۲) آل - بمعنی قلعه و گودرز از اسماء پارسی است - آلیگودرز یعنی قلعه گودرز و نظیر بقیه در صفحه بعد

ساکنین آن ناحیه اکثراً باشهرستان اراك است - تشکیلات اخیر جاپلقرا از عراق
مجزی و جزء شهرستان پروجرد نموده - جاپلق محل صدور کندم و غلات آن
بخوبی معروف است - کوه بزرگ اشترانکوه - آبهای صاف و زلال با چمنزارهای
وسیع آن طراوتی باین سرزمین بخشوده که نظایر آن در کشور ایران گذشته
از خاک طبرستان و کیلان معدود است

جاپلق سابقاً جزء اصفهان بوده (۱) تا زمان معتصم که شهر کرج بنا شد و
صورت کوره بخود گرفت - بربرود و جاپلق از توابع آن گردید بعداً هم برای مدت
زیادی هر وقت تشکیلاتی بوده جاپلق و بربرود جزء توابع کرج محسوب میشده
تا کرج خراب گردید و اساس تشکیلاتش برهم خورد .
جاپلق بچهار بلوک تقسیم میشود و هر کدام از آنها دارای دیه‌های بزرگ
و کوچک میباشد .

۱ - بلوک ابقرلو ۲ - پشته ۳ - حمزه‌لو ۴ - بیات - از افتخارات جاپلق در
قرون اخیر این است که یکنکن از مفاخر علم و زهد یعنی مرحوم میرزا ابوالقاسم معروف
بمیرزای قمی را در دامن خود پرورانده است .

اولین جایی که بعنوان جاپلق مابآن برخوردیم کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه
میباشد - ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲) دانشمند نیمه اول قرن سوم
هجری در کتاب عیون الاخبار در قسمت العلم و البیان حدیثی بدینگونه نقل میکند
و قتیقه حسن بن علی علیهما السلام بشام بر معاویه وارد شد عمرو عاص بمعاویه گفت
چون حسن بن علی در بیان کند است اگر او را بر منبر بفرستی و سخن گوید

بقیه از صفحه قبل

این ترکیب در فارسی زیاد است مثلاً آمود - یعنی قلعه قوش یا کلاغ که بعدها تعریف به
(الموت) یا تا گردیده این قلعه مدتی مرکز فساد ملامده بوده و در حدود قزوین واقع است
واژه‌هایی چون - الوند - البرز و نظایر اینها همه ترکیب از آل و قسمت دوم هستند -

(۱) مراجعه بمقدمه اسماء امکنه این کتاب شود

(۲) دینور فعلاً از توابع کرمانشاه و بهمین نام خوانده میشود

شنوندگان بر او عیب گیرند و از توجهی که بخاندان آل علی دارند کاسته شود - معاویه آنجناب را بر منبر فرستاد - حسن بن علی (ع) بر فراز منبر شد و پس از حمد و ثنای الهی و نعت رسول (ص) لب بگشود و گفت ایها الناس اگر مایین (جابر) و (جابلق) را جستجو کنید بسر پیغمبری جز من و برادرم نتوانید یافت آنکه این آیه را قرائت فرمود (و ان ادوی لعله فتنه لکم و متاع الی حین) پس عمرو عاصی او پیشنهاد خود خجل شد و تقاضای فرود آمدن آنحضرت را از منبر کردند - یاقوت در معجم البلدان این معنی را بامختصر اضافاتی ذیل و از جابلق نقل میکند - مصحح عیون الاخبار در حاشیه آن کتاب مینویسد جابلق شهری است در اقصی بلاد مغرب و جابر شهری است در اقصی بلاد مشرق .

یاقوت در معجم البلدان از ابوروح از ضحاک نامی از ابن عباس نقل میکند که جابلق شهری است باقصی بلاد مغرب و مردم آن از اولاد عاد و مردم جابر از اولاد ثمودی میباشند و در هر یک از این دو بلاد بقایائی از ولد موسی علیه السلام وجود دارد .

چیزی که قابل ذکر است آنکه این دو شهر که مورد تمسک گویند کلن از نظر بعد مسافت بوده - یکی از آن و در آخرین نقطه شرق یا قلمرو عرب در اوایل دولت اسلام یا زمان معاویه بوده و دیگری نقطه مقابل آن و در اقصی بلاد مغرب یا آخرین نقطه قلمرو اسلام در زمان خلفاء یا معاویه قرار داشته و مؤلفین و نویسندگان مسالك آنافکه راههارا پیموده و گردشهایی بطور سیاحت نموده اند کمتر باین دو شهر برخورده اند و نلمی از آن در تألیف خود نهاده اند .

از این رو میتوانیم حدس بزنیم که این دو شهر جای خود را در نظر مترجمین حدیث ابا محمد علیه السلام عوض کرده و جابلق را که در دامنه جبال واکرس آخرین قلمرو دولت اسلام در خلال سنوات بیست هجری و اوایل فتح اصفهان بوده مغربی و شهریکه تحریف و یا تعریب بجابر شده شرقی معرفی کرده اند والله اعلم

صاحب معجم البلدان ذیل همان واژه بعد از نقل روایت ابو روح می نویسد
 جاپلق نیز یکی از رستایق اصفهان است و شهرت آن در تواریخ بمناسبت جنگی است
 که بین قحطیه و داود بن عمرو بن همیره در دنبال جنگهای عبدالله بن معویه بن
 عبدالله بن جعفر بن ابیطالب واقع شده و شرح این واقعه را ماضمن حوادث عراق
 و داستان عبدالله بن معویه مفصل ذکر کرده ایم (۱)

(۱) برای اطلاع بیشتر باوضاع جاپلق رجوع بجغرافیای کیهان و مرآت البلدان اعتماد السیوطه
 و معجم البلدان یا قوت شود



* (پاره اصطلاحات) *

برید - گاهی آنرا خیل البرید هم میگویند لغتی است در اصل فارسی و دروجه تسمیه آن گفته اند که یکی از پادشاهان فرس برای کاری فوری پیکهائی باطراف کشور گسیل داشت و دروقت مراجعت آنانرا مؤاخذه به بطئی و دیر آمدگی نمود ایشان هم در مقام دفاع از خود مستدل بعدم پذیرائی عمال سر راه و ولات و حکام شهرها شدند که وسایل حرکت آنانرا فراهم نساخته اند آن شاه امر باحضر ولات و عمال خویش نمود و در مقام عقوبت آنان برآمد فرمانداران مغضوب متعلل بعدم آشنائی و نشناختن پیکها شدند از اینرو دستور داده شد که عموم دواب متعلق به پیک خانه یا دایره بریده را یال و دم زده تا آن علامتی باشد برای پیک درباری از آن تاریخ آن دایره را دایره برید بضم اول یا بریده و یا خیل البرید گفتند - زمخشری میگوید که برید از اصل (برده دم) بضم اول ، محذوف الذنب ، دانسته و مینویسد ، لان بقال البرید کانت محذوفة الاذناب کالعلامة لها ، و بعد صورت اولیه خود را از دست داده و بشکل تعریب آنرا خیل البرید و آن دایره را هم بریده نامیدند .

در مقدار برید بین ارباب لغت و علماء فقه نیز اختلاف است - یاقوت میگوید برید در بادیه العرب دوازده و در شام و خراسان شش میل است فقهاء عامه سفری را که مجوز قصر صلوٰه است چهار برید بطور مطلق نوشته اند که آن چهل و هشت میل است بامیال معموله هاشمیه در راه مکه بعضی نیز برید را دو فرسخ گفته اند که هر فرسخی سه میل و هر میلی چهار هزار ذراع است .

اکثر فقهاء شیعه سفری را که مجوز قصر صلوٰه افطار صوم باشد دو برید یعنی

۲۴ ، میل میدانند

فرسخ - عده ای این لغت را فارسی معرب دانسته و میگویند در اصل فرسنگ بوده

ودسته‌ای از لغویون آنرا عربی محض پنداشته و بمعنای طول نوشته‌اند . یقال
انتظر تك فرسخاً من النهار ای طویلاً از گفته ابن شمیل در معنی فرسخ میگوید و کل
شئی دائم کثیر فرسخ ، یا قوت میگوید بنظر من این وجه صحیح‌تر و اتقن است
و مقدار معینی از راهرا هم برای آن فرسخ میگویند که در این مقدار از راه رونده
با استفاده طویل و وظیفه خود را انجام میدهد - اما حد فرسخ - گفته‌اند که خط استوا
بسیصد و شصت درجه و هر درجه‌ای به بیست و پنج فرسخ و هر فرسخی به سه میل
و هر میلی به چهار هزار ذراع تقسیم شده است .

پس فرسخ دوازده هزار ذراع است در صورتیکه هر ذراعی بیست و چهار
اصبع و هر اصبعی بقطر شش حبه جو از طرف عرض باشد - عده‌ای هم میگویند
فرسخ دوازده هزار ذراع است بذراع مساحان و آنرا ذراع هاشمیه مینامند که
آن $\frac{5}{4}$ ذراع معمولی یا یکربیع بیش از ذراع عامه است - دسته‌ای دیگر گفته‌اند
فرسخ هفت هزار قدم است بقدم رونده معمولی و بیش از این آنرا تحدید نکرده‌اند
ابن حاجب (متوفی ۶۴۴) در تحدید مساحات طول میگوید .

ان البرید من الفراسخ اربع	و لفرسخ فثلاث امیال ضعوا
والعیل الفأی من الباعات (۱) قل	والباع اربع اذرع تستتبع
ثم الذراع من الاصابع اربع	من بعدها العشرون ثم الاصبغ
ست شعيرات فظهر شعيرة	منها الى بطن لاخری توضع
ثم الشعيرة ست شعرات غدت	من شعر بغل لیس عن ذامدفع

هیل - يك سوم از فرسخ است که آنرا تحدید بهزار و سیصد و سی سه قدم

(۱) الباع - من البوع قدر مد الیدین بزبان عامه آنرا قلاج میگویند و آن باندازه طول بین
دو دست است در صورت کشیدن آن

معنی - برید چهار فرسخ و فرسخ سه میل و میل هزار باع و باع چهار ذراع و ذراع
بیست و چهار اصبع و اصبع بقطر شش جو و از طرف عرض جو بقطر شش مواز موهای
متوسط استر است

نموده اند - پاره ازار باب لغت گفته اند میل بمقدار مد بصر است تا آنجا که با چشم عادی دیده شود - و از قول ابن سکیت نقل کرده اند که در راه مکه برای رهنمائی کاروانان در هر مقدار باندازه مد بصر علائمی ساخته و آنرا میل مینامیدند - حجم میلها را بارتفاع ده ذراع با قطر متناسب با آن ارتفاع تحدید نموده بودند .

اقلیم - ابی منصور جوایقی در کتاب المعرب من الکلام الاعجمی میگوید : الاقلیم لیس بربری محض ، بعضی دیگر چون ابوحاتم رازی در کتاب ، الزینه ، اقلیم را عربی پنداشته و جمع آنرا باقلیم چون اخیط و اخیط گفته وی لغت اقلیم را از ماده قلم تصور نموده و میگوید که لغت قلم در اصل بمعنی نبت میباشد ، فکانه انما سمی اقلیما لانه مقلوم من الارض ، و در اینجا قلم را بمعنی قطع گرفته و استشهاد بجمله ، قلمت ظفری ای قطع ، نموده و میگوید قلم آلت تحریر را هم بدان جهت قلم میگویند که پی در پی مقلوم یعنی مقطوع و سرزده میگردد و اما مقصود از اقلیم در نزد قدمای از علمای علم المسالك آنکه بگفته حمزه اصفهانی زمین مستدیرالشکل را بدو قسمت خشکی و دریا تقسیم نموده و قسمت خشکی آنرا کمتر از $\frac{1}{4}$ تمام زمین پنداشته است و قسمت خشکی زمین را بهفت بخش تقسیم کرده و هر قسمتی را باصطلاح یارسیان ، کشخر ، نامیده است وی معتقد است و قتیکه اعراب مواجه بادنای متمدن گردیدند و روبرو با کشورداری شدند از لغت سریانی اقلیم را استعاره نموده و بجای اصطلاح کشخر استعمال کردند - یاقوت میگوید برای هر یک از طوایف بشر در هیئت اقلیم زمین و صفات آن اصطلاحاتی است که با آن معاقل و مساکن خود را معرفی نموده و با همان اصطلاحات مطامع خود را بر دیگر اماکن میفهمانند مثلا جمهور مردم ناحیه ای را که مشتمل بر یک عده دیها و شهرها باشد اقلیم مینامند چون اقلیم چین - خراسان عراق - شام - مصر - افریقا - اما خصوص مردم آندلس هر آن قریه بزرگی را که

مشمول بر چند ده و شهری باشد اقلیم میگویند بالمثل اگر کسی از مردم آندلس گفت من از اقلیم فلان هستم مقصود او تعیین شهر مسکونی خود اوست بعبارت ساده اقلیم در نزد مردم آندلس بجای رستاق (دهستان) یا شارستان (شهرک) استعمال میشود ولی مردم فارس که اتکناى علمى المسالك بیشتر بر اصطلاحات آنان میباشد اقلیم را بیکی از هفت قسمت کشور خود استعمال میکردند بعد از گفته ابوریحان مینویسد ممالک ایران شهر بهفت بخش تقسیم شده بود و بر گرد هر بخشی مرز یادپوار مانندی ساخته و آنرا کشخر (۱) و محاط بکشخر را کشور میگفتند تا آنکه ایران شهر بدست عرب افتاد امرای عرب بجای کشخر کلمه اقلیم را از اصل یونانی استعاره نموده و بجای آن استعمال کردند سپس خود یاقوت میگوید در زبان عرب اقلیم واحد اقالیم و عده آن در زمین هفت است - ابن درید اقلیم را عربی ندانسته و یاقوت نظریه خود را از ابن درید اتخاذ کرده است و مینویسد که آن در اصل یونانی و بمعنی میل (بفتح اول) و انحدار میباشد . اما فارسیان قدیم هر آنقسمت از کشور ایران شهر که در منافع اقتصادی و روابط اجتماعی از قبیل زبان و عادات و رسوم با یکدیگر شرکت داشته و نیز محاط به آثار بزرگ طبیعی چون کوههای بلند یا رودهای بزرگ بوده اقلیمی نموده و بر آن اسنادار یا پا ذکسها ن یا بعبارت دیگر شاهی بر آن گماشته بودند هر يك از این شاهان در داخله خود اختیار مطلق داشته و بنحوی مخصوص بنخود زندگانی عامه را اداره میکردند و خانواده سلطنتی بر همه آنان نظارت داشته و او را شاهان شاه یا شاهنشاه مینامیدند .

گوره - حمزه اصفهانی میگوید گوره لغتی است پارسی و آن برای بخشی از استان وضع گردیده تا که عرب مسلط بر ایران شهر گردید و لغت گوره را بجای

(۱) ابوریحان لغت کشخر را معرب از واژه کشته (ک . ش . س . ت . ه) دانسته و معنی آنرا خط یا مرز یا خط فاصل بیان میکند

استان استعمال کردند علیهذا کوره و استان در نزد نویسندگان عرب مترادف و دارای يك معنى میباشد یا قوت میگوید کلمه کوزه بر ناحیه ای استعمال میشود که مشتمل بر عده ای از قراء و در مرکز آن شهر یا قصبه یا رودی که رابط بین دیها باشد وجود داشته باشد مثلاً کوره دارابجرد در فارس عبارت از عده از قراء و در مرکز آن شهری قرار گرفته همینطور کوره اردشیر و نظایر آن

استان - در پیش از گفته حمزه اصفهانی نقل کردیم که کوره و استان در نزد عرب دارای یک معنى میباشد نیز حمزه در ترجمه استان میگوید که واژه استان در بین پارسیان افاده قید مکان میکند مثلاً از کلمه شهر استان اراده می میکنند جای شهر را و از طبر استان مقصودشان جای تپورها میباشد و بتدریج قسمت دوم یعنی استان تخفیف پیدا کرده و بشکل شهرستان و طبرستان در آمده تا آنکه میگوید ناحیت فارس بچند استان تقسیم شده که یکی از آنها استان دارابجرد میباشد و این استان هم بچند رستاق و هریک از رستاق هم بعده ای طسوج (۱) و هر طسوجی هم مشتمل بر چند قریه میباشد چنانکه اصطخر استانی است از اساتین فارس و یزد یکی از رستاق اصطخر و نائین و قراء اطراف آن طسوجی از طساسیج رستاق یزد و فیاستانه قریه ایست از قراء طسوج نائین برای توضیح بیشتر میگوئیم ناحیت اصفهان استانی بزرگ بوده مشتمل بر بیست و نه کوره - کرج یکی از کوره های اصفهان و فائق رستاقی از رستاقی کرج مشتمل بر چند طسوج و ملواته یکی از دیه های تابعه طسوج ضمن رستاق فائق علیا از کوره کرج من توابع اصفهان بوده است

رستاق - حمزه اصفهانی میگوید این لغت در اصل مرکب از دو واژه « روده » و « فستا » بوده است جزء اول این لغت را بمعنی سطرو صف و نظام و جزء دوم آنرا بمعنی حاکم و کیفیت دانسته و مراد از مجموع این دو لغت آنکه

حال دسته از مردم که در دهستان یا رستاقی زندگانی مینمایند بر يك و طيره و نظام میباشد چه اکثراً اهالی يك دهستان دارای يك زبان و مذهب و درعادات اجتماعی هم یکنواخت میباشند - یاقوت مینویسد چنانچه ما در تقسیمات کشوری پارسیان برای العین دیده ایم رستاق را بر جایی استعمال میکردند که در آن مزارع و قرائی بوده و اگر شهر مرکزی در آن وجود داشته باشد کلمه رستاق را با آنجا استعمال نمیکردند مثلاً رستاق اصفهان یا کرج نمیگفتند بلکه رستاق فراهان - دوراخور - فائق و امثال آن بمحل هایی گفته میشده است که در آن شهر مرکزی نبوده - علیهذا کلمه رستاق در نزد پارسیان مترادف با واژه سواد در نزد اهل بغداد است تا آنجا که میگوید پس رستاق اخص از کوره و استان میباشد .

طسوج - چون سبوح و قدوس این لغت باخص و اقل از استان و کوره و رستاق استعمال شده است یعنی طسوج جزئی از اجزاء کوره میباشد .
 اصل این کلمه را پارسی مأخوذ از واژه تسو ، دانسته اند که شکل عربیت بخود گرفته و تاء معجمه آن تبدیل بطای مهمله گردیده حسب المعمول در آخر آن «جیم» اضافه نموده و بر طساسیج جمع بسته اند - مورد استعمال این لغت بیشتر در نواحی عراق (بین النهرین) بوده که آنسرزمین را بر شصت طسوج تقسیم نموده و بر هر يك اسمی نهاده اند - در تاریخ قم بعنوان طسوج عناوین زیاد دیده میشود مثلاً طسوج دوراخور - فراهان - جهرود که هر يك بر بخشی از رستاق این سه محل یا مترادف با اصل رستاق استعمال شده است .

آباد - باذال معجمه در اواخر اسماء بلدان زیاد آمده و اصل آن فارسی باد دال ، مهمله میباشد چون اسد آباد - رستم آباد - علی آباد و امثال آن که جزء اول کلمه نام شخصی و قسمت دوم آن بمعنی عمران و آبادی است - اسد آباد یعنی جائیکه اسد نامی آنرا از صورت موات بشکل آبادی درآورده است .
گردد - در اواخر اسماء بلدان زیاد آمده میلا کرد - راهکرد - دارابگرد

بعداً صورت عربیت بخود گرفته و آنرا جرد تلفظ کرده اند معنی این کلمه را بیشتر اهل لغت شهر یا آبادی و ده دانسته و میگویند میلاد کرد یعنی ده یا شهریکه میلاد آنرا بنا نهاده - رضاقلی هدایت مینویسد کرد زمینی را گوینده که برای کاشتن سبزی یا میوه درست کنند و در آن چیزی کارند .

مولوی گوید

هر حویجی باشدش کرد دگر * در میان باغ از سیر و گور
هر یکی باجنس خود در کرد خود * از برای بختگی نم میخورد
تو که کرد زعفرانی زعفران * باش آمیزش مکن با ضیمران

قهندز - این لغت معرب از کهند و آن بنا بر استعمال اهل خراسان و ماوراءالنهر اسم عام است برای قلمه ای که در وسط شهری ساخته شده باشد تا کما کم مورد استعمال آن بچند قهندز معدود چون قهندز سمرقند - قهندز بخارا - قهندز بلخ و نیشابور اختصاص یافت .

رم - یا قوت در مراد اطلاع میگوید رم با کسر اول محل اکراد بسرزمین فارس میباشد و آن تقسیم بچند ناحیه گردیده که هر یک از طوایف یک جای از آن نسبت داده میشوند عین همین معنی وادو کتاب نفیس معجم البلدان با تفصیل بیشتری نقل میکند ، صاحب قاموس در فصل الراء من باب المیم در ماده رم ، میگوید وبالفتح خمس قری کلها بشیراز - اصطخری در کتاب المسالك ضمن بلاد فارس میگوید . . . اما رموم آنجا بر پنج ناحیت تقسیم شده است و در تفصیل آن مینویسد ۱ - رم جیلویه که اکبر رموم است ۲ - رم لوالهجان ۳ - رم دیوان ۴ - رم شهریار که آنرا رم بلزنجان نیز گویند و در مرز اصفهان قرار گرفته ۵ - رم کاریان که آنرا رم اردشیر نیز مینامند باز همین نویسنده در تعریف رم و رم داران فارس میگوید از خصایص آنان آنکه پیوسته لشکری آماده از هزار تا پنه هزار متقیم دربار خود دارند .

چیزی که قابل دقت است آنکه در کتاب نفیس صورت الارض تألیف ابی القاسم بن
حوقل طبع لیدن با آنکه بدقت زیر نظر عده ای از فضلا با هر دست داشتن نسخ
متعدد تصحیح و تحشیه شده - و از هر باراء مهمل را بازای معجمه تصحیح کرده
و مینویسد و اما ز مومها و هی ایضاً خمس و اکبرها ضم جیلویه الخ . . .

چون این طایفه از اکراد پیوسته برای دستبرد باطراف و جوانب خود دست
اندازی میکردند و گاهی غالب وزمانی مغلوب میشدند در هر یک از دو صورت
بمحل تاخت و تاز خود سکونت نموده و اسامی مسکن اولیه خویش را بموطن
جدید هم خواهی نخواهی داده اند میتوانیم بگوئیم محالی که در اطراف اراک
باسم کاریان و امثال آن خوانده میشود جای مهاجمین از همین رمها بوده است .



باینجا جزء اول کتاب تاریخ اراک تمام شد - جزء دوم این کتاب که شامل حوادث
شهرستان اراک از بدو ظهور دولت صفوی (۹۰۵) تا خاتمه جنگ بین الملل اول
(۱۳۳۵) هـ ق میباشد بیاری خدا و تشویق اهالی محترم شهرستان در اواخر
هر ماه سال جاری انتشار خواهد یافت

اراک - ابراهیم دهمکان

☆ غلط نامه ☆

صحيح	غلط	۴	۵	صحيح	غلط	۴	۵
ساعات عمر خود را	ساعات خود را	۲۳	۸۹	بجانب نثار	بجانب	۹	۱
آباق	آباق	۱۹	۹۰	دوره	دوره	۱۱	۳
ساروق واقعه شده	ساروق	۲	۹۷	بعد از آویز نبد عین همین گفته را		۱۲	۱۲
اتراك	اتراك	۲۲	۹۸	ابن قیقه همدانی نقل نموده است		۷	۱۷
دستجات	دسته جات	۱	۱۰۰	تنگنای	تنگهای	۶	۲۵
عالمیرا	عالمیرا	۲۲	۱۰۱	رسانیق	سایق	۱۵	۲۶
اختلاف در	اختلاف	۲۴	۱۰۲	یانه	یانه	۱۵	۲۸
گیور در فرارها	گیو را	۱۷	۱۰۵	شمار	شمار	۱۴	۴۲
گردیده	میشود	۱۲	۱۱۶	دستجات	دسته جات	۹	۴۴
زمان اکاسره	اکاسره	۷	۱۲۵	جامکان	جامه کان	۲۴	۴۵
بطور	بطور	۲۱	۱۴۰	نظر	ظنر	۲۲	۴۹
سلاحها	سلاها	۱۰	۱۴۱	معتضم	معتضم	۱۳	۵۱
هلوس	هلو	۲۲	۱۴۱	بارہ وی	بارہ	۷	۵۲
التیمرة الکبری	التیمرة الکری	۲۳	۱۴۵	چرا	چرا	۱۹	۶۲
در آجا علوفه تر	و علوفه تر	۲۱	۱۴۶	بنی العجل	بن العجل	۶	۶۳
سنگینی هوا	سنگینی	۱	۱۴۷	بکرخ	بکرج	۵	۶۵
عزیز	عزیز	۱۹	۱۵۴	سردار	سردر	۷	۷۱
آسنجران	آسنجران	۱۶	۱۶۴	بایدج	بفظان	۱۵	۷۳
قصر	قصر	۱۹	۱۶۴	یفظان	یفظان	۲۱	۷۳
وا فطار صوم	افطار صوم			تمه صوان الحکمه	صوان الحکمه	۳	۸۳
				میگوید تنها	تنها	۱۹	۸۴
				قرآنی	قرالی	۲	۸۶
				این شد	این سند	۱	۸۹
				اراک	عرق	۲۲	۸۹
				بوقت نزول	بوقت عمر نزول		

کتاب ذیل تألیف آقای هدائی نزد خود ایشان برای
فروش موجود است و برای کسانی که یکدوره بخورند
۵۰٪ تخفیف داده شد

۱ - اسلام و نظام	۳۰	ریال
۲ - چرا گناه میکنیم جلد اول	۱۰	«
۳ - « « « دوم	۲۰	«
ضمیمه دستور نگارش و سخنرانی		
۴ - بهائیت دین نیست	۲۰	«
۵ - ترازوی داد	۱۰	«
۶ - پیام	۱۰	«
۷ - راه بیداری	۱۰	«
۸ - شرح بهاریه	۶	«